

فرهنگ مردم لرستان

سعید شادابی

زیر نظر: سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

«نجوا»



خرم آباد - گرداب سنگی (یکی از قدیمیترین منابع بهداشتی آب در جهان)

انتشارات افلاک

سال: ۱۳۷۷



ISBN 964-6431-14-3



9 789646 431140

سعید شاد

فرهنگ مردم لرستان

۷۴۳۳۹



فرهنگ مردم لرستان

زیر نظر

سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی

«نَجْوَا»

با کوشش - سعید شادابی

انتشارات افلاک

سال ۱۳۷۷



نام کتاب : فرهنگ مردم لرستان

تألیف: سعید شادابی

ناشر: انتشارات افلاک

حرفچینی : چاپخانه رشوف

لیتوگرافی: واصف

چاپ: محمد

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

شابک ۳-۱۴-۶۴۳۱-۹۶۴-آی، ای، ان ۹۷۸۹۶۴۶۴۳۱۱۴۰

تاریخ ۲۵۳۶/۱۱/۲۶

شماره ۷۶۴/ف م

پیوست

مرکز فرهنگ مردم

آقای سعید شادابی

بعد از سلام امیدوارم تند رست باشید ، اگر یادتان
باشد در ماه گذشته و در آن چند لحظه که شما را زیارت کردم در باره
تنظیم و تدوین و اصلاح مطالب مربوط به لرستان گفت و گوئی
شد . اینک از شما دعوت میشود که در تابستان آینده که فراغت
دارید چند هفته مهمان مرکز فرهنگ مردم باشید و این کار را شروع
کنید زیرا به همت خودتان و دیگر دوستان مطالب بسیار خوبی
داریم که حیف است انتشار آنها بیش از این به تأخیر بیفتد
منتظر جواب شما هستم ، خدا نگهدار تان باشد .

مدیر مرکز فرهنگ مردم
۱۰۱/ف م

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

(نجاوا)

برنامه فرہنگ عامیانه

تاریخ ۸ / ۱۲ / ۴۷

اسم آبادی علم آباد، بدو النشر لرسالہ نام خانوادگی

سن ۱۴۴۲ سواد راجنجر کدوم راجنجر ایابا به دین

موضوع :

شغل

محل و تاریخ و ساعت ملاقات

در تفریح علم و ادب بخش کثیرت میسر شد خرم و آبرورست رسم بر این است که در تفریحی بپسری که دو یا سه ساله یا حتی کوچکتر می
داشته باشد همه آئینه در او در آید آن گوی که از بهی دختران اطفال خوشتر که اصلاً ماهی هفت ساله و ماهی دهم در شکم مادر می باشد
(معتقد دارند) که اگر نهنگها وضع حمل زن حامله نمودند دختر زاید نافرست و بچام پسرها فرزند که قبل از متولد شدن می برند) انتخاب
میکنند و شب بخیرین افکار و انعامی که از آنرا مشت (خوش گلی - رُ - نی) میکنند و در دو مار کور کور

و حقیقہ پر باجمہ ائمہ اربعہ میں پیرچہ خزانہ کہ آنرا (کعبہ - راس) مکتوبیدہ . پای پرش کہ آنرا (CÔ WÂL) مکتوبیدہ . دای سرہای بزرگ را بشی کہ آنرا (ک - م) مکتوبیدہ . (ایچ و سرہ)

از لحاظ تلف و فزونی و نقصانی در هر یکی از انواع شهر بعد از آنست که - ل - و - ن - سی - است
گروه های سفید چلی که با پنج پایی سفید بافته می شوند و آنرا (اشاره) گویند ، و هم چنین گروهی نیز از این سازه

و کَلْکُونَا (KEL KÔNA) مکتوب و مکالمه

تقدیر سالم به خانہ پدری و تفریح از بند را با هیچ تب و تدبیری از تو کمترین اقدام و طعن نیز مشغول دارند ، بدین مآل

وَقَدْ رَجَعْنَا إِلَى الْخِزْيَانَةِ لَنَسْفِكًا كَلِمَةً (که در غنیمت آن را خفته هر چه سالم میباشد و بعد از آن یکمیت نه ۵) بخرج آنرا صرف کرده و در پیشگاه آنرا

گوشت پنج گوشتی یا نوزدهمانی خود پذیرای میکنند (الله مددات کار و طبع اطوار است که می شود)

شام سر سفره و بارت حرف مشهور (زنان) حد او مردی خنود امانه (گرمی دوستی کنه را)

اکشن گزشت سنگند و همیشه از سبیل غرور و بالین زرع غنا پیدا می کنند. اگر هر روز شام

و غرض از اینجاست (که در قریب از بیست و هشت سال که از این کتاب نگاشته شد و در این زمان که این کتاب را از این قلم جاری

رد گفتاه مسمر نریم می جوشند و صفت آنگاه از عالم و دهر و اشکال هر آن است

میرزا حسن خان قزوینی در ۲۵ فروردین ۱۲۵۵ هجری شمسی در آستان قدس رضوی متوفی شد.

کلام: انا و الله معكم / کما قیرا و انصار - ازین مصدر - می باشد این کلمه قد

سوره ناس (سوره قلوب) ۸۶ آیه ۱۰۰ حرف ۱۰۰۰ کلمه ۱۰۰۰۰

از طرف ۹ - در این اعلام یافتیم که در روزهای گذشته و در وقتیکه به خانه خود باز میگردد

پیراں چھوڑ کر دوسرے پیراں پر لکھی ہوئی عبارتیں

[illegible]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[illegible][illegible]

بجزیره کلمه با دوست ادبی حضرت شیخو باستانی در بهج کتب خند می رسیده ، مامور بزرگه انستوار ادبیاتج و ادبی

برنامه فرهنگ عامیانه

راوی یا گوینده یا راویان و گویندگان مطلب :

نام و نام خانوادگی گفت‌گوشده و برای پی

اسم آبادی گمراوند

تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۷۷

نام و نام خانوادگی گردآورنده

حسن عباسی

من چهل و شش ساله سواد پنجم ابتدائی
پیشه و شغل کش و زور

نشانی پستی: کوخا شترستان خیابان بعلی

موضوع: موسیقی کره را روغن میکنند

تاریخ تولد: ۱۴۰۰ سواد پنجم ابتدائی شغل کش و زور ۳۷ ساله

محل و تاریخ و ساعت ملاقات ساعت نیم بعد ظهر منزل گفت‌گوشده

در قول زایل خانه را آگهی از خانه یا سیاه چه در بیرون میکنند و در خانه را می بندند و میگذارند هیچ کس وارد خانه و نظارش
به کره بیا فته و مقصد هستند زگر ز چشم زخم کره را اینچنان نمایند کره آنرا روغن بیشتر میدهند و البته کره را نباشند
شده در یکت پوست بزرگ یا کوچکت جا داده و محصول گوشتفدان را هر روز بهج ساعت شش بطوری داخل
پوست میکنند که کسی متوجه نشود بعد پوست پر شده از کره را داخل دیگ بزرگ و یا کوچک ریخته و با آتش
عزایی کره را آب و کمی کره و گندم میان دیگ ریخته تا دوغ ته دیگ برود و روغن میشود و کره را داخل
جای تازه = چیزه = جیکت (به لجه لکی) میریزند و بعد داخل دوغ تازه مانده دیگت باز هم
مقتلای کره هست و برای گرفتن روغن آن شعله آتش را بیشتر کرده بعد از ده دقیقه روغن را پس
بیدهند و البته باقی دوغ و اشغال با بهان آورد جمع میشود و کره را سرد کردند جلوسگ با میریزند

فهرست مطالب

۱۰۵-۱۰۶	عقیقه	۹-۱۳	ارزش فرهنگ مردم
۱۰۷-۱۰۸	تهیه سرمه روش ۲ و ۳	۱۴-۱۷	واژه لُرو لرستان
۱۰۸-۱۱۴	مراسم سوگواری	۱۸-۲۰	دوازده بُرجی
۱۱۶-۱۲۴	چیستان	۲۱-۲۲	دعای سرمال
۱۲۵-۱۳۶	ماه محرم در خرم آباد	۲۳-۳۶	شیرواره
۱۳۷-۱۴۰	سنت کاشت و برداشت محصولات کشاورزی	۳۷-۴۰	فرآورده‌های شیر
		۴۱-۴۶	انواع نان و خوراکیها
۱۴۱-۱۴۳	گل و تاسو	۴۷-۵۲	مراسم نوروز
۱۴۴-۱۵۱	آداب زمستان	۵۳-۶۲	بازیها
۱۵۲-۱۶۶	فالگیری	۶۴-۶۷	باورداشتها
۱۶۷-۱۸۳	قصه‌های شاهنامه	۶۸-۸۳	ضرب المثلها
۱۸۴-۱۸۵	جشن نیمه شعبان	۸۴-۸۸	تولد نوزاد
۱۸۶-۱۹۰	ریشه باستانی لهجه لری و لکلی	۹۰-۱۰۲	آداب عروسی
۱۹۰-	معرفی همکاران	۱۰۳-۱۰۵	تهیه سرمه

با عرض تشکر و سپاس از همکاران مرکز فرهنگ مردم که سالها زحمت کشیدند تا سرانجام این دفتر فراهم آمد و معرفی نام عزیزشان.

نام و نام خانوادگی	شغل	نشانی شهر و یا روستا
منوچهر آرین	آموزگار	چغلوندی لرستان
خداداد آزادبخت	دانش آموز	کوهدشت لرستان
محمدحسین آزادبخت	—	کوهدشت لرستان
مهری آزادبخت	آموزگار	کوهدشت لرستان
جمال امیدی	کارمند	بروجرد کوشکی (بالا)
علی حسین احمدیان	—	خرم آباد
مهری اسدیان فیلی	—	چغلوندی (قریه موسیوند)
یداله انصاری	آموزگار	خرم آباد
عفت باروزه	دانش آموز	خرم آباد
فرشته باروزه	دانش آموز	خرم آباد
حجت‌اله بهاروند	دانش آموز	خرم آباد (تلوری)
فرهاد بابا عباسی	دانش آموز	کوهدشت (سرنجه زیبودار)
محمد بیژن پور	آموزگار	خرم آباد
علی جعفری تهرانی	آموزگار	خرم آباد
پرویز جمشیدی	کشاورز	معمولان (ملاوی)
ناصر حاجی زاده	دانش آموز	پلدختر
چشمک —	دانش آموز	پلدختر

نام همکاران مرکز فرهنگ و مردم

نام و نام خانوادگی	شغل	نشانی شهر یا روستا
حشمت خلیل آبادی	دانش آموز	الیگودرز (دریند)
رضا علی دیناروند	دانش آموز	ملاوی (مورانی)
نادر سرلك	دانش آموز	الیگودرز (اسماهور)
حسن آقا سپهوند	آموزگار	خرم آباد (ده پیر)
مجید سلاخورزی	دانش آموز	خرم آباد
نوری سلاخورزی	خیاط	خرم آباد
علی صالحی	خیاط	خرم آباد (معمولان)
فریده صدیق	دانش آموز	خرم آباد
حسن عباسی	کشاورز	گراوند (خرم آباد)
یوسف کامرانی	دانش آموز	پلدختر
صادق کدیور	بازنشسته ارتش	خرم آباد (زربنجو)
اکرم لطیفی	دانش آموز	خرم آباد
محمدرضا ماسوری	نماینده آموزش و پرورش	پلدختر
صدحسین مهرداد	دانشجو	خرم آباد (الشتر)
عیدی نصیری	آموزگار	خرم آباد
عباس نیکورنگ	خیاط	الشتر
اسماعیل نورمحمدی	کارمند	الشتر

و با تشکر از آقایان هوشنگ رئوف و هیبت اله اسکندری و محمد احمدی مدیر انتشارات افلاک که تا آخر کار تلاش کردند و همراه ما بودند

از این بهتر نمیتوان گفت :

که تمدن هرگز اختصاصی نیست
و لازمه شکفتگی اش ، مجموعه کثیری است از منابع تفکر سنن ،
اعتقادات ، طرز فکرها ، ارزش ها ، مجموعه ای از ابزارفکری ، مجموعه
پیچیده ای از احساس و فرزاندگی و حکمت که فرهنگش میگوئیم .

امه سه زر

بسم الله الرحمن الرحيم
الفبای مصوت این کتاب

A	آ	K	ک
Â	آ	G	گ
B	ب	L	ل
P	پ	M	م
T	ت + ط	N	ن
S	ث + س + ص	V	و
J	ج	Y	ی
Č _ Ć	ح	O	اُ
H	ح + ه	O	او (مانند نوروز)
X	خ	Ô-Ō-Ū	او (بو مانند بویا و جوی)
D	د	Ū	او (مانند تلفظ U فرانسوی)
R	ر	E	اِ (کوتاه)
Z	ز + ذ + ض + ظ	Ē _ Ê	اِ (کشیده)
Ž	ژ	I	ای (ئی)
Š	ش	W	واو معدوله (مانند خواب)
Y _ Q	غ + ق		
F	ف		

(ن) بجای (گ) در کلمات :

جنگ (جن) تفنگ (تفنن) زیرا تلفظ کشیده (ن) دوم در این کلمات به لهجه نزدیکتر است .

ارزش فرهنگ مردم

فرهنگ به فهمیدن، دریافتن، اندیشیدن، ژرف بینی و آگاهی به چیزها رابطه پیدا می کند، و دیررس، فزاینده، بالنده، روئیده و عمیق و پایدار است.

فرهنگ را زائیده آن بخش از تراوشهای ذهنی و فرآورده های فکری مردم می شناسند. که در برگیرنده فلسفه و هنر و ادبیات و آئینهای جا افتاده و دیر پا و آمیخته با سرشت افراد و دودمانهای یک جامعه میباشد فرهنگ بیشتر جنبه آفرینش، دیرندگی، معنوی و ذهنی و بنیادی است.

آثار ساده و ابتدائی که بر دیواره غارها کنده شده و بر سنگ قبرهای باستانی نقش بسته و ابزاری که روی آنها نقشهایی دیده میشود و نشانهایی که از رقصها و آداب و رسوم نخستین یا اقوام نخستین و غارنشین و بیابانگرد بدست آمده همه گویای این مطلب است که فرهنگ مردم دانشی است گرانبها که بما واگذار شده و ما باید در حفظ اصالت و

نگهداری آن کوشا باشیم و از هیچگونه تلاشی فروگذار نکنیم. تا سرانجام به هویت اصلی خودمان دست یابیم.

زیرا اگر فرهنگ هر قومی لگام گسیخته رها گردد سرانجام در فرهنگهای بیگانه کم رنگ و بی تردید هضم خواهد شد.

یکی از راههای مبارزه با هجوم فرهنگ بیگانه، گردآوری، ثبت و ضبط باورداشتهای قومی هر کشور است. وقتی نوجوانان، جوانان و بطور کلی مردم قومی از متلها، مثلها، بازیها و اشعار شیرین عاشقانه و قصه و افسانه‌های دیار خویش بی اطلاع و بیگانه شدند، بدون شک بخاطر پر کردن اوقات فراغت و ارضای امیال خویش به فرهنگ مخرب بیگانگان چنگ خواهند زد و من خویش را در آنجا می‌جویند.

شاید کسانی بپرسند که ثبت و ضبط اوهام و خرافات در عصر فضا و کامپیوتر و رهیاب مریخی چه سودی میتواند داشت؟

در جواب باید گفت امروزه دانشمندان و صاحب نظران در تمام دنیا برای دانشهای فلکلوری یا توده شناسی اهمیت قائل میشوند و حتی در بعضی از کشورهای پیشرفته مرتباً مجله‌هایی در این باره انتشار می‌یابد و آخرین بررسیهای فرهنگ مردم را به آگاهی خوانندگان خویش میرسانند. این دانش که شعبه‌ای است از جامعه شناسی و بررسی معتقدات و اندیشه‌ها و گفتار و کردار مردم عوام بسیاری از مشکلات تاریخی و فلسفی و بخصوص اجتماعی را حل می‌کند و تاریکیها را روشن می‌سازد. زیرا آداب و رسوم، عقاید و عادات اقوام و ملل نماینده شیوه تفکر و

خصوصیات ذهنی ایشان است و روحیه خاص هر ملت را از مطالعه در این امور میتوان دریافت. و سرانجام با استفاده درست از قصه‌ها، بازیهای ورزشی و نمایشی و انجام مراسم و جشنهای ملی که ریشه در خون مردم هر قومی دارند، میتوان کتابها، عکسها و فیلمهای مفید و مؤثر تهیه کرد که بوسیله این محصولات دلچسب و سرگرم کننده قسمتی از اوقات فراغت مردم را بوسیله باورداشتهای خودشان پر نمود. و از این راه تا حدودی از ورود و نفوذ فرهنگ بیگانه جلوگیری کرد و با این کوشش جامعه خویش را در راه رسیدن به یک فرهنگ غنی و اصیل نیز یاری داد. که کشورهای متمدن و پیشرفته این موضوع را بگونه‌ای جدی در مد نظر دارند.

خوشبختانه اساتید و نویسندگان روشن بین کشور ما نیز در این راه و در اعتلاء فرهنگ ملی همواره در تلاش و کوشش بوده‌اند و از دیرباز نویسندگان و تحقیق‌گران فرهنگ دوست در این راه گامهای بلند برداشته‌اند از جمله مرحوم دهخدا که امثال و حکم را در چهار جلد نفیس نوشته و ارزش فرهنگ مردم را بر ما روشن نموده است که روانش شاد باد. و بدنیال آن هر از گاهی آثاری در زمینه آداب و سنن ایرانی در گوشه و کنار به رشته تحریر درآمده است تا اینکه استاد فقید و فرزانه و زنده کننده فرهنگ مردم ایران مرحوم سید ابوالقاسم انجوی شیرازی با نام «نجوا» کمر همت بمیان بست و با کمک همکاران فرهنگ دوست خویش و کلیه کسانی که در سراسر کشور به فرهنگ اصیل ایرانی عشق می‌ورزیدند برنامه‌ای با نام فرهنگ مردم در رادیو سراسری ترتیب داد و بدنیال آن

دهها جلد کتاب و جزوه نفیس در موضوع فرهنگ مردم انتشار داد. و موزه‌ای با این نام نیز از هنرهای دستی مردم برپا نمود و جوانان این مرز و بوم کهن را با هویت و فرهنگ ایرانی آشنا نمود که بحمداله این برنامه تاکنون در صدای سراسری جمهوری اسلامی ایران ادامه یافته و تداوم دارد. اما انگیزه گردآوری و چاپ مطالب این مجموعه که با همکاری دهها همکار فرهنگ مردم در سراسر لرستان به ثمر رسیده است بغیر از حفظ و نگهداری آداب و سنن فرهنگ مردم لرستان ناشی از نیاز دانش‌آموزان و دانشجویان هم‌استانی به مأخذ و منبعی در این زمینه بود که برای انجام تکالیف و تحقیق خویش مراجعه میکردند که همیشه با کمک دوستان بدون هیچگونه دریغ و سهل‌انگاری مواد مورد نیاز را در اختیار آنان قرار میدادیم که سرانجام بر آن شدیم بخاطر سهولت در کار این عزیزان این مجموعه را که تنها گوشه‌هائی است از فرهنگ مردم لرستان با زحمت و مشکلات فراوان به چاپ بسپاریم. و با توجه باینکه مردم شناسان و جامعه‌شناسان سایر ممالک بخاطر اینکه بتوانند اسناد مورد نظر خودشان را گردآوری کنند! سالیان دراز در میان قبایل مختلف دنیا رحل اقامت می‌افکنند، زبان آنانرا فرا می‌گیرند و با آداب و رسوم آنان آشنائی می‌یابند، تا سرانجام بتوانند صفحه‌هائی از خلق و خوی قومی را بر رشته تحریر درآورند و یا به تصویر بکشند...

بنابراین با توجه به اینکه قبلاً استادان و نویسندگان لرستانی بصورت پراکنده در این زمینه مطالب مفید و سودمندی نوشته‌اند، گردآوری و

چاپ فرهنگ مردم لرستان بصورت یک مجموعه مستقل نیازی بود که همواره احساس می‌شد. که انجام شد با پوزش بخاطر لغزشها و کم‌توانی قلم و با این امید که صاحب‌نظران و فرهنگ دوستان دلسوز ما را از ارشاد و راهنمائیهای خویش بی‌بهره نگذارند و در گردآوری و چاپ مطالب بعدی چراغ راه ما باشند. انشاء‌اله.



واژه «لر» *LOR* و لرستان



چهره یک مرد لر

آنچه که تا کنون مورخین مشهور درباره لرستان و قوم لر نوشته‌اند هر چه هستند قبول: مسعودی در فهرست قبایل «کرد» تاریخ گزیده، اصطخری و همه و همه بر این عقیده‌اند که لرها تیره‌ای هستند از طوایف کرد و اعرابی که از شام به این سرزمین کوچ نموده‌اند.

اما هیچکدام نگفته‌اند که آیا این سرزمین وسیع و مسکونی با داشتن نشانه‌های زندگی و تاریخی از عصر حجر و پیش از آن آیا خود نیز ساکنینی داشته است؟

در حالیکه با بررسی غارهای مسکونی معروف و غیر معروف آن از جمله غار کم عمق قلن بُر (Qolennbor) در تنگه لهور (Lehor) بین منطقه چگنی و آمیران کوشکی کوه‌دشت، که با توجه به حوض سنگی چند متر مکعبی و پنجره مستطیل شکل کنده شده از دیواره خارجی غار می‌توان دریافت که لرستان بغیر از کردها و اعرابی که بخاطر مسکونی بودن این دیار به غارها و کوهستانهای آن رو آورده‌اند، خود نیز ساکنینی داشته که نه کرد بوده‌اند و نه عرب بلکه هنرمندانی بوده‌اند خردمند و با هوش که توانسته‌اند در کمال آسایش و راحتی و با قدرت در این منطقه زیست کنند و دیگران را نیز در پناه خود بگیرند.

در تأیید این گفتار از کتاب « قوم لُر » تألیف آقای دکتر سکندر امان الهی بهاروند جملاتی می آوریم از عنوان « جغرافیای تاریخی مناطق لرنشین » که می نویسد :

(در حفاریهایی که در گرآرجنه (Garr Arjanah) و غار کُنْجی در دشت کرگاه (واقع در نزدیکی خرم آباد) صورت گرفت ابزار و وسایلی از انسانهای کهن بدست آمده که در قدمت آنها به چهل هزار سال می رسد .

البته ما در این دفتر قصد و وظیفه نداریم که لرستان را از نظر تاریخی بیش از این مورد بررسی قرار دهیم .

و تنها می نویسیم از ویژگیهای کم نظیر این دیار سه گونگی آب و هوای آن در یک زمان است .

به این مفهوم : « در حالیکه ارتفاعات پیش کوه پوشیده از برف و یخبندان باشد ، مرکز استان یعنی شهرستان خرم آباد و حومه دارای آب و هوایی خوش و معتدل است . اما منطقه پشت کوه لرستان را گرمائی طاقت فرسا در بر گرفته است » .

دیگر اینکه در جای جای تاریخ نوشته اند لُر (لور) قومی است از اقوام چادرنشین ایران ساکن کوهستانهای جنوب غربی ایران . اما هیچگاه ننوشته اند که این واژه با ارزش و عمیق چه معنی و مفهومی دارد . لُر (Lor) در زبان فرانسه بمعنی فرهنگ است و در انگلیسی یعنی دانستیها و علم ، که در گذشته های دور دانشمندان و علمای انگلستان را بنام لُرد (Lord) می شناخته اند و کم کم این عنوان را دولت مردان انگلیسی و صاحبان مقام از دانشمندان گرفتند و بخود

اختصاص دادند.

در فارسی نیز لُر «بضم» لام بمعنی مراد و طلب معنی شده است که هر انسانی نیز آرزویی جزء دانش و فرهنگ و خرد نمیتواند داشته باشد.

و چنانچه هیچ رابطه‌ای بین این واژه و معنی آن در زبانهای مختلف نباشد. نتیجتاً: و با توجه به بیش از شصت قرن سابقه تاریخی و هنری و تمدن، ساکنین لرستان، «لُر» هر چه باشد یعنی فرهنگ، دانش و هنر و در این مورد جای هیچ‌گونه شک و تردید



دوازده برجی



دوازده بُرجی* (قلعه فلک‌الافلاک)

چنانچه از معنی لغوی آن که عرش، بالای همه افلاک، سپهران سپهر است بگذریم اهالی لرستان آنرا «قلا» Qela (با کسر، ق) بمعنی قلعه میخوانند این قلعه که بر روی تپه‌ای در وسط شهرستان خرم‌آباد بنا شده، دارای هشت برج بزرگ و کوچک است که طرز بنای این برجها توجه هر تازه‌واردی را جلب می‌نماید.

عده‌ای از اهالی که سنشان از مرز صد سال گذشته اظهار میدارند که بغیر از هشت برج اصلی در قدیم دارای دوازده برج کوچک آجری و مستحکم بوده و طوری ساخته شده بودند که هر ماه آفتاب هنگام طلوع از مشرق در یکی از این برجهای متعدد داخل میشده از این نظر به دوازده برجی نیز معروف شده است بعضی نیز در این مورد بر این عقیده‌اند که بغیر از هشت برج اصلی قلعه، دارای چهار برج بزرگ گلی دیگر از خشت خام در طرف مغرب بوده که با هشت برج اصلی و آجری آنرا دوازده برجی میخوانده‌اند. در بزرگ و سنگین قلعه بسوی شمال شهر قرار دارد و در مقابل یکی از برجهای قلعه قرار گرفته از این در که وارد میشوی با دالانی سنگ فرش و تاریک و ترسناک مواجه خواهی شد و از آنجا پس از دیدن دو سنگ نوشته وارد اولین حیاط قلعه خواهی گشت، قسمتی از نوشته یکی از این سنگهای حجاری شده چنین میگوید که:

در سال ۵۰۸ هجری که بواسطه ضعف خلفای بنی عباس اعتدال بین طوایف لرستان

* این یادداشت به همراه مطالب دیگر را در فروردین ماه سال ۱۳۵۰ سعید شادابی بعنوان فلکلور لرستان در جُنگ فلک‌الافلاک نوشته است.

شروع و باین مناسب شجاع‌الدین خورشید ابوبکر را اهالی رئیس و والی خود قرار دادند. نامبرده امر بساختن این قلعه داد که بنام فلک‌الافلاک معروف گردید.

بعدها به دژ سپه و «دژ سیاه» شهرت یافت این قلعه دارای دو حیاط است که بوسیله چهار پله بهم مربوط میشوند و حیاطها بغیر از صحن دارای اتاق و اتاقکهای متعدّدند که سابقاً گناهکاران را در آن زندانی می‌نموده‌اند.

این قلعه دارای یک چاه آب شیرین است که عده‌ای عقیده دارند این چاه آب در گذشته به بیرون از قلعه راه داشته است اطراف برجهای قلعه کنگره‌های بسیار زیادی وجود دارد که در قدیم بجای سنگر و دیده‌بانی از آنها استفاده میکرده‌اند وقتی بر روی پشت‌بام این قلعه بایستی تمام دره خرم‌آباد، کوههای اطراف و دشت کرگاه را بخوبی زیر نظر داری از زیر تپه‌ای که قلعه روی آن بنا شده نهری از آب گوارا خارج میشود که بگلستان ارم معروف است آب آن دائمی و منبع بزرگ شهر را از این آب پر میکنند. این آب سرانجام به رودخانه خرم‌آباد می‌ریزد.

دعای سرمال Sar mal



دعای سَرمال^(۱)

از دیرباز مردم لرستان وجود خدا را با پوست و استخوان لمس کرده‌اند، و همواره با دعاها و مناجاتهای موزون و پر محتوای خود با لهجۀ لکی و لری، به درگاه بی کرانش روحیه خویش را تقویت بخشیده‌اند و با فراغ بال و بدور از هر وسوسه دنیوی و دغدغه خیال می‌زیسته‌اند، از جمله برای نمونه یکی از دعا‌های بسیار بسیار قدیمی این قوم را بعنوان سرآغاز باورداشته‌ایشان می‌آوریم.

رئیس هر خانواده قبل از طلوع و بعد از غروب آفتاب دم در ورودی خانه می‌ایستاده و رو به آسمان با خالق خویش راز و نیاز می‌کرده‌اند.

قبل از طلوع آفتاب :

خدایا : بحق این صبح صالحان محتاج نامردانم مکن ، حاجتم را بظالم و امدار ، از مهمان ناشناس خجالت‌م مکن ، عقل و هوش بمن ببخشای که محتاج حکیم نشوم ، تخم بد را از خانه‌ام برافکن که مایه فساد نشود .

بعد از غروب آفتاب :

خدایا ، آفتاب عمرم را روشن کن تا بتوانم همیشه شاکر نعمتهای تو باشم ، امروز ، روزی خوش بود و توانستم بحق از نعمت بیکران تو بهره‌مند شوم ، شب سیاه را با بخت سفید به روز روشن میرسانم و تنها به کمک تو نیازمندم .

* سَرمال : ابتدای خانه ، درب ورودی . دعایی از طایفه آزادبخت کوه‌دشت .

شیرواره Syer vara



شیرواره و یا به گفته اهالی «اسما هُورسفلُی» الیگودرز شیر و هره
 «Šyer vahra» شیر و ره یا شیر دوره، عبارتست از آداب شیر دوشی و نوبت شیر
 داشتن در روستاهای لرستان، که در اکثر نقاط روستا نشین، روزانه شیر گاو و
 گوسفند را در دو نوبت صبح و عصر و گاهی در فصل بهار در سه نوبت میدوشند و در
 هنگام کار نیز ترانه‌های دلنشینی با صدای خوش میخوانند که در مقدار شیر دامها و
 آرامش دادن به آنها بسیار اثر گذار بوده و شنیدنی است.

ترانه شیر دوشی

گاو و هیلکم، دیاریه «گاو طلائیم، نشانه دار است»

Guwe hylekam , dyarya

بُنِ پسونش، مرواریه «بیخ پستانش، مروارید است»

Bone pesons , mervarya

گژک کیودر گردنش «مهره کبود، در گردنش»

Gežeke Kyeo de gardenš

چرنگه کش هماریه «چراگاهش، هموار است»

Cerengakaš homāryea

خوم دوشمت، خوم پوشمت «خودم میدوشم و می پوشمت»

Xom dosem^۷t Xom pōsemet

شیرته وم به نفروشمت «شیرت را بده، نمی فروشمت»

syerte vem be , nefrošemet

«گاو طلائی، بخیر آمد»

گاوه هیلکم، و خیر اوما

Guwe hylekam , vexer oma

«دیگ بیاورید، شیر فراوان است»

تیچه بیاریت شیر بالا

Tyeca bearet syer balā

«جانم بیا، گوساله سیا»

جونم بیا، گوسال سیا

Jonem bea , gosāl sea

«شیرت را بده و بچرا برو»

شیرته وم به رو و چرا

šyerete vem be ruo ve čera

«خودم میدوشم و می پوشمت»

خوم دوشمت، خوم پوشمت

Xom došemt Xom pòsemet

«کم شیر بدهی، می فروشمت»

کم چی بکی، فروشمت

Kam čye bakye , ferošemet

شیرواره در هر روستا از چند گروه پنج تا هشت نفری که اغلب خویشاوند و یا دوست و همسایه باشند به نوبت شکل می گیرد. یکی از زنان که از همه مسن تر است و سرخیز نام دارد آشی می پزد و تمام هم و ره ها دور هم می نشینند و با شادی و نشاط آش را می خورند و پس از نوشیدن چای یادی هم از «شیرواره» سالهای گذشته می کنند.

پس از پیمانه زدن شیرهایشان از طرف سرخیز که همه شیرهایشان را برای او آورده اند یک دسته شبدر و یا گیاه سبز دیگری داخل گادوشه Gadosa و یا

دوگوله Dogôla می‌اندازد دادن گیاه سبز به آنها دو منفعت دارد. یکی اینکه نشانه سرسبزی است و دیگری آنکه وقتی بخانه خود بازگشتند علف سبز را جلو گاو و گوسفندان خود می‌اندازند، و معتقداند شیر دامشان زیاد میشود.

شیرواره اگر موقت و تقریباً دو تا سه روز باشد در روستاهای الیگودرز آنرا وَره قِلاغی « Vara Qelâqye » گویند که پس از این مدت شیروره اصلی شروع میشود. و صبح و عصر زنان روستا شیرهایشان را مثلاً تا مدت ده روز به صاحب وَره Vara تحویل میدهند تا زمانی که نوبت به شخص دیگری بیافتد.

هر نفر مدت واره را نسبت به تعداد دام و مقدار شیری که تحویل میدهد نگهداری میکند.

معمولاً در پیمانه زدن شیرها از ظروفی از قبیل کَمچه Kamča آووگردو Awegardo، گادوشه Gádôša، دو گوله Dogôla، قزقونچه Qazqonča، پاتیچه Patyecha، و پاتیل Pâtyell استفاده می‌کنند.

و با همین وسایل شیرها را واچین Vâcyen یا -کیل Kell و یا پیمانه میزنند.

چنانچه شیر را با تمام ظروف بزرگ و کوچک « واچین » کردند و مقدار کمی از شیر باقی ماند حتی باندازه یک کمچه یا ملاقه هم نبود این مقدار شیر را لَله (Lela) میکنند یعنی با یک چوله (Côla) یا چکل (Cukel) که چوب تمیز و کوچکی است و از یک طرف دو شاخه است اندازه می‌گیرند و چوب را نزد خود نگاه میدارند تا وقت تحویل شیر و نوبت خودشان.

هم وره‌ها روزانه از کسی که مشگ میزند دوغ و ماست قرض میکنند. صاحبان دوغ و ماست نیز هر دفعه بنام هر نفر روی دیوار خانه یک خط نشانه میکشد تا

حساب و کتاب معلوم باشد .

وقتی شیرواره به خانه دیگری می افتد ، صاحب اول مشگ یک ظرف پر از دوغ همراه دو سه قطعه کره برای او میبرد ، این کار را مایه (Mâya) بردن و کره ها را چراغ مایه Cêraq mâya گویند .

در بازگشت با کمی کره پشت پاشنه پایش را چرب می کنند تا مشگ زنی برکت بیشتری داشته باشد .

در لرستان از جمله الیگودرز دو نوع مشگ وجود دارد ، یکی مشگ بز (Bezani) که چنانچه فرزند کوچک خانواده پسر باشد از پوست گوسفند نر و اگر دختر باشد از پوست ماده بز مشگ را درست می کنند . دیگری آرقت (Arqot) نام دارد که در تمام روستاها از پوست گوساله میسازند ، و نسبت به سایر مشگها گنجایش بیشتری دارد . وقتی ماست را داخل مشگ می ریزند نباید کسی پایش را تکان بدهد ، بعد با کمک همدیگر آنرا به سه پایه چوبی بنام مالار (Mâlâr) یا ملار (Melâr) آویزان می کنند بعد یک یا دو نفر دسته های آنرا می گیرند و حرکت میدهند ، در ضمن تکان دادن مشگ ترانه ای نیز میخوانند بنام بیت مشگه که در سراسر لرستان با کمی تفاوت یک مفهوم دارند .



بیت‌های مشگه :

بیت‌های لری و لکی :

« هی های های مشگ ، مادر عزیزم مشگ »

صد منت روغن

چهل منت کشک است

چه بر سر مشگم آمده که همواره گریه میکند

مهره مار می‌خواهد تا آرام گردد

چه بر سر مشگم آمده که همواره گریه میکند

ماست تازه می‌خواهد تا آرام گردد

هی های های مشگ ، جانم مشگ

یک سهم تو دوغ

و سهم دیگر کشک است

چشم بد مشگم از لانه درآید

کره‌اش را جمع کنم و به خانه ببرم

هی های های مشگ ، مادر عزیزم مشگ

صد منت روغن

چهل منت کشک است

هی هاها مشگه دالکه مشگه

صد منت رغو

چل منت کشکه

مشگه کم چشه هی می‌گریویه

مهره مار می‌ها تا بفریویه

مشگه کم چشه هی می‌گریویه

ماس نومی‌ها تا بفریویه

هی هاها مشگه جونکم مشگه

یه بهرت دووه

یه بهرت کشکه

چش بد مشگه کم دراد لونه

کره‌ش جم بکم بورم و حونه

هی هاها مشگه دالکه مشگه

صد منت رغو

چل منت کشکه

لاتین:

He Hà Hà Maşga

Dàleka Maşg

Sad Menet reço

Çel Menet Kaşga

Maşga kam çeşa he Me Geryeveya

Mora mâr meha tâ bafryeveya

Maşga Kam Çeşa he me Geryeveya

Mâse nò meha tâ baferyeveya

He hà hà maşga

Jonekam maşga

ye baret dòa

ye baret kaşga

çs bad maşga kam derà de lona

Keraşe jam bakem burem ve hona

He hà hà maşga

Dàleka Maşga

Sad menet reço

çel menet Kaşga

لکی:

مشگه بز نم هر هووه مکه

خیر ئی مالل کُلّ کوه مکه

هی ها ها مشگه

دالکه مشگه

صد منت روینه

چل منت کشکه

مشگه کم ژنیا و کره پتی

آوو له کو بارم کنی قیمتی

هی ها ها مشگه

دالکه مشگه

صد منت روینه

چل منت کشکه

مشگ ماست زنم همواره یا هو میکند

خیر تمام خانه ها را جمع میکند

هی های های ، مشگ

مادر عزیزم مشگ

صد منت ، روغن

چهل منت کشک است

مشکم تنها با کره خالص زده شد

آب از کجا بیاورم از چشمه قیمتی

هی های های مشگ

مادر عزیزم مشگ

صد منت روغن

چهل منت کشک است



لاتین:

Mašge bezanem har hōa make

Xer eye m̄alela koll kōa make

He h̄a h̄a mašga

D̄aleka mašga

Sad menet rouyna

Čel manet kašga

Mašga kam žanyâ va kera patye

Âwe la kō b̄arem kanye qyematye

He h̄a h̄a mašga

d̄aleka mašga

Sad manet rouyna

Čel manet Kašga



شیرواره

بیت‌های مشگه: روستاهای الیگودرز

مشگه جون بزَن خان زره میاد

« جانم مشگ ماست را بزَن خان از راه می آید »

Mašga Jon bazen xân ze ra myâd

حاکم چش کبود کره زم میخاد

« حاکم چشم آبی از من کره میخواهد »

Hâkem čaš kabôd kera zem mexâd

حاکم چش کبود میره گلستون

« حاکم چشم آبی شوهر گلستان »

Hâkem čaš kabôd meyra golestôn

عشق گُل وورداشت رفت به لرستون

« عشق گلستان به سرش زد و به لرستان رفت »

Ašqe gol vordâšt raft be lorestôn

ای دایه مشگه ای جونم مشگه

« ای مادرم مشگ ای جانم مشگ »

Ae dâya mašga Ae Jonem mašga

صد منت روغن چل منت کشکه

« صد منت روغن چهل منت کشک است »

Sad menet roqan Čel manet Kaška

مشگه بزَن که دیرومه

« ای مشگ ماست را بزَن که دیرم شده است »

Mašga bezan ke dyroma

آقا احمد به شیرومه

« آقا احمد را به شیر دارم »

Aqa ahmad be šyroma

امسال کره ندیدومه

« امسال کره ندیده‌ام »

Amsâl kara nadyedoma

بورمش بازار بفروشمش

« به بازار ببرم و بفروشمش »

Boremeš bâzâr baferòšemeš

بدمش کتی بیوشمش

« به کتی بدهم و بیوشمش »

Bademeš kotye bapòšemeš

ای دایه مشگه ای جونم مشکه

« ای مادرم مشگ ای جانم مشگ »

Ae dāya mašga

Ae Jonem mašga

چل منت کشکه

صد منت روغن

« چهل منت کشک است »

« صد منت روغن »

sad menet roqan

Čel manet Kaška

ای ننه مشگه

« ای مادرم مشگه »

Ae nena Mašga

ای ننه ملار

« ای مادرم پایه مشگ »

Ae nena mellâr

بندت نیه دار

« بند خودت را نگهدار »

Bandet neya dâr

از دست زنون فندو فیله دار

« از دست زنان فن و فوت دار »

Aez daste zanōne fande fyeladâr

مشگه بزَن که دیرومه

« ای مشگ ماست را بزَن که دیرم شده است »

Mašga bezan ke dyroma

آقا رضا به شیرومه

« آقا رضا را به شیر دارم »

Âqa rezâ be šýroma

امسال کره ندیدومه

«امسال کره ندیده‌ام»

Amsâl kara nadyedoma

ای ننه مشگه

« ای مادرم مشگه »

Ae nena Mašga

ای ننه ملار

«ای مادرم پایه مشگ»

Ae nena mellâr

بندت نیه دار

« بند خودت را نگهدار »

Bandet neya dâr

از دست زنون فندو فیله دار

« از دست زنان فَن و فوت دار »

Aez daste zanône fande fyeladâr

رفتم صحرا سه پشته و

«سه نفری سوار به صحرا رفتیم»

Raftom sahra se postao

شیشک خال خالیم گرگ کشته و

«گوسفند خال خالی ام را گرگ کشته بود»

Šyešak xâl xâlyem gorg koštao

چوپون به غم نشسته و

«چوپان غمگین نشسته بود»

Čôpon be qam neštao

زینه چوپون بیمار و

«زن چوپان بیمار بود»

Zyene čôpon bymârao

آش شورواسی بدار و

Âse šorvas bedârao

ورری گفتم باکی نداره

«پیش رویش گفتم ترسی ندارد»

Varery goftom bâkye nadâra

پشت سر گفتم سر نورداره

«پشت سرش گفتم سر بر نمیدارد»

Pošte sar goftom sar navordâra

بندت نیه دار.

ای ننه ملار

ای ننه مشکه

فرآورده‌های شیر گاو و گوسفند



فرآورده‌های شیر گاو و گوسفند

طرز تهیه گُلما Golamâ

«مایه پنیر»

در اواخر زمستان و اوایل بهار که گوسفندان می‌زایند، گاهی اتفاق می‌افتد که بره‌ای دور از چشم صاحب خود شیر زیادی از پستان مادرش می‌نوشد و بی‌حال می‌شود. این بره را سر می‌برند و جابجا شیردان آنرا از شکمش در می‌آورند و خشک می‌کنند، سپس این شیر تازه و خشک شده را درون کیسه‌ای تمیز می‌ریزند و از آن بعنوان مایه پنیر طبیعی استفاده می‌کنند.

قاغناات Qâqenât یا کاخناات Kâxenât

شیر گاو و یا گوسفند تازه زائیده را که شیر تر یا ژک zek می‌گویند در ظرفی می‌دوشند سپس آنرا روی اجاق گذاشته و آرام آرام گرما می‌دهند و بوسیله قاشق مخصوص چوبی یا قلغه^(*) QelQa بهم می‌زنند شیر قبل از اینکه بجوش بیاید کم کم سفت می‌شود و سرانجام پنیر ماندی چرب و شیرین بنام قاغناات بدست می‌آید که سرشار از پروتئین است.

* قلغه در نقاط مختلف با کمی تغییر تلفظ می‌شود از جمله کلوغه Kloqa یا کلوخه Kaloxa

لوی Leve لویی Love

برای تهیه آغوز مقداری شیر گاو و یا گوسفند را در ظرفی می ریزند سپس کمی شیر تر یا شیر ژک (شیر گوسفند یا گاو تازه زائیده) به آن می افزایند و روی آتش می گذارند و آرام آرام بهم میزنند تا کمی سفت شود ، آنرا از روی اجاق بر میدارند و باز هم چند لحظه بهم میزنند تا کاملاً آماده شود . این آغوز کاملاً نرم و یک دست و شیر مانند است .

طرز تهیه تووف Tóf و کشک Kašg

خانواده یا زنی که واره یا نوبت شیر در اختیار اوست شیرها را روزانه تبدیل به ماست کرده و در مشگ می ریزد و میزند ، کره ها را که از دوغ جدا کرد دوغها را در دیگ بزرگی می جوشاند و پس از سرد کردن درون کیسه ای که از پارچه تمیز و سفید دوخته شده می ریزند و آویزان می کنند . بعد یک پاتیل Pàtyel یا دیگ را روی زمین و زیر کیسه قرار میدهد تا آبهای که از دوغ می چکد در ظرف جمع شوند .

پس از یک هفته یا ده روز که آب دوغها گرفته شد محتوی کیسه کمی سخت میشود که آنرا تووف یا شیراز میگویند بعد شیراز را نمک می زنند و با کف دست خمیر مانند را بشکل کلوچه های چرخ و یا مثلی درمی آورند و جلو آفتاب خشک می کنند که این همان کشک است .

طرز تهیه قره قولیت Qera Qolyet

آبی که از کیسه های دوغ می چکد سزاوو Sezawe نام دارد ، این آب را روی

آتش حرارت می‌دهند و تبخیر کرده تا باقیمانده از آن ته دیگ کاملاً سفت و خمیر مانند شود. مقداری نمک هم به آن می‌افزایند این ماده که قهوه‌ای رنگ و ترش مزه است همان قره قروت است که از آن بعنوان چاشنی در غذاها استفاده میشود. و معتقد هستند فشار خون را پائین می‌آورد.

انواع نان و خوراکیها



انواع نان و خوراکیها

بُرساق _ Borsâq

خمیری از آرد گندم با مقداری شیر و خاکه قند همراه به زیره و زردچوبه آماده می‌کنند بعد خمیر را لوله کرده و پس از قطعه قطعه کردن ، بصورت بیضی‌های کوچک شکل میدهند و در روغن دنبه گوسفند و یا روغن حیوانی سرخ می‌کنند . این نان مقوی و پر انرژی است و حمل آن آسان بوده که گاهی در مسافرتها ی طولانی و کوهستانی از آن بعنوان غذای اصلی استفاده می‌کنند ، چون تا مدت طولانی نرم و تازه باقی می‌ماند و کفک نمیزند .

قُرْصَه _ Qorsa

نان قرصه را از آرد ذرت می‌پزند ، مقداری آرد ذرت را خالص و یا با کمی آرد گندم مخلوط می‌کنند ، کمی هم زردچوبه و نمک به آن اضافه کرده ، و بصورت قرصهای کوچک نان روی تاوه (ساج) می‌پزند این نان را با روغن می‌خورند .

کلوا شیر _ Kalvâ šyer

از آرد گندم خمیری با شیر و خاکه قند با مخلوطی از زردچوبه و گاهی زیره تهیه دیده و بوسیله تنور قرصهای کوچکی از نان می‌پزند .
این نان بیشتر مخصوص مناطق عشایر نشین لرستان است ، از جمله روستاهای بروجرد و الیگودرز .

چزنک رغو، چننال _ Čezanak Reqo Čennal

خمیری آبکی و نرم بدون خمیر ترش (مایه خمیر) تهیه کرده و آنرا با چنگ روی تاوه داغ می ریزند و با انگشتان پهن می کنند ، پس از پشت و رو کردن نان خوشمزه و فطیری بنام « چزنک » آماده میشود که بلافاصله تا سرد نشده در ظرفی قرار میدهند و چند قاشق روغن روی آن می ریزند و با خاکه قند مخلوط کرده و چنگ میزنند . این غذا گاهی بخاطر مهمانی از راه رسیده تهیه می شود .

گرده _ Gerda

نانی که اغلب کوه گردها و شکارچیان در کوه می پزند . از آرد گندم خمیری سفت درست کرده و مقداری پیاز ، زردچوبه و زیره و روغن به آن اضافه میکنند . سپس آتشی بزرگ می افروزند تا مخلوطی از آتش و خاکستر بنام بیل مر Byel mer آماده کنند ، بعد از آن خمیر را روی سنگ تمیز و تختی پهن میکنند و شکل میدهند ، و سرانجام قرص بزرگ و ضخیم نان را زیر آتش و خاکستر کرده و می پزند . گاهی قبل از سرد شدن با روغن مخلوط کرده و میل میکنند .

قاویت (قاووت) Qaweyet

اول مقداری گندم مرغوب و مخصوص را در شیر و نمک و زردچوبه می خوابانند و سپس خشک میکنند ، این گندم آماده شده را گنم شیر Ganem šyer میگویند ، بعد این گندمها را بوسیله آتش در داخل یک ساج برشته میکنند که در اصطلاح گنم برشته میگویند Ganem berešta بعد گندمها را بوسیله دَسیر Dasyar

(آسیا دستی) خرد میکنند و با مقداری خاکه قند مخلوط میکنند که این ساده ترین قاووت یا غذای مسافرتی در کوهستانها است .

بعضی مواقع بغیر از خاکه قند گندمها را با مقداری مغز گردو و مویز میکوبند که در اینصورت ارزش غذایی بیشتری دارد .

سُغدو _ Soqdò

شکم گوسفند یا گوساله‌ای را پس از خالی کردن پشت و رو کرده و تمیز می‌شویند و بحالت اول برمیگردانند ، بعد مقداری برنج خیس خورده را با آب و روغن و مواد لازم دیگر از جمله آلو خشک یا (آلوبخارا) مخلوط می‌کنند و داخل آن ریخته و با نخ و سوزن در آنرا میدوزند .

سپس آنرا درون یک پاتیل^(۱) Pâtyel یا پاتیچه^(۲) Pâtyeča که قبلاً کمی آب و روغن در آن ریخته‌اند قرار میدهند و روی آتش می‌گذارند تا خوب پخته و دم بکشد پس از پختن از دیگ درآورده و داخل یک مجمه^(۳) Majma (مجمعه) گذاشته و سر سفره می‌آورند ، بعد هر نفر به اندازه لازم از آنرا با چاقو می‌برد و با هم می‌خورند ، غذائی بسیار لذیذ و سنتی است .

این خوراکی لذیذ و بسیار قدیمی و این واژه نباید بدست فراموشی سپرده شود .

۱- پاتیل _ Pâtyel دیگ مسی لبه دار دهانه تنگ .

۲- پاتیچه _ Pâtyeča دیگ مسی لبه دار و دهانه تنگ کوچکتر از پاتیل .

۳- مجمه _ Majma (مجمعه) سینی مسی بزرگ کنگره دار و نقش دار .

کَلک _ Kalk (نان بلوط)

جنگل نشینان لرستان در اوایل پائیز از کوچک و بزرگ بصورت گروهی و با هم میوه‌های بلوط را از درختان جنگل می‌چینند و پس از جدا کردن پوست سبز یا بلوطی رنگ خارجی مغز آنها را که همراه پوست داخلی بلوط است برای مراحل بعدی آماده میکنند.

قبل از هر کاری یک اطاقک کوچک با دیوارهای سنگ چین می‌سازند و روی آنرا بوسیله چوبهای تر و خیس خورده در آب می‌پوشانند، روی چوبها را بوسیله سنگ‌های مناسب بنحو خاصی فرش میکنند که آنرا کُلیت Kollyet می‌گویند سپس بلوطهای پوست کنده را روی کُلیت می‌ریزند و زیر آن مثل کوره آتش روشن می‌کنند تا پوست تلخ و داخلی آنها بر اثر گرما از مغز جدا شود.

بلوطها را از روی کُلیت برداشته و روی یک تخته سنگ صاف و تمیز می‌ریزند و با چوب دست ضرباتی به آنها وارد می‌آورند تا پوست داخلی از مغز جدا شود.

این پوستهای تیره رنگ و نازک همان جَفت^(۱) Jaft است بدنبال آن مغز بلوطها را در جریان آب سرد قرار میدهند و در بعضی مواقع روی آنها را با لجن تمیز کف نهر یا رودخانه‌ها می‌پوشانند، پس از چندین روز از آب می‌گیرند و در سبدهای بزرگ و کوچک ریخته و چند مشت آرد بلوط برشته را بنام پیتنه Pytena روی آنها می‌پاشند و با جُل و گلیم‌های پشمی می‌پوشانند، پس از چندین روز مغز بلوطها عرق کرده که می‌گویند تب کرده‌اند. بعد از این مرحله بلوطها را دوباره در جریان آب سرد و زلال

۱ - جفت پوست داخلی بلوط تلخ و تیره رنگ در صنعت رنگسازی و دباغی پوست از آن استفاده میکنند. در محل برای ساختن مشگ، خیک و همیان مصرف دارد.

قرار میدهند تا «لرز» کنند و پس از آن در جلو آفتاب و در جریان هوا قرار میدهند تا خشک شوند این مراحل را خَشه^(۱) Xaša کردن بلوط گویند.

وقتی مغز بلوطها کاملاً خشک شدند به آسیاب می‌برند و تبدیل به آرد می‌نمایند. این آرد را خمیر کرده و بر روی ساج قرصهای کوچک و بزرگی از نان بلوط می‌پزند که تا حدودی سیاه رنگ و سفت هستند بنام کِزکَه Kezka که همان کلک با آرد خالص بلوط است.

غالباً آرد بلوط را با کمی آرد گندم مخلوط می‌کنند که نان آن کمی سفید و نرم است ناگفته نماند که آرد و نان بلوط قابض خوبی است و برای افرادی که زخم معده داشته باشند مفید خواهد بود.



۱- خَشه Xaša یعنی شیرین کردن، عمل آوردن بلوط یا بادام کوهی است.

مراسم نوروز



مراسم نوروز

یک هفته قبل از عید نوروز مردم «کاردرسی»^(۱) Kàrduresye می‌کنند، زن خانه با کمک دختران و همسایگان گردیله^(۲) Gerdyla می‌گیرند در و پنجره و دیوارهای خانه را گردگیری و تمیز می‌نمایند، اشیائی را که مدت یکسال حرکت نداده‌اند جابجا می‌کنند.

بنام هر نفر و به نیت سلامتی افراد خانواده دانه‌های بذر گندم، کنجد، عدس و ... را در بشقاب و یا ظروف دیگر خیس می‌کنند تا سبز شوند. شیرینی و نقل و آجیل به اندازه کافی تهیه می‌بینند.

معمول ترین نان شیرینی خرم‌آبادیها در عید نوروز بغیر از کلوچه آردی و برنجی کاک^(۳) Kāk مخصوص خرم‌آباد و بروجرد است که زن کاک پز در یکی از خانه‌ها مشغول پختن آن میشود، همسایگان هر کدام خمیر آماده شده خود را که مخلوطی از آرد، شکر و روغن است آورده و شب و روز در مدت ده تا پانزده روز به نوبت کاک می‌پزند. و هر نفر به میزان وزن خمیرش به کاک پز دستمزد میدهد.

پس از خانه تکانی و تهیه احتیاجات ایام عید و دوختن لباسهای نو خود را برای انجام مراسم بعدی آماده می‌کنند.

۱- کاردرسی Kàrduresye کاردرستی و آماده شدن برای انجام مراسم نوروز و

۲- گردیله Gerdyla گردگیری و خانه‌تکانی.

۳- کاک Kāk شیرینی ویژه ایام نوروز.

جمعه آخر سال

اهالی لرستان عصر آخرین پنجشنبه سال را « جمعه آخر سال » میگویند که با پوشیدن لباس نو و مقداری حلواء ، نقل و خرمای نذری بر مزار خانوادگی خویش گرد می آیند و مراسم ویژه آخر سال را در قبرستان خضر انجام میدهند .

شب « آلفه »^(۱) _ Alefa (عرفه)

عصر یک روز قبل از شب عید را در خرم آباد (آلفه) میگویند ، در این شب نیز مراسمی نظیر شب جمعه آخر سال انجام میدهند و در قبرستان خضر بر مزار عزیزانشان گرد می آیند ، چیزی که در این روز و جمعه آخر سال جالب توجه و دیدنی است ، کودکانی هستند که با لباس مخصوص درویشی از جمله پیراهن سفید بلند ، جلیقه ، کلاه و کشکول و تبرزین بنام « درویش » سر راه می ایستند و هر کس که نذری دارد مبلغی پول در کشکول آنها میریزد که بعداً این پولها به تهیدستان سپرده میشود .

این دراویش کوچک با نیت مادر یا یکی از افراد خانواده از سه تا هفت سال درویش هستند تا خداوند آنان را از حوادث و بلایا دور فرماید و پایدار بمانند .

شب عید نیز همین مراسم در قبرستان انجام می پذیرد ، و این مراسم پی در پی و حضور مردم در خضر وابستگی شدید و حق شناسی آنان را نسبت به عزیزان از دست رفته شان نشان میدهد .

۱- آلفه _ Alefa یک روز قبل از شب عید « عرفه »

روز گردش

پس از مراسم تحویل سال و سرکشیدن در قرآن مجید مردم لرستان اول فروردین را «روز گردش» می‌گویند در این روز در روستاها و مناطق عشایر نشین مردان ده همه با هم در خانه مسن‌ترین و معتمدترین مرد آبادی گرد می‌آیند و پس از عید دیدنی و صرف چای و شیرینی بصورت گروهی تمام خانه‌های ده را می‌گردند و «عید مارکی»^(۱) Aed märekye می‌کنند و عید دیدنی مردان روستا در همان روز اول فروردین پایان می‌پذیرد. زنان در روستا بعد از مردها شروع به عید دیدنی میکنند.

عیدی کودکان غالباً یک عدد تخم مرغ رنگ کرده و یا یک سکه یک ریالی یا دو ریالی بیش نیست.

عید مبارکی و عید دیدنی

خرم آبادیها در عید دیدنی و برخورد با هم در ایام نوروز جملاتی صادقانه و ساده را از این قبیل ردّ و بدل میکنند.

مبارک باشد

مارکه با

Märeka bâ

به جان خودت و بچه‌هایت

و جون خوت و بچونت

Ve jone Xot ve jone baçonet

به جان خواهر و برادرانت

و جون خوور و برارونت

Ve jone Xour u berûronet

سال و ماه خوشی داشته باشی

سال و ما خوشی

Sâl u mâ Xoše

خوش بگذرانی

خوش بگذرونی

Xoš bagzaronye

۱ - عید مارکی Aed märekye عید مبارکی، عید دیدنی

صد سال به این سالها

Sad sâl ve aye sâlyâ

الحمد لله
خدایا شکرالحمد لله
خدایا شکر

(شنبه بدر) Sama u dar

مردم اولین شنبه سال را همچون سیزده بدر جشن می گیرند و این روز را در کمال شادی و سرور در دشت و صحرا و باغهای زیبای اطراف شهر میگذرانند و عقیده دارند که اولین شنبه سال را نباید کار کرد، و باید همچون سیزده بدر به دامن طبیعت پناه برد و عظمت خدا را در آئینه طبیعت دید.

بمناسبت این روز و این اعتقاد، ترانه ای دارند با این مفهوم :

« شنبه نه کار کردن »

شمه نه کار

Šama na Kâr

« شنبه نه بار کردن »

شمه نه بار

Šama na bâr

« شنبه عروس به خانه نیاور »

شمه عروس نار و مال

Šama arôs nâr va mâl

« شنبه به شکار برو »

شمه و شکار

Šama u šekâr

سیزودر Sez u dar

سیزده بدر

در لرستان سیزده بدر را روز چهاردهم فروردین جشن می گیرند، یعنی روز اول فروردین یا روز عید و گردش را بحساب نمی آورند و می گویند سیزده بعد از عید سیزدهم فروردین را سیزه غریوو Seza qaryevo « سیزده بدر غیر بومیها » میدانند.

در روز سیزده بدر یا چهاردهم فروردین ماه اهالی یا اقوام و همسایگان خود در دشت و صحرا و باغهای دور و نزدیک اطراف شهر و روستاها فرش پهن می‌کنند و با صدای ساز و دهل «دس»^(۱) Das می‌گیرند و خَرازگو^(۲) harāzgo بازی میکنند. مردان جوان سرگرم بازیهای محلی میشوند، از جمله بازی پرو^(۳) (کوشک) Pero جوزو Juzo قاو و Qāweo و ... بازیها را چنان جدی و با شور و هیجان انجام میدهند که واقعاً دیدنی و شادی آفرین هستند. خوراکیهای این روز بغیر از کاک و کلوچه و آجیل شب عید عبارتند از باقلی پلو با گوشت و مرغ، لبنیات و دوغ تازه. در این روز سبزه‌های سفره هفت سین را همراه آورده و به آبهای روان می‌سپارند، با این امید که درد و بلا را به آب داده باشند.

۱- دس Das رقص محلی و گروهی

۲- خَرازگو harāzgo تاب بازی با طناب و ریسمانهای پشمی با مهارت خاص و دیدنی.

۳- پرو Pero سه گام و سایر بازیها که در این روز انجام می‌شود در بخش بازیها تعریف شده‌اند

بازیهای ورزشی و نمایشی



لغات خارجی از جمله : انگلیسی ، فرانسه ، آلمانی و ... بصورت پراکنده در لهجه کهن لری بچشم میخورد ، بویژه این کلمات در بازیهای محلی کاملاً مشهودند .
مثلاً در ایام نوروز و زمستان بچه ها آتش می افروزند و در اطراف آن ترانه ای میخوانند به اینصورت :

Taş aemà belez belez تش ایما بلیز بلیز

Taş šemà kôre kelez تش شما کور کلیز

که مفهوم آن چنین است : آتش ما روشن و شعله ور - آتش شما خاموش و کم شعله . و در اطراف آتش دست میزنند و شادی می کنند . که در این بیت belez بمعنی شعله و یا زبانه کشیدن آتش کلمه ای انگلیسی است و شاید Close هم در اینجا بمعنی فروکش کردن آتش و یا بسته شدن و ختم شدن آتش باشد .

نمونه های دیگری مثل برگ Berg « به کسر ب » آلمانی و بمعنی کوه است و ما نیز این کلمه را در لهجه لری بمعنی کوه داریم . و یا کلمه سما Samâ در لری بمعنی رقص است که در فرانسه نیز سامبا Samba یک نوع رقص میباشد . و آیا این لغات چگونه و در چه زمانی وارد لهجه لری شده اند کاملاً مشخص نیست . و از طرفی وارد شدن این لغات از لری به زبان بیگانه نیز بعید بنظر میرسد . بنابراین راستی و درستی این مطلب بستگی به یک تحقیق دقیق دارد و زحمات بیشتری را طلب میکند .

He navât he navâta هی نوات هی نواته

در شبهای مهتاب زنان و دختران پس از شام و فراغت از کارهای خانه به پشت بام یکی از خانه ها میروند ، و در مقابل هم نشسته و حلقه میزنند . یکی که از همه خوش

صدا تر است سر دسته میشود و بند اول یک ترانه را میخواند و به سینه میزند ، بقیه هم یک صدا جواب او را میدهند .

He navat he navata هی نوات هی نواته

He navat xyne xargoš هی نوات خین خرگوش

He navat jose bar jōše هی نوات جوش بر جوش

سردسته بقیه بیتها را بند بند بتنهایی میخواند و دیگران فقط به سینه میزند تا وقتی دوباره نوبت تکرار بند اول ترانه برسد .

شویی بی شو ما جستم دکلکی^(۱)

Šuye bye šu mā jestem de kelake

دس اوورد دسم گرت کر کچلکی

das āwerd dasem geret kor kačelake

گتم ای کر کچلک تو چی اجوری

Gotem ae kor kacelak tu če aejōrye

باغ مردم سرو مهر مگر تو کوری

Baḡe mardem sar ve mer magar tu kōrye

باغ مردم سرو مهر مر تو تریده^(۲)

Baḡe mardem sar ve mer mar to tarydye

۱- کلک Kelak دیوار سنگ چین .

۲- ترید ، تریده ، تریه taryea , taryeda , taryed :رانده شده ، فراری ، یاغی ، گردنه گیر .

عاشق حسن تونم ای نور دیده

Aşeque husne tunem ae nore dyeda

عاشق حسن منی بیا رویم و حونه

Aşuqe hosne menye beyâ ruyem ve hona

هر کس احوال پیرسه موم قوم مونه

Har kas ahvâl baporsa moem qomemona

همگی با هم :

He navat he navata

هی نوات هی نواته

He navat xyne xargoš

هی نوات خین خرگوش

He navat jõe bar jõe

هی نوات جوش بر جوش

رفتم سر پری^(۱) گامه بدوشم

Raftem sar parye gama badošem

زرنگه طاس پری^(۲) اوما و گوشم

Zerenge tâse parye omâ ve gošem

زرنگه طاس پری جنگ هولونه^(۳)

Zerenge tâse parye jange holona

یکی زو هولو زینه مه مد جونه

Yake zô holo zyna mamed jona

زلفاش قاو قاووی گیس چی حرزونه^(۴)

Zelfeâs qawe qaweye ges cye harezona

He navât he navâta

هی نوات هی نواته

He navât xyne xargôš

هی نوات خین خرگوش

He navât joše bar jòše

هی نوات جوش بر جوش



۱- پری (۱) parye بلندی

۲- پری (۲) parye پریزاد، از ما بهتران

۳- هولو Holo دوزن قوی هیکل

۴- حرزو کمند از پشم بافته، با مو بافته شده و بلند گیسوان بافته چون کمند

بازیها

دختران جوان در خارج از خانه و یا روستا دستها را از دو طرف روی شانه‌های دوستان خود قرار میدهند و چند نفری به طور منظم و هماهنگ گام برمیدارند و این ترانه را با صدای خوش و بلند می‌خوانند .

Pam parye pama پَم پَرِی پَمه

Pam parye pama	پَم پَرِی پَمه
yake zena šaya	یکی زینه شایه
Bemarekeš navaya	بمارکش نوایه
Alye Rata ve veša	علی رته و ویشه
Âwerda tall u teša	آورده تلّ و تیشه
Hasuyram nâla kerda	حسویرم ناله کرده
Âwe de Pyâla kerda	آو د پیاله کرده
Šemšer havâla kerda	شمشیر حواله کرده
Bane šemšer boresa	بن شمشیر برسه
Morvaryâ tyčesa	مرواریا تیچسه
Bye koškela jameško	بی کَشکله جمش کو
Bakeš de jyeve kâkâ	بکش د جیو کاکا
Kâkâ bord u feroxteš	کاکا برد و فروختش

Dašye neyâ de moštes

دشی نیاد مشتش

در لرستان خبر کردن افراد برای بازی و یارگیری در آغاز هر بازی روش خاصی دارد. و سر مرد یا رئیس هر دسته به نوبت عضوهای گروه خود را نسبت به قدرت جسمانی و چابکی آنها انتخاب می‌کنند.

جوزو Juzo

در این بازی قبل از هر کاری دایره‌ای به شعاع دو متر در یک زمین چمن و یا هموار و نرم مشخص میکنند، سپس سر مردها برای شروع بازی تر و خشک می‌کنند تا معلوم شود چه گروه یا دسته‌ای در این بازی باید بخوابد (در مرکز دایره بنشینند).

وقتی افراد یک گروه نسبت بهم در مرکز دایره نشستند افراد گروه دیگر در اطراف دایره با شور و حال خاصی میدوند تا فرصتی پیدا کنند و یکی از نشسته‌ها را از محوطه بازی بیرون بکشند، خوابیده‌هانی با کمک یکدیگر مقاومت می‌کنند و حق دارند چنانچه عضوی از بدن افراد طرف مقابل را در اختیار گرفتند با دندان و با شدت گاز بگیرند تا او از فشار درد فریاد بزند: جوز، جوز* JUZ JUZ.

اگر یک نفر از طرف مهاجم جوز شد خوابیده‌ها بلند میشوند دسته دوم می‌خوابند و بازی ادامه پیدا میکند.

چنانچه آنها که سر پا هستند توانستند تا نفر آخر یکی پس از دیگری نشسته‌ها را از زمین بیرون بکشند اصطلاحاً یک مرّه Marra (نوبت) برنده شده‌اند. گروهی که طبق

* - جوزو Juzo در لهجه لری یعنی تسلیم.

قرار قبلی سه یا پنج مرتبه برنده شود بعنوان برنده نهائی حق جایزه دارد .
اغلب اوقات جایزه سواری گرفتن از افراد گروه بازنده است در مسافت تعیین شده .

قاوو Qawe کلاورونکی Kelawe ronkye

در این بازی پس از مردگیری و ترو خشک کردن ، یک گروه در میدان بازی پشت بهم می‌نشینند و هر کدام یک کلاه نمدی بر سر دارند . و گروه دوم که سر پا هستند و در اطراف آنها می‌چرخند و قصد ربودن کلاه آنان را دارند . نشسته‌ها نیز حق دارند هر کدام ضربه‌ای با لگد به پای ایستاده‌ها وارد کنند ، چنانچه یکی از مهاجمین لگد خورد همگی فریاد می‌زنند قاوو Qawe قاوو Qawe و اینبار ایستاده‌ها می‌خواهند و نشسته‌ها قصد ربودن کلاه آنان را می‌کنند اگر بوسیله یک نفر از ایستاده‌ها کلاهی ربوده شد ، همگی نشسته‌ها او را دنبال می‌کنند تا کلاه را از او بگیرند .

یاران کسی که کلاه را ربوده نیز او را کمک می‌کنند تا همگی کلاه را به مقصد یا به هدف برسانند . اگر کلاه را از دست او گرفتند ، اینبار ایستاده‌ها باید بجای آنها بخوابند و بازی ادامه پیدا می‌کند .

اما اگر افراد نشسته موفق نشدند کلاه را از رباینده بگیرند . و او و یارانش کلاه را به دالگه * Dālga زدند برنده شده‌اند . و هر بار برنده شدن را یک مرّه (مرتبه) یا

* دالگه Dālga محل تعیین شده در مقابل میدان بازی با مسافت معین .

یک نوبت میگویند، قرارداد بازی سه تا پنج مرّه است و هر گروهی که موفق شود سه تا پنج بار کلاه را تا هدف برسانند برنده نهائی خواهند بود و همگی مسافت معینی را بر دوش بازنده ها سوار می شوند.

پرو Perro

پرو تقریباً ورزش پرش سه گام است اما با تفاوتی جالب و سرگرم کننده. در این بازی سه تا دوازده نفر می توانند شرکت کنند.

اول در بین خودشان یک سر مرد Sar mard یا هالو Hâlô انتخاب می کنند. هالو نیز دسته ای علف سبز یا دستمالی در دست دارد و تمام بازی کنان نیز پشت سر او صف می بندند.

بازی که شروع شد هالو شروع به دویدن میکند و از ابتدای زمین نشانه شده سه گام کوتاه برمیدارد و دسته سبزی یا دستمال را بعنوان نشانه آخرین گام خود قرار میدهد، بازیکنان هم پشت سر هم یکی پس از دیگری از ابتدا تا انتها سه گام برمیدارند و هر کدام پریدند به جای اول خود برگشته و پشت سر هالو می ایستند.

هالو در نوبت دوم پرش گامهای بلندتری برمیدارد و پس از زیاد کردن مسافت نشانه را جابجا میکند و بازی ادامه دارد تا زمانی که یک نفر از بازیکنان نتواند مسافت تعیین شده را با سه گام ببرد. و او باید بخوابد و هالو و سایر بازیکنان از روی او بپرند. خوابیدن به این صورت است که نفر بازنده در ابتدای زمین یا میدان بازی از کمر خم شده و سرش را پائین می اندازد و دو کف دست خودش را محکم به ساق پایش می گیرد. در واقع بازیکن خوابیده کار یک خرک پرش را انجام میدهد.

وقتی نفر بازنده خم شد و محکم ایستاد اول سر مرد یا هالو با یک خیز دو کف دست را روی کمر او میکوبد و از رویش میپرد، هر جایی که سر مرد فرود آمد نفر خوابیده در آنجا محکم می ایستد و بازیکنان بدنبال هم با همین روش از رویش می پرند.

هالو در نوبت بعدی یک گام برمیدارد و از روی او میپرد و سایر بازیکنان نیز چنین می کنند. و سپس هالو از ابتدا دو گام برمیدارد و از روی خوابیده می پرد و سرانجام سه گام و پرش. اگر یکی از بازیکنان نتواند مثل سایرین از روی خوابیده بپرد باید بجای او بخوابد و دیگران از رویش بپرند و نفر خوابیده دوباره وارد حلقه بازی میشود. در بعضی از مواقع خود سرمرد با هالو نیز مسافتی را که خودش قبلاً پریده نمیتواند بپرد که خود او هم باید بخوابد و دیگران از رویش بپرند این روش بازی ادامه دارد تا افراد کاملاً خسته شوند و بازی را پایان برسانند.

سه گم و سه تیر Segomu setyer (سه گام و سه تیر)

این بازی در کوه و بیابان و بوسیله چوپانان انجام میشود، بچه ها وقتی دامهایشان مشغول چریدن هستند و خیالشان آسوده است دو سه نفری در یک نقطه جمع میشوند و خود را با این بازی سرگرم میکنند.

بازی به اینصورت است که یک نفر از بچه ها از نقطه معین سه گام بلند برمیدارد و کلاهش را در سه قدمی بر روی سنگی قرار میدهد، و دیگران به نوبت با قلما سنگ (فلاخن) که از نخ پشمی و رنگی بافته شده است، با سه سنگ باید کلاه را هدف گیری کند.

چنانچه با یکی از این سه تیر کلاه زده شد آن را برای خودش برمیدارد و بعد نوبت

برنده خواهد شد که کلاه نمیش را بعنوان هدف و نشانه قرار دهد تادیگران آن رابزنند .
در بعضی مواقع بازیکنان هر یک چندین بار کلاه خود را از دست میدهند و بدست
می آورند .

گل زر Gol zer

این بازی و ورزش در شبها بویژه شبهای مهتاب انجام میشود . جوانان و مردان در
میدان مورد نظر گرد می آیند ، دو نفر بنام سرمرد افراد گروه خود را انتخاب میکنند ،
سپس یکی از سرمردها که حق دارد یک قطعه چوب نشانه شده ای را در مسیر جایگاه
بازی یا دالگه در بیابان پرتاب کند و کلیه بازیکنان با دقت مواظب هستند که گل Gol
در چه جهت و در چه مسافتی فرود می آید .

بیشتر از طریق گوش و شنیدن صدای فرود چوب بطرف آن می دوند و به جستجو
می پردازند ، گاهی اوقات کسی که آنرا پیدا میکند ، نشسته و دزدکی خود را به دالگه
نزدیک میکند ، و وقتی حریفان یا افراد گروه مخالف پی می برند که گل را پیدا کرده او
را تعقیب می کنند .

دوستانش نیز برای رساندن چوب به هدف او را کمک می کنند خلاصه مبارزه ای
شدید بین افراد دو گروه در می گیرد تا سرانجام یک نفر از دو گروه بازیکن گل را به
دالگه برسانند و یک مرّه (نوبت) برنده شوند . هر گروهی که طبق قرار قبلی سه تا پنج
نفر برنده شده باشد حق دارد از گروه بازنده سواری بکشد .

باورداشتها و معتقدات



عقاید و باورداشتهای هر قومی ریشه در عمق آن مردم دارد، و هنگامی با دید باز و تفکری ژرف به مفهوم این اعتقادات توجه داشته باشیم، درخواهیم یافت که در هر کدام دستوری بهداشتی، اخلاقی و انسانی و مفید نهفته است که رعایت کردن آنها نه تنها مفید و لازمه زندگی میباشد، بلکه در نهایت در راستای رهنمود دادن به مردم آن قوم خواهند بود. حتی در افراطی ترین این دستورات راز و رمزی پنهان است.

وقتی در روستاها و خانه های صحرائی در کنار زن زائو سیر و پیاز به سیخ کشیده قرار میدهند و تیر و کمان آویزان میکنند، باید پی برد که حشرات موزی و خزندگان زیان آور از جمله مار و عقرب از بوی تند سیر گریزانند، و آویزان کردن تیر و کمان و خنجر لخت در کنار و یا در بالای سر زائو باعث تقویت روحیه او خواهد شد و ... بنابراین بی انصافی است که فرهنگ مردم را بنام خرافات بشناسیم.

۱- آب چشمه اراز (Erâz) خیابان تختی خرم آباد غم و غصه را کم میکند. اراز یک نوع بیماری افسردگی است که بر اثر غم و غصه شخص دچار تنگی نفس میشود « شاید املاح و مواد معدنی مفیدی داشته باشد ».

۲- آب جوش را نباید روی زمین ریخت « معتقدند که پری ها را عذاب میدهد ». آبجوش روی زمین ریختن اولاً گیاهان را می خشکاند و ممکن است موجودات مفید ذره بینی را از بین ببرد.

۳- اگر ظروف بلوری و چینی از کسی شکسته شود، خطری از خانواده دور شده است. « آرامش دادن به صاحب ظرف است »

۴- برای اینکه هوش کودکان زیاد شود، روزانه باید یکعدد مویز بخورند.

۵- به دست و پای کودکی که هنوز نام علی (ع) را بر زبان نیاورده حناء نمی بندند.

- ۶- بچه کوچک را با عجله و ناگهان از خواب بیدار نمی‌کنند .
- ۷- نوزادان و کودکان خردسال را نباید در طاقچه و یا در بلندی بنشانند .
- ۸- چنانچه فردی در خواب ببیند که به زیارت امامزاده‌ای رفته است ، حتماً در روز قبل ثوابی کرده و یا روز بعد خیری در پیش دارد .
- ۹- چنانچه خانه مسکونی خود را تغییر بدهند قبل از اسباب کشی ، یک لیوان آب یک آیین و یک جلد قرآن مجید در خانه جدید قرار میدهند .
- ۱۰- در مورد تعداد فرزند عقیده دارند « یکی کم دو تا کم سه تا خاطر جمع »
- ۱۱- درخت (توت) مقدس است و هر کس شاخه‌ای از آنرا ببرد خطری متوجه او خواهد شد .
- ۱۲- در لرستان روزها بد و خوب و سعد و نحس دارند ، یکشنبه ، سه شنبه و پنج‌شنبه برای انجام کارهای خیر نیک هستند .
- ۱۳- در شب جمعه خانواده‌های لرستانی دم پختی از برنج تهیه می‌بینند و اعتقاد دارند در این شب روح مردگان آزاد هستند و به لب بامها می‌آیند و انتظار آمرزش دارند .
- ۱۴- زن تازه زائیده را نباید تنها گذاشت .
- ۱۵- در شبها دیر وقت و به تنهایی سرچشمه و یا سراب نمی‌روند .
- ۱۶- پوست سیر یا پیاز و تخم مرغ را در معابر نباید ریخت . چون شرّ بپا میشود .
- ۱۷- کوتاه کردن موی سر و صورت و ناخن گرفتن در شب را جایز نمیدانند .
- ۱۸- هر کس آب به سگ و گربه بپاشد زگیل در می‌آورد .
- ۱۹- وقتی مسافری عازم سفر است در طول آماده شدن برای رفتن سفر نباید ظرفی شکسته شود .

۲۰- هر کس در جمع و یا مجلسی پشت به دیگران بنشیند در روز قیامت باید آن شخص را بر پشت خود سوار کند.

۲۱- هر کس با صدای بلند بخندد که اشک از چشمانش جاری شود خاکش در غربت است.

۲۲- هر کس هلال ماه نو را در آینه یا در سطح آب پاک ببیند در طول آن ماه موفق است و بیمار نمیشود.

۲۳- نگاه کردن به آینه در شب رنگ صورت را زرد میکند.



ضرب‌المثلهای لرستان



هر چند بیش از هزار ضرب المثل را از همکاران عزیز فرهنگ مردم در سراسر لرستان در اختیار داشتیم ، تنها سعی بر این شد مثلثائی را این بار بنویسیم که قبلاً در هیچ نشریه و یا کتابی چاپ نشده باشند .
با این امید که در آینده دفتری را به کلیه مثلها اختصاص دهیم .

مثلهای الیگودرز (بختیاری)

۱- آقام که گفت ماست ، ننم دلس خواست

« پدرم که گفت ماست ، مادرم دلش خواست » اشاره به افراد فرصت طلب است .

Âqam ke goft mâst , nenam deles xast

۲- اسب خر منه نه هی بار اکنن اسب از خر جا مانده را همیشه بار میکنند

Asbe xar manane he bâr ekenan

۳- ایر کلا آقاسه نیده بید ، ادعا شایی اکرد

Ayar kola âqâse nyde byd , adeâ šâyê akerd

اگر کلاه پدرش را ندیده بود ، ادعای شاهی میکرد خودبزرگ بینی و تکبر بی مورد

۴- خواجه خر ناره روه خره

Xaja xar nâra roa xara

« خواجه (بزرگ) اگر خر ندارد میرود می خرد » در مورد افرادی است که توان کاری

را دارند ولی انجام نمی دهند ، و از امکانات دیگران استفاده می کنند .

۵- خر منده به یه چاشی بنده خر مانده و خسته به یک صدا می ایستد .

Xare manda be ye čašy banda

در مورد افرادی که در موقع کار خسته می‌شوند و به بهانه کوچکی دست از کار میکشند .

۶- دَدَر و دَاآ اِبره کُر و بوه « دختر به مادر شبیه است و پسر به پدر »

Dadar ve dââ ae bara kor ve bowa

در مورد شباهتهای اخلاقی بین فرزندان و پدر و مادرانشان این مثل آورده میشود .

۷- ز خاک ورداشتش چوکنیش دِ خره « از خاک برداشتش ، کاشتش توی گل »

Ze xâk verdâšteš čuknyeš de xara

از بندی به بند سختتر گرفتار شدن

۸- سا هُفت داسس تیزه « دروگری که در سایه میخوابد همیشه داسش تیز است »

Sâ hoft dâses tyza

کنایه به افراد سهل‌انگار و راحت طلب است .

۹- کور ز تیاس ترسه ، کچل ز سرس « کور از چشمه‌هاش می‌ترسد و کچل از سرش »

Kôr ze tyas̄ tarsa _ kačal ze Sars

هر کس از نقطه ضعف خودش ترس دارد .

۱۰- کُر خوسِی هر که با سرمایه نیخوا

Kor xo sye har ka bâ sarmâya nyxwâ

« پسر خوب برای هر کس باشد سرمایه نمیخواهد » اشاره به غیرت و جوهر داشتن پسرهای خوب است .

۱۱- گردِکوهنه قاضی بسیاره ، اما شماره داره

Gerdeko hena qâzye bsyâra , amâ šemâra dâra

گردو خانه حاکم بسپاره ، ولی شماره دارد . اموال خانه بزرگان حساب و کتاب دارد .

۱۲- لوتی که بیکاره پرس بویه خوسه اگیره

Lôty ke bekâra porse boye xose egyra

« مطرب که بیکار باشد مراسم عزای پدر خودش را می گیرد » کور که بیکار است مژه های خودش را میکند .

۱۳- نترس ز او که ها و هو داره ، بترس ز او که سر بتو داره

Natars ze aô ke hâ o hô dâra , betars ze aô ke sar betô dâra

نترس از آن که های و هوی دارد ، بترس از آن که سر به زیر است

۱۴- و کچل گتن سی چه سرته شنه نکنی ، گت : خوشم ز ئی قرتی گریا نیا

Ve kačal goten se če sarete šana nekeny

Got : xošem ze ey qerty geryâ nyâ

به کچل گفتن چرا سرت راشانه نمی کنی ، گفت از این قرتی گریها خوشم نمی آید

هر کس در کاری سود نداشته باشد آنرا مناسب نمی داند « گربه دستش به گوشت

نمیرسد میگوید تلخ است »

۱۵- هاله ممینه ئی که اولته آخرت کمینه

Hâla mamyna ey ke avaleta âxeret komyena

« خاله میمون این که اولته ، آخرت کدام است » سالی که نکو است از بهارش پیداست

۱۶- یه ددو خوبه از صد گگو لیوه

یک خواهر خوب بهتر از صد برادر دیوانه است تعریف از خواهران خوب و انتقاد از

برادران بد است . Ye dadò xô be az sad gagô leva .

۱۷- یتیم تا کومس درا جونس هم درا

Yatym tâ koms derâ jones ham derâ

«یتیم تا صبرش سرآید ، جانش هم درآید» اشاره به افراد کم تحمل و سست است در بعضی معاملات و کارها .

مثل‌های برو جردی

۱- اونقدر برو خونه حالو ، که بکنه زیر پاته جارو

Onqazar baro xona hâlô , ke bakena zyre pâte jârô

« آنقدر به خانه دایی برو ، که زیر پایت را جارو کند » انتظار احترام داشتن از هر کسی حدى دارد .

۲- ایما همه الماسیم ، سر دریه کرواسیم

Eymâ hama almâsym , sar dar ye karvâsym

« ما همه الماسیم ، سر در یک کرباس داریم » یک دست بودن ، یک عقیده و خلق و خوی داشتن .

۳- تا ناز آما نیاز ، تا جور آما بساز

Tâ nâz âmâ nyâz , tâ juor âmâ basâz

« تا ناز آمد نیاز کن ، در وقت جور و جفا هم مدارا کن » خود را با شرایط موجود سازگار کردن .

۴- تا مَلیچه سزاوار نوا ، منار نمره دهر چی نودترش

Tâ malyča sezavâr navâ , menâr nemera de harčy navad teres̄

تا گنجک سزاوار نباشد ، منار نمی رود توی ... اجداش «خود کرده سزاوار ظلم است»

۵- تو نوایی یار مه ، خدا مسازه کارمه

«اگر تو یار من نباشی ، خدا کار مرا می سازد» .

To navāye yāre ma xodā mesāzakāre ma

از بنده بریدن و بخدا امید داشتن .

۶- چغو دسه خویشه نموره «چاقو دسته خودش را نمی برد» .

Čaço dasa xoyeša nemevora

هم کنایه به افرادی است که به وابستگان خویش زیان می رسانند ، هم عکس آن .

۷- حرف سرد مهر گرمه موره «حرف سرد مهر گرم را از دل میبرد» .

Harfe sard mere garmena mora

حرف دلگیر کننده و گوشه کنایه دار گرمی و دوستی را از بین میبرد .

۸- خدا خرنه دیه ، شاخ وش ندیه «خدا خر را دیده ، شاخ بهش نداده» .

Xodā xarena dya šax veš nadya

۹- خونه دو کیوانو ، خاکش میا تا زانو

Xona do kyvânô xakeš myâ tâ zânô

خانه دو کدبانو ، خاکش میاد تا زانو «آشپز که دو تا شد ...»

۱۰- خورده کنگر ، اناخته لنگر «کنگر خورده لنگر انداخته»

Xorda kengar enâxta lengar

در مورد افرادی است که در موقع کار و انجام وظیفه وقت کشی میکنند یا مهمانانی که

جا خوش کرده باشند .

۱۱- دوغ بهار ، طعنه روزگار « هر هدیه و پیشکشی ، حرف و طعنه هم بدنبال دارد »

Dôqe bahâr tana rôzegâr

۱۲- دوغ که وم نمه یی ، په چه کاسنه مشگنی

Dô ke vm nemaye pa ča kâsane mešgeny

« دوغ که نمیدهی ، پس چرا کاسه را میشکنی » اشاره به افراد بی منفعت و زیانبار است .

۱۳- سنگ و در بسته مواره « سنگ به در بسته می بارد »

Sang ve dare basta mevâra

۱۴- عمه اینم سر همه « عمه اینهم سر همه »

Ama eynam sare hama

۱۵- قوم زنکه لقمه زنه ، قوم مردکه در مزنه

Qome zaneke loqma zena qome mardeka dar mezena

خویشاوندان زن لقمه میگیرند خویشاوندان مرد در بسته را میزنند .

فامیل زن بالای خانه ، فامیل مرد پائین خانه

۱۶- کچل نوا ، که همه کچلی طاله نره

Kačal navâ ke hama kačaly tala nara

« کچل نباش ، که همه کچلها شانس ندارند » هر کسی شانسی دارد .

۱۷- گرگ که پیر شو ، مشه رقاص سی

Gorg ke pyršo meša raQase see

پیری و صد عیب

گرگ که پیر شد ، رقاص سگ می شود

۱۸- لوینه دگشنه‌یی مرده بی، مگفتن کلوا کشتش

Lôyna de gosney mordaby megoften kalvâ koštaš

آسیابان از گرسنگی مرده بود، می‌گفتند نان شیر مال کشتش «اتهام بدون اثبات گناه»

۱۹- و اوو گفتن چونه همیشه صدات میا، گفتا: همنشینم سنگه.

Ve awe goftn čona hamyša sedat myâ

gofta: Hamnešynem sanga

«به آب گفتند چرا همیشه صدات میاد، گفت همنشینم سنگ است»

اشاره به افرادی است که همیشه با همسر یا همسایه خود بگو مگو دارند.

مثل‌های بخش پاپی

۱- اسب نخریده، آخر بسته

Asbe naxeryda âhor basta

«اسب نخریده، آخر بسته» «کار پیشاپیش و بی مورد»

۲- پت که وریسا، تیه تیه نه حوره «بینی که برداشته شد، چشم چشم را می خورد»
شرم و حیا که نباشد احترام بزرگی و کوچکی هم نخواهد بود.

Pet ke veresâ tya tyane hora

۳- تش که روشه بووه گپ گپ سی بووه

Taş ke rôşe bôe gope gap se bôe

«آتش که روشن می شود، لقمه بزرگ رو سیاه میشود» خلافکار عاقبت روسیاه است
۴- جیجونه آخر پوییز شمارنن

Jyjone âxere poyyz šemânan

«جوجه ها رو آخر پاییز می شمارند» شاهنامه آخرش خوش است.

۵- یارو خوش د آسیاوو میما، حوال آسیاوون پرسى

Yarô xoš de âsyâwe memâ hawâle âsyâwen porsy

«خودش از آسیاب می آمد، احوال آسیاب را می پرسید» از کار خود بی خبر بودن.

مثل‌های لری

۱- آوو توییه دِ گیم «آب تو در دهانم ریخته شده»

Âwe tu bya de gopem

وقتی کسی بخاطر ارزش و احترام فرد ثالثی نمی تواند حق یا قصاص خود را بگیرد
مورد دارد.

۲- اوسات کردم ، او جارمه بردی .

Aôsât kerdem aujâreme bordy

« استادت کردم ، ابزار کارم را بردی » گله از ناسپاسی است .

۳- برار نابرار اجرش واخدا « اجر و مزد نابرداری با خدا »

Berâr nâ berâr ajreš vâ xodâ

در مواردی که دوست یا برادری از نزدیکان خویش گله مند است و اعتراض دارد .

۴- بزم^(۱) میره ، بالا می شینه « بدگویی و غیبت می کند ، در صدر هم می نشیند »

Bazm myra bâlâ mešyna

کنایه به افراد از خود راضی و دورو است .

۵- تا کچکی نکى و گپی نمیرسى « تا کوچکی نکنی به بزرگی نمیرسى »

Tâ kočeky naky ve gapy nemerasy

یادآوری به افرادی است تا از فرمانبرداری بزرگترها و استادان رنجیده خاطر نشوند موفق نشوند .

۶- تراز گُروه تا در که دو « مسیر راست و همیشگی گریه تا در انبار کاه »

Terâze gorva tâ dare kado

کنایه به افرادی است که رفت و آمد بجای معین دارند .

۷- تف دَدَس پتی ار کُرشایی « تف به دست خالی و بی چیز اگر پسر شاه باشی »

Tuf de dase paty ar kore šâi

کسانی این مثل را بزبان می آورند که زمانی وضعیت مالی خوبی داشته اند اما در حال حاضر کم توان هستند .

۸- جا ناره وا مینجا موهفته « جا و مکان معینی ندارد در وسط می خوابد »

Jâ nâra vâ mynjâ mohofta

انتقاد از کسی است که در مجلسی جائی ندارد دستور هم می دهد « دست پیش گرفتن ».

۹- چش دخوش سی بی سرمه داخلش کرد

Čaš de xoš sy by surma dâxeleš kerd

« چشم از خودش سیاه بود ، سرمه هم تویش کشید » دوباره کاری ، وانجام کارهای زائد و غیر لازم .

۱۰- حرف دگپ در میا « حرف از دهان در می آید »

Harf de gop dermyâ

کنایه به کسی است که از قول خود سرباز می زند ، یا از گفته خود پشیمان می شود .

۱۱- خدا که بیه بنه کیه « خدا که بدهد بنده کسی نیست »

Xodâ ke bea bana kea

از خدا روزی خواستن ، و امید به بنده ای نداشتن .

۱۲- خدا والاش داره « خدا طرفش را دارد »

Xodâ vâ lâš dâra

حسرت خوردن به افراد موفق و خوش شانس است

۱۳- خدام سیت « خدایم برای تو »

Xodâm syt

خطاب به فردی است که موفقیت های خودش را برخ دیگران می کشد .

۱۴- د دیت کور بیم ، و تشت روشه نویم

De dyt kôr bym ve tašet rôše nevy m

« از دودت کور شدم ، با آتشت روشن نشدم (گرم نشدم) کنایه به افراد بی سود و زیان آور است .

۱۵- درخت که بار میره ، سرشه و هار میره

Deraxt ke bâr myra sareše ve hâr myra

« درخت که زیاد میوه می دهد ، سرش را پایین می گیرد »
در خصوص کسانی گفته می شود ، که وقتی به موفقیتی دست می یابند تکبر ندارند و افتاده و بی تکبر هستند .

۱۶- دیر رو ، دورس بیا « جای دور برو ، درست بازگرد »

Dyr ro dures byâ

صحیح و سالم بازگشتن از سفر هر چند طولانی باشد .

۱۷- د دیو در منه ، دباو و شرم نه .

De dyvo dermana de bâwo šarmana

« از دیوان یا هر جلسه ای درمانده ، از سوی خانواده پدر هم شرم نه »
از هر دو سرگرفتار شدن کسی .

۱۸- ره و رضا « راه به رضایت »

Ra ve rezâ

اختیار داشتن در کارها و تصمیمات .

۱۹- زیه و هفتا آوو ، قاووش ترنیه « به هفتاد آب زده ، مچ پایش هم خیس نشده »

Zya ve haftâ âwe qaweš tar nya

افراد هفت خط و زرنگ را گویند .

۲۰- سرگپ ها زیر لآف « سر بزرگ زیر لحاف است »

Sare gap hâ zere lâf

مسئله دنباله دار و خاتمه نیافته ، برگ برنده را رو کردن .

۲۱- شمه نکردش خش ، بردش سی جورش

Ŝama nakerdeš xaš bordeš sy joraš

« اگر شنبه هوا را خوش نکرد ، میرود تا زمان درو کردن مزارع جو »

این مثل بیشتر در زمستان در مورد هوا بیان می شود .

۲۲- صد پلونه مرده و غازی « صد پهلوان مرده ، به یک پول خرد »

Sad palevone morda ve qâze

وقتی کسی از شوکت و عظمت دوست و یا خویشاوند ، فراموش شده ، برکنار شده و یا در گذشته خود تعریف میکند ...

۲۳- کلشیر گسنه خرمنجا سوخته و خاو و مینه

Kalšyr gosna xarmenjâ soxta ve xâwe meyna

« خروس گرسنه ، جای خرمن سوخته ، به خواب می بیند »

۲۴- گال دما گرگ « فریاد بلند بعد از گرگ »

Gâle demâ gorg

اشاره به کسی است که بعد از ختم ماجرا ، و یا تمام شدن کاری سینه سپر میکند .

۲۵- لو و دنو هم و یک مو حورن « لب و دندان هم بهم می خورند »

Lou u deno ham ve yak mohoran

در میانجیگری بین دو دوست یا دو برادر دلگیر بر سر موضوعی مورد داد.

۲۶- ملیچک امسال، جیکه جک پارسال « گنجشک امسال، جیک جیک پارسال »

Mellyčak emsâl jyke jake pârsâl

ادعای بیش از توان کردن.

۲۷- میره نارم، بچه میارم « شوهر ندارم بچه دار میشوم »

گرفتاری بدون تقصیر، پیش آمد بدون دلیل.

Mera nârem bača meârem

۲۸- نه خر گلّسه، نه هیزه درسه « نه خر زمین خورده، نه خیک پاره شده »

Na xar gellesa na hyza deresa

طوری نشده، پیشامد کم اهمیت.

۲۹- وش گتن ئی خر د پمه درار « به او گفتن این خر را از پنبه درار »

Veš goten ey xare de pama derâr

اجازه کار یا موضوعی را به کسی سپردن، که او در انجام کار زیاده روی نماید.

۳۰- هیچم نداره اشگنه، گوزم درخته میشگنه

Hyčem nadâra ešgena gôzem deraxte mešgena

« آبگو شتم هیچی ندارد، باد شکم درخت را میشکند » بی هیچ و پر مدعا.

۳۱- هر که و تما امیره، سر بنیه بمیره

Har ka ve tamâ amyra sar banea bamyra

« هر کس به امید امیر است، سر بگذارد و بمیرد »

به امید افراد بی وجود (بی ارزش) بودن بی ثمر است.

مثل‌های لکی

۱- باو وه مردی کمی‌وی ، نون و گوشت حوریل نم‌کیمان

«کسی که پدرش مرده بود تحمل داشت ، نان و گوشت خورها تحمل نداشتند»

Bâôwa merde komyâwwy non u gôšt huarel nemakomyân

«کاسه از آش داغتر» «خود عزیزی کردن»

۲- حواردن دسه کم ، کردن دسه جم «خوردن دست کم ، کردن دست جمع»

Huârdan dasekam kerdan dase jam

اشاره به انجام کارهاست بصورت گروهی .

۳- خر آوسه اِکار مسرا بحرونی «خر آنست که در کاروانسرا عر عر کند»

Xar avasa ae kâremserâ beharone

کسی که عربده میکشد بهتر است پیش طرف خودش باشد .

۴- روله گری نکه «چم گا» شومه «فرزندم گریه نکن «چم گا» شخم است

Rôla grenaka čmgâ šuma

اشاره به کسی است که ندانسته از کار انجام شده‌ای هراس دارد .

۵- کاسمسا دو مال آباده مکی «کاسه همسایه دو خانه را آباد میکند»

Kâsemsâ du mâl âbâda make

هدیه و پیش‌کشی به دوستان و آشنایان عوضی دارد و باز میگردد .

۶- کاسمسا مچو آر مالی که اور گیردی «کاسه همسایه جائی میرود که باز گردد»

Kâsemsâ mačò ar mâle ke eur gerde

کنایه از هدیه دادن با منظور خاص است .

۷- کُلی آرا کُچکی مگر یا «کلوخی برای سنگی گریه میکرد»

kolee arâ kočeke mageryâ

اشاره به افرادی است که دلسوزی بیجا میکنند.

۸- گرگ چَمَه، کاو ورم بیرَه «گرگ چه نسبتی با من دارد، بره‌ام را بخورد»

Gorg čama kâwerem bere

وقتی به ناحق کسی از فرد دیگری استفاده میبرد، این مثل مورد دارد.

۹- هونه بچو، قرپت نچو «چنان برو، قرابت و نزدیکی تو از بین نرود»

Hona bečò qorpte načo

کنایه به افرادی است که در رفت و آمد به خانه نزدیکان خود افراط می‌کنند.



تولد نوزاد

قبل از تولد نوزاد از طرف مادر، زن حامله کلیه لوازم و احتیاجات روزهای زایمان را تهیه و بخانه او فرستاده میشود از جمله لحاف و تشک و لباسهای نوزاد. چنانچه نوزاد بموقع و طبیعی بدنیا نیاید، دعایی بنام بارگش Bargoš برای او می نویسند و در پارچه ای تمیز می پیچند و به پشت شانه او میدوزند، نوزاد که متولد شد ماما پس از تمیز کردن بدن او ۷ بسم الله میکند و بنام الله و محمد و علی دهانش را باز کرده و انگشت روی سقف دهان او قرارداده و فشار میدهد و این عمل را ملاژگه Melážga برداشتن میگویند. در این وقت است که نوزاد اولین نفسهای بعد از زایمان را میکشد و به گریه میافتد.

« ماماهاى محلى با آویزان کردن نوزادان با پا اعتقادى ندارند و میگویند وقتی نوزاد و یا بچه را با پا آویزان کنند سر ماینه Sar mayena آنها می افتد »

ماما برای اولین بار در گوش نوزاد اذان میخواند و لباس برتن او می پوشاند. پس از قنداق کردن او را به پشت می خوابانند و پارچه سفید و نازکی را روی نوزاد میکشند و مقداری پنبه را بصورت نخ ضخیمی در آورده بصورت ضربدر روی پارچه قرار میدهند و آتش میزنند.

ماما در یک چشم بهم زدن سوخته های پنبه را در کف دست می گیرد و خاموش میکند و با نوک انگشت پیشانی و سر دماغ و چانه نوزاد را با خالهای کوچک سیاه، نقش میاندازد.

این مراسم را پَملَه پر Pamela per میگویند و معتقد هستند که این عمل حوادث و بیماریها را از نوزاد دور خواهد کرد.

سپس در چشم نوزاد سرمه می کشند و در کنار مادرش قرار می دهند. بعد چند عدد

سیر و پیاز خام را به سیخ میکشند و بالای سر نوزاد و مادرش قرار داده ، هفت کولره Kollera یا گردیله Gerdeyela که قرصهای کوچک نان هستند پخته و پس از به نخ کشیدن بالای سر آنها آویزان می کنند . گاهی یک سوزن جوال دوز ، یک کارد تیز ، یک نعل اسب و یک بوته خار خشک هم کنار آنها قرار میدهند و اعتقاد دارند با این کارها یال (yâl) (آل) به بچه نزدیک نمی شود .

به گهواره نوزاد یک زنگوله می بندند تا اولاً صدای زنگوله نوزاد را آرامش ببخشد در ضمن مانع شنیدن صداهای مرغ و خروس و سایر حیوانات شده و حشرات موزی و خزندگان را از جمله مار و عقرب از اطراف نوزاد پراکنده کند .

دیگر اینکه تعدادی مهره ریز و درشت کبود یا آبی را با یک تکه استخوان پای گرگ و ... به گوشه ای از گهواره می آویزند و با نخ پشمی هفت رنگ یا سیاه و سفید مچهای دست زائو را یکی یکی می بندند . روز اول به زائو آب و غذا نمی دهند .

در روز دوم غذای پر قوت و پر ویتامینی بنام جوجوش Jôjôs به او میخورانند . جوجوش غذایی مخصوص است که از خرده نبات یا قند ، زیره ، رازیانه ، هل ، دارچین زعفران یا زردچوبه و روغن تهیه می شود .

افرادی به عنوان قیم مارکی Qeyam märekye به دیدن زائو می آیند و مبلغی پول یا هر هدیه دیگر را بنام سرنافه Sarnafa به او میدهند .

روز دهم یا ده روزه نوزاد و مادرش به همراه ماما به حمام میروند ، وقتی نوزاد را لخت کردند ماما مقداری آرد با روغن خام مخلوط کرده و به ناف نوزاد میمالد وقتی ناف او نرم شد زائده ناف کنده میشود .

در این روز نهار مفصلی نیز تدارک می بینند که ماما و اقوام و همسایگان از آن

استفاده می‌کنند.

باید یادآور شد که در تمام طول چهل روز هیچیک از افراد خانواده زن زائو دیگر یا غریبه حق رفت و آمد به خانه زن زائو را ندارند و معمولاً بخاطر دور ماندن از خطر این رفت و آمد و تماس دعایی بنام چله بر Celebor می‌نویسند و به کلاه یا بند قنناق و یا پشت شانه لباس نوزاد میدوزند.

نام‌گذاری

نام‌گذاری نوزاد پس از مراسم ده روزه انجام می‌پذیرد. چنانچه نوزاد در روز یا ماه خاصی متولد شده باشد، او را بنام آن روز و یا ماه صدا میکنند. از جمله: شنبه، یکشنبه... و رمضان، محرم، قربان، صفر... و چنانچه نوزاد دختر باشد و تعداد دختر در خانواده زیاد باشند نامهای خدایس، دختر بس، همی بس انتخاب میکنند. در غیر اینصورت نام پیامبران و امامان و نامهای شاهنامه‌ای را برای فرزندان خود برمی‌گزینند.

ختنه سیرو Xatena syro

ختنه کردن از کودکی تا اوایل نوجوانی انجام میگیرد. اینکار بوسیله افراد سر رشته دار و معروف انجام میشود. یک روز قبل به دست و پای کودکان حناء می‌بندند و برای هر نفر یک لنگ قرمز و لباس و گیوه نو خریداری میکنند. زمان انجام این کار معمولاً اواخر تابستان و پس از برداشت محصولات کشاورزی شروع میشود.

وقتی خانواده‌ای تصمیم به ختنه کردن فرزند خود گرفت خانواده‌های دیگر نیز کودکان خود را آماده میکنند، اگر تعداد فرد باشد (یک یا سه نفر) که هیچ اما اگر تعداد نفرات زوج باشند (دو یا چهار) برای هر نفر خروسی را قربانی میکنند.

چنانچه خانواده‌ای کم درآمد وقت ختنه کردن پسرشان رسیده باشد و یا کودکی یتیم و بی سرپرست ختنه نشده باشد او را نیز ختنه کرده و مخارج کار را خانواده‌ای میدهد که اول تصمیم به این کار گرفته است این مورد را یتیم بر Yatyem bor می‌گویند در طول مراسم اقوام از بچه‌ها دیدن می‌کنند و هدایایی به آنان میدهند و در طول چند روز مراسم از مهمانان پذیرائی میشود و همگی به شادی می‌پردازند.

درمان ختنه

برای بند آمدن خون از خاکستر مخصوص استفاده می‌کنند، و از میوه غیر اصلی بلوط بنام مازو Mázō گردی تهیه می‌بینند و بر روی زخم می‌پاشند.

در روز سوم پیه بز را با زردچوبه در هاون میکوبند و روی زخم قرار داده و می‌بندند، در طول این مدت اسفند دود می‌کنند و صمغ یا شیر درخت قلن Qolenn (بنه) را بنام بریژه Bereyža در آتش می‌سوزانند و زخم را با آن دود میدهند.

در طول سه روز اول کودک از خوردن آب منع میشود، و نباید در جریان بوی سرخ‌کردنی قرار گیرد.

آداب عروسی در خرم آباد

و آداب عروسی در بین عشایر و روستاهای لرستان



در خرم آباد بویژه در روستاهای مختلف لرستان، اگر نوزاد دختری متولد شد گاهی ناف او را بنام پسر بچه و یا جوانی از خانواده یا طایفه دیگر می‌برند این مراسم را نافه بُر Nafa bor گویند و از این تاریخ بعد نوزاد دختر دسگیرو Dasgyero یا نامزد میشود و از جانب پسر هدیه‌ای بنام نشونه Nešona برای دختر می‌برند، سپس از طرف خانواده پسر گوسفندی به خانه او می‌برند و جشن کوچکی برگزار می‌کنند، از این زمان ببعد تا عروسی لباس و احتیاجات دختر بعهده داماد خواهد بود.

در عروسیهای معمول وقتی دختری از یک خانواده پیشنهاد شد، به بهانه‌ای چند نفر زن و دختر از خانواده داماد به منزل دختر می‌روند تا از نزدیک او را ببینند و از هر نظر بسنجند این مرحله را سرنجه گیرو Serenja gyero می‌گویند. وقتی دختر انتخاب شد، در روز مقرر مقداری شیرینی از جمله، کله‌های قند همراه یک قواره پارچه و یا یک قطعه طلا برای او می‌برند و به نامزدی او رسمیت می‌دهند. پذیرائی این روز را شیرینی حرونی Šyeryenye haronye گفته‌اند و تا روز عقد رفت و آمد داماد بخانه عروس خیلی کم اتفاق می‌افتد.

پس از مراسم شیرینی خورانی، دو خانواده با هم قرار و مدارهایی می‌گذارند و لیستی را که مقدار یا مبلغ خرج (شیربهاء) مبلغ مهریه^(۱) و سایر احتیاجات روز عقد و عروسی در آن قید شده باشد بین دو خانواده عروس و داماد رد و بدل می‌کنند تا سرانجام که به توافق رسیدند هر دو مسئول خانواده‌ها آنرا امضاء میکنند این لیست سیاهه Seyáha نام دارد که در قلم اول نام کلام الله مجید حتماً در آن قید میشود.

۱- مهر- در لرستان بمعنی پشت عقد Pošet aqd یا پشت نکاح Pošet neka می‌گویند.

آداب دس بوسو : das bôso

آداب روز عقد

یک روز قبل از عقد از طرف داماد چند رأس گوسفند که به دست و پا و پیشانی آنها حناء گذاشته‌اند گلونی Golvanye در گردن پیشاپیش کاروانی از حاملین کالاهای لازم از جمله روغن ، قند و چای و گونیهای متعدد برنج در حرکت هستند و همراه با ضرب و کمانچه و اسفند دود کردن بسوی خانه عروس می‌آورند . که این کالاهارا آوو عظیمه^(۱) Awe azyefa میگویند .

پس از توافق و امضاء قرارداد ، اقوام زن و مرد داماد طبق قرار قبلی یک شب بنام دس بوسو Das bôso به منزل پدر عروس میروند و پس از صرف چای و شیرینی برای آخرین بار یکی از مسن‌ترین همراهان داماد از پدر عروس اجازه گرفته و میگوید خدمت رسیده‌ایم تا فلانی را به غلامی خود قبول کنی .

پدر عروس هم احترام گذاشته و میگوید اختیار با شماست مبارک‌است ، در این هنگام برادر یا خود داماد بلند شده و دست پدر دختر را میبوسد و همگی صلوة میفرستند و به همدیگر تبریک میگویند . در این وقت شادی به اوج خودش میرسد .

شب قبل از روز عقد که ممکن است عروسی هم بدنبال آن باشد مراسم حناونو Henâ vano حناء‌بندان نام دارد در این شب به دست و پای عروس و تعدادی از دختران جوان و زنان در خانه عروس حناء میگذارند و آرایش کرده برای روز عقد آماده میکنند .

روز عقد از موادی که قبلاً از طرف داماد بنام آوو عظیمه به خانه عروس فرستاده

۱- آوو عظیمه Aweazyefa بمعنی آب و آذوقه است - کالاهای مواد خوراکی که داماد وظیفه دارد برای روز عقد و عروسی تهیه کند و بخانه عروس بفرستد .

شده نهارى مفصل آماده مى‌کنند تا از تعدادى زن و مرد و خانواده عروس و داماد پذيرائى کنند. صبح و يا عصر همان روز توسط يکى از روحانيون در خانه عروس صيغه عقد جارى ميشود در اين موقع براى بله گرفتن از زبان عروس يک قطعه طلا بايد همراه داماد باشد تابه عروس هديه کند اين هديه را زوگوشونه Zo gošona ميگويند. جهيزيه عروس را نيز بعد از مراسم عقد بخانه داماد حمل مى‌کنند و رسيد آنها را دريافت مى‌دارند.

پس از مراسم عقد ممکن است بلافاصله عروسي صورت پذيرد. يعنى شب همان روز عقد خانواده‌هاى عروس و داماد تعدادى از دوستان و آشنايان خويش را به خانه خودشان دعوت مى‌کنند که براى پذيرائى شامى تهيه مى‌بينند.

وقتي شام صرف شد تعدادى زن و مرد وابسته به خانواده داماد بخانه پدر عروس ميآيند و عروس را مى‌برند در اين وقت تعدادى زن و مرد از خانواده عروس هم همراه آنها مى‌روند وقتى عروس را در خانه داماد تحويل دادند بلافاصله بر مى‌گردند، تنها يک زن باقى ميمانند که آنرا پشت پرده گير Pošte parda gyer ميگويند.

در اين شب نيز داماد بايد هديه‌اى از جمله يک قطعه طلا همراه داشته باشد که اين هديه را رى گوشونه Rye gošona نام داده‌اند.

عروسي که انجام شد هر موقع شب که باشد «پشت پرده گير» دستمالها و يا خبر را بخانه پدر عروس ميبرد و مزگانا Mezgânâ (مژدگانى) مى‌گيرد.

فرداى شب عروسي از طرف پدر و خانواده عروس صبحانه عروس و داماد را مى‌آورند و تا مدت سه شبانه روز غذاى عروس و داماد بعهده خانواده عروس است. صبح روز اول عروسي داماد موظف است همراه يک نفر ديگر به خانه پدر عروس

برود و دست پدر زن خویش را ببوسد و هدیه‌ای هم به او می‌دهند .

این مراسم را دوما سلام Doma selâm می‌گویند .

صبح روز اول عروسی یعنی در اولین روز زندگی مشترک عروس و داماد کسانی که شام و یا نهار مهمان عروس و داماد بوده‌اند ، مجمه^(۱) به خانه داماد می‌فرستند که درون آن هدایائی برای عروس و داماد است از جمله کله‌های قند ، شاخه‌های نبات ، پارچه ، لباس و وسایل دیگر .

کسی که هدایا را تحویل می‌دهد انعامی از دست داماد خواهد گرفت .

اما جدیداً عصر سومین روز عروسی را جشن می‌گیرند و کلیه زنان خانواده‌هایی که در طول عروسی دعوت داشته‌اند ، در خانه داماد گرد می‌آیند و هدایای خویش را تحویل می‌دهند و از آنان بصرف چای و شیرینی پذیرائی میشود .

در طول عروسی و مراسم سه روزه ساز و دهل و ضرب و کمانچه آهنگهای محلی مینوازند و زن و مرد پنجه در پنجه دس^(۲) Das می‌گیرند و مهمانان درجه اول عروس و داماد با دادن مبلغی پول بازنه^(۳) Bâzena سازنه^(۴) Sâzena چوپیی کش^(۵) Ćopeyekaš و سایرین را شوا^(۶) Šavâ می‌کنند .

۱- مجمه Majma «مجمعه» سینی مسی چرخ‌ی بزرگ و کنگره‌دار .

۲- دس Das رقص دسته جمعی .

۳- بازنه Bâzena افرادی که رقص محلی و گروهی می‌کنند ، بازیکنان .

۴- سازنه Sâzena کسانی که ساز و ضرب می‌زنند .

۵- چوپیی کش Ćopeyekaš یا سر چوپیی Sar Ćopeye سردهسته بازیکنان ، کسی که در جلوه‌همه و دستمال می‌چرخاند .

۶- شوا Šavâ شاباش ، تشویق و ترغیب کردن . مقدار و مبلغ پولی به بازیکنان می‌دهند و آنها را در مجلس می‌گردانند و با صدای بلند فرد مورد نظر را شاباش می‌کنند بنام صاحب پول و ...

پس از یک هفته از طرف خانواده عروس یک مهمانی ترتیب داده میشود که عروس و داماد و منسوبان آنان در این ضیافت حضور دارند که این پذیرائی را پاگشا Pâgoša گویند که از طرف مادر یا پدر عروس نیز هدیه‌ای نفیس به عروس تقدیم میشود.

بدنبال این مراسم به نوبت افراد خانواده عروس و داماد با رعایت بزرگی و کوچکی عروس و داماد را پاگشا می‌کنند.



ترانه سیت بیارم

این ترانه ، شامل تک بیت‌هایی است در وصف عروس و داماد که زنان و مردان در عروسیها با آهنگی دلنشین و شاد بصورت گروهی می خوانند و دست میزنند .

سیت بیارم ، سیت بیارم ، باری گل باری حنا

« بارهای گل و حنا برایت بیاروم »

Syet beârem , syet beârem , bâre Gol bâre henâ

حنایا سی دس و پاته ، گلیا سی سر جا

« حناها برای دست و پایت است و گلها برای داخل حجله »

Henâyâ sye dase pâta , goleyâ sye sare jâ

ژی‌ره کفتم ، ژیره بختم ، گرت ژیره وم نشس

« زیره کوبیدم و ببختم ، گرد زیره بر من نشست »

Žyera koftem žyera bextem , garte žyera vem nešes

شادوما د در دروما ، سرتا پاگل وم نشس

« شاداماد از در که درآمد غرق در گل شدم »

Šadomâ de dar deromâ , sar tâ pâ gol vem nešes

ئی انارون نشگنی تو ، مرایما انارحریم

« این انارها را نشکنید ما نیامده ایم انار بخوریم »

Ey enârone našgeneto , mar emâ enârharem

سوزکیونه ، زین کنیتو ، ایما نیش عروس بریم

« مادیان سفید عروس را زین کنید ، آمده ایم عروس را ببریم »

Suz kyeône zyen keneto , emânyeš arôs barem

ای برارو ، ای خوورو ، سر من قوربون تو

« ای برادرو خواهرانم سر من قربانی سر شما »

E berâro , E xowaro , sare mene qorbone tu

ایقدر خدا نکشم ، سی حنا و نون تو

« آرزو میکنم زنده باشم و حنابندان شما را ببینم »

Eqedar xodâ nakošam , sye henâ vanone to

پیلی بستم ، پیلی بستم چو چنار و شلته انار

« پلی بستم از چوب چنار و ترکه‌های انار »

Pyele bastem , pyele bastem , čo čenâr u šalte enâr

شادوما زیه و سرش سر کرده سیصد سوار

« شاداماد از رویش گذشته سر دسته سیصد سوار »

Šâdomâ zeya ve sareš , sarkerde sesad sowâr

چی کنیم ، چی نکنیمو ، دس خوورمون ها برن

« چه کنیم ، چکار نکنیم دوستان را دارند میبرند »

Če kenem če nakenemo , dasxowaremon hâ beran

دور خیمه‌ش گل بکاریم ، جای دیری نبرن

« دور حجله‌اش را گل بکاریم تا جای دوری نبرند »

Dure xemaš gol bakârem , jâye dyere naberan

عروس مگریو ، عروس مگریو ، ایچه دوچه بی تره

« عروس گریه مکن اینجا بهتر از آنجا است »

Arôs magrev , arôs magrev , eyçe dõçe betera

ئی حوسیره که تو داری ، د شکر شیریتره

« این مادر شوهری که تو داری شیرینتر از شکر است »

E husyera ke tu dêrnye , de šakar šyerytera

آداب عروسی در بین عشایر و روستاهای لرستان

مراسم نافه بر Nâfa bor و دسگیرونی Dasgyeronye که انجام شد و کلیکونه Kelekona یا حلقه نامزدی را عروس در انگشت کرد ، یک روز تعدادی زن و مرد به خانه عروس میروند و گوسفندی با مقداری کالای لازم همراه خود میبرند . از جمله لباس برای عروس و یک قبضه سلاح برنو یا یک رأس قاطر هم بنام نوآشیرینی Noâ šyrynye که به پدر و یا برادر عروس پیشکش میکنند . بعضی مواقع چند خلات Xelât خلعت اضافی نیز برای نزدیکان عروس خواهند برد . پس از چند روز عروس و داماد همراه نزدیکان و اقوام به شهر می آیند و عروس را به عقد داماد در می آورند و بر می گردند . چند روز بعد بعنوان کاردورسی Kâr duresye تعدادی از طرف عروس و تعدادی از طرف داماد به شهر می آیند و جیازی Jeyâzye جهیزیه عروس را تهیه میکنند .

مخارج این خریده‌ها اغلب به عهده داماد خواهد بود . در ضمن تعداد زیادی دستمال

و باندازه کافی نقل و شیرینی هم خریداری می کنند .

دربازگشت داماد حق دارد که گاهی به دیدن عروس برود. که در اصطلاح این سرزدنها را زومارشتی Zomâruštye میگویند.

روزی که میخواهند عروس را بیاورند، چندین سوار زن و مرد با لباسهای قشنگ محلی قطار بسته تفنگ بر دوش، همراه با ساز و دهل بخانه پدر عروس میروند، یک مادیان سفید یا بقول خودشان سوز کیو Soz keyô را هم برای عروس آماده می کنند. روی گرده مادیان را بطرز جالب و با شکوهی تلمیت Talmyet می بندند سواران همراه داماد وقتی به آبادی نزدیک میشوند، اهالی با عجله سعی می کنند مرغ و خروس و گاو و گوسفندانی که در اطراف ده پراکنده اند بخانه بیاورند. چون تفنگ چیهایی زوماون (خانواده داماد) Zomâ van هر لحظه ممکن است به یکی از آنها شلیک کنند، اهل آبادی نیز بدون هیچگونه جلوگیری و ناراحتی وضعیت موجود را تحمل می نمایند. پس از صرف نهار و چای و شیرینی عروس را سوار بر مادیان سفیدی می کنند. یکی از زنان یا مادر عروس کمر او را به نیت هفت پسر کاکل زری می بندد و یکی از زنهای حلواء عروس را که در واقع غذای اوست در دست دارد که ناگهان یکی از چابک سواران ظرف حلواء را برداشته و فرار میکند. و همگی باتفاق عروس حرکت می کنند. چند نفر سوار جوان نیز از خانواده عروس هم آنان را دنبال می کنند. در تمام طول راه هر کسی سعی دارد حداقل انگشتی هم که شده از حلواء عروس را در دهان بگذارد. خانواده داماد هم تدارک نهار و یا شام مفصلی را دیده اند، و در محیطی سرسبز و با صفا کولا* Kôlâ بسته اند و کف کولا و چادر سیاه را با قالی و نمدهای

* کولا Kôlâ - آلاچیق. سایبانی از شاخ و برگ درختهای بلوط

نقش دار و زیبا فرش کرده‌اند .

ساز و دهل در حال نواختن آهنگهای محلی است و زن و مرد مشغول باخته Bâxte (باختن) رقص کردن هستند کاروان عروس که به آبادی نزدیک میشود ساز و دهل و دیگر سواران روستا به پیش باز عروس میروند و سواران با صدای ساز و دهل مشغول نمایش و تیراندازی هستند .

حاضرین و نزدیکان عروس و داماد پیایی به سازه‌ها Sâzena پول میدهند تا چویی کشان Còpye kaš و بازه‌ها Bâzena راشوا Savâ (شاباش) کنند پس از صرف نهار که اغلب پلو با گوشت است که درون سینی‌های سفید چرخ‌ی بنام مجمه Majma ریخته میشود . و جلو مهمانان میگذارند و از آنان پذیرائی میشود .

پس از صرف نهار و چای ساعتی قبل از اینکه اهالی متفرق شوند ، یک نفر پیشنهاد میکند Goll بگذارید منظور از گل سینی بزرگ پر از دستمال‌های نقل و شیرینی است که جلو هر نفر یک دستمال گذاشته میشود . او نیز بر حسب نزدیکی و خویشاوندی و توانش مبلغی پول در سینی میاندازد .

وقتی همه دستمال برداشتند همانجا و در حضور مهمانان آنها را می‌شمارند و مبلغ جمع‌آوری شده در حضور همه اعلام میگردد .

سپس دعوت شدگانی که راهشان دور است در نهایت خوشحالی خداحافظی کرده و میروند .

پس از یک هفته از طرف خانواده عروس می‌آیند و او را به خانه پدرش می‌برند بعد از این مدت داماد و تعدادی همراه میروند و عروس را برمیگردانند . عروس نیز در بازگشت به خانه شوهر خود مقداری سوغاتی با خودش می‌آورد که این کالاها را

«باوونی»^{*} Bâwonye می‌گویند.

سرجیازی Sar jeyāzye[^]

بعضی مواقع خانواده عروس یک یا دو نفر و گاهی یک خانواده کم جمعیت را بخاطر همدلی همراه با عروس می‌فرستند که برای همیشه در بین طایفه داماد بماند و به زندگی خویش ادامه دهند.

طایفه میزبان یا داماد نیز زمین کشاورزی و امکانات لازم را در اختیار آنان می‌گذارند. اما متأسفانه بعد از گذشت زمان گاهی این افراد مورد بی‌مهری و آزار قرار می‌گیرند که در این مورد ضربالمثلی هست با این مفهوم:

مَر سَر جیازی دا آتم « مگر سر جهیزیه مادرت هستم »

Mar sar jeyāzye dāatem

این مثل زمانی مورد دارد که کسی بی‌جهت مورد آذیت و آزار دیگری قرار می‌گیرد.

لباس عروس و پوشش زنان عشایر

کِراس (Kerās) یا جومه (joma)

تن پوش اصلی زنان لر پیراهن بلندی است از پارچه‌های گلدار و رنگی که اندازه و بلندی آن تا روی پا می‌باشد، و آستینهای بلند و گشاد دارد. بریدگی کم یقه آن بوسیله یک پولک که اغلب یک سکه کوچک نقره‌ای است بسته می‌شود.

کُلَنجه (Kolanja) این لباس نیم تنه، رکابی و بدون دکمه و آستین است که از

* - باوونی Bâwonye هدایا و کالاهائی که عروس همراه خود از خانه پدریش می‌آورد.

مخل قرمز می‌دوزند، حاشیه‌های جلو آنرا با نوار و یراقهای رنگی کرمک دوزی می‌کنند. جلو سینه آنرا تا پائین بوسیله سکه‌های نقره‌ای گوشه دار زینت می‌دهند.

بالکل Bâlkol همانطوریکه از اسمش پیداست لباسی است کوتاه که روی پیراهن می‌پوشند، از پارچه مخمل است، اندازه آن تا سر زانو و آستینهایش تا زیر آرنج بیشتر نیست سرآستینها و حاشیه جلو آنرا کرمک دوزی میکنند. این لباس بدون دکمه و جلو باز است نام دیگر آن سرداری Sardârîye و خیلی کم آنرا کُنجه می‌گویند.

یل (Yall) این پوشش در واقع نوعی کت مخمل است نوعروسان و زنان جوان آنرا از مخمل قرمز می‌دوزند و بانوان و زنان مسن اغلب آبی و مشکی آنرا بتن می‌کنند.

شاوال (Šâuwall) یا پاپوش (Pâpôš) شلوار زیر را از پارچه مشکی و محکم مخصوص می‌دوزند. دمپای آن تنگ و چسبیده به میچ پا است و گاهی بریدگی چند سانتی متری آن بوسیله پولک و یا سکه‌ای بسته می‌شود، در بستن آن به کمر از کش استفاده نمی‌شود، بلکه بوسیله یک بند ضخیم پنبه‌ای و یا پشمی آنرا به کمر می‌بندند.

آژییه Āžyēa (آجیده) گیوه‌ای است مخصوص لرستان رویه آنرا زنان می‌چینند و زیره آنرا که از چند لایه چرم خالص و آجدار است هنرمندانی بنام آژییه‌کش (Āžyēa kaš) می‌سازند. و آماده می‌کنند رویه این پای افزار از نظر بافت زنانه و مردانه دارد نوعروسان نیز آنرا می‌پوشند.

سروَن (Sarvan) حجاب و پوشش موهای سر و گیسوان عروس را بوسیله چارقد های ظریف و نازک گلدار ابریشمی در رنگهای مختلف می‌پوشانند، و بنحو خاصی سر عروس را با چند تخته از این چارقد ها می‌بندند و دنباله آنها را از پشت سر

آویزان میکنند .

جلو سرون را بوسیله قطعه‌های طلا یا نقره و مهره‌های نفیس و زیبا تزئین میکنند . رنگی این چارقد‌ها را با تخت مشکی که دختران و زنان جوان از آن استفاده میکنند گُلونی (Golvanye) و ساده و بزرگ‌تر آنها را که حاشیه‌های رنگی و ریشه‌دار هستند کَت (Kat) می‌گویند که اغلب سرون بانوان از این نوع میباشد .

چارشو (Čársu) روی همه لباس‌های زنان بویژه عروس را بوسیله یک چادر شب سفید و گلداز می‌پوشانند و سپس او را بر مادیانی سفید رنگ بنام سوزکیو (Suzkyeô) که عنان آن در دست شاداماد است سوار میکنند و سرانجام در مقصد داماد عروس را بغل می‌کند . به چیت جا (Čyetejá) یا حجله می‌برد .

روشهای تهیه سرمه و سرمه‌دان

روشهای تهیه سرمه و سرمه‌دان

طرز ساختن سرمه‌دان

برای تهیه این وسیله اول یک خروس چندساله را سر می‌برند، پوست پای خروس را از زانو تا میچ پا طوری از استخوان جدا می‌کنند که از طول پاره نشود، و آنرا مدت یک شبانه‌روز در خمیر آرد جو می‌خوابانند و سپس درآورده و به اندازه کافی مالش می‌دهند تا کاملاً نرم شود، بعد سر گشاد آنرا می‌دوزند، بعد یک تکه استخوان ظریف قلمه آهو یا هر استخوان جوان را مدت سه روز در گلاب می‌اندازند و پس از درآوردن آنرا می‌تراشند و به دسته آن نقش می‌اندازند، و انتهای آنرا سوراخ کرده و کمی نخ ابریشمی از آن می‌گذرانند. وقتی سرمه کش کاملاً آماده شد آنرا در سرمه‌دان قرار می‌دهند و با همین وسیله است که سرمه در چشم می‌کشند.

عید قربان و تهیه سرمه

در شب عید قربان، مردم لرستان لباس نو می‌پوشند و خود را از تمام بدیها دور کرده و تا پاسی از شب قرآن تلاوت می‌کنند و از خداوند قادر متعال طلب بخشش و آمرزش مینمایند. و در روز عید گوسفندهای نذری خود را قربانی می‌کنند.

در این ایام زنانی که قصد دارند سرمه تهیه ببینند، در هفت خانه را می‌زنند و هفت تکه دنبه گوسفند قربانی جمع می‌کنند. بعد در خانه یک حاجی رفته و تکه‌ای از سنگ مخصوص مکه مکرمه را بنام جلو^(۱) (روشنائی) می‌گیرند. سنگ روشنائی را اول

۱- جلو Jelu سنگ روشنائی، از کلمه جلاء عربی بمعنی سرمه است.

هفت بار در مشگ دوغ انداخته و میزنند. بعد هفت بار در غذائی محلی بنام قورمه می جوشانند و هفت بار آنرا در کَرویل^(۱) (Karevêl) خانه های مختلف می اندازند تا به اصطلاح سنگ خشه^(۲) Xaša شود، سپس اگر مقدور باشد آنرا با خون آهو آغشته می کنند، بعد مقداری پنبه آماده کرده و فتیله بلندی درست میکنند و فتیله ها را درون یک مجمه « مجمه » می که قبلاً روغن دنبه های گوسفند قربانی را در آن ریخته اند می چینند و سه پایه ای روی ظرف روغن گذاشته و ساج آهنی را روی سه پایه می گذارند و فتیله ها را در این موقع آتش میزنند تا دوده به اندازه کافی به ساج بچسبد. بعد سنگ جِلو (روشنائی) را کوبیده و از آن گرد نرمی بدست می آورند و آنرا از پارچه یا یک صافی می گذرانند، و دوده های جمع آوری شده را با گرد سنگ مخصوص مخلوط میکنند. و در سرمه دان ریخته و از آن برای آرایش چشم استفاده می کنند.

در کشورهای عربی هم این سرمه رایج است.

۱- کَرویل (Karevêl) وسیله کوچکی از پوست (جای جمع آوری کره)

۲- خشه (Xaša) عمل آوردن، شیرین کردن (از بین بردن تلخی بادام کوهی)

عقیقه یا گوسفند قربانی

گوسفندانی را که در جشن ده روزه تولد نوزاد، و یا عید قربان بنام کسی نذر کرده و سر می‌برند عقیقه می‌گویند. گوسفند را در کنار آبهای روان و رودخانه‌ها سرمی‌برند، و نباید یک قطره از خون آن بر زمین بریزد. وقتی گوشت عقیقه را از استخوان جدا میکنند، کارد نباید استخوان آن را زخم کند.

در این روز عده‌ای از مستمندان و همسایگان دعوت میشوند و گوشت عقیقه را می‌خورند، و خداوند را شکر می‌گویند.

کسی که عقیقه بنام اوست نباید از گوشت آن بخورد.

در پایان استخوانهای عقیقه را جمع کرده و در رودخانه می‌ریزند.

طرز تهیه سرمه «روش ۲»

مقداری از چوب علف Alf یا تویلك Touyelek* را قبلاً آماده نموده و آتشی از آنها میافروزند سپس یک تاوه «ساج» آهنی را قبلاً تمیز شسته و روی سه پایه و آتش قرار میدهند، بعد از آن هر دفعه مقداری پیه بز با موم کندو در همان آتش میسوزانند، ساج را برداشته و سرد میکنند و با ضربه زدن به لبه‌های ساج دوده‌ها را جمع کرده و آنها را در سرمه‌دان میریزند و استفاده میکنند.

تهیه سرمه «روش ۳»

مقداری روغن مغز قلمه آهو، و یا گاو جوان زرد، پیه مرغ زرد، کبک، شانه‌بسر، روغن ماهی تازه و یا روغن حلواء شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان تهیه می‌بینند فتیله‌ای از پنبه درست کرده و با نخ ابریشمی هفت رنگ فتیله‌ها را می‌پیچانند بعد روغن آماده شده را درون یک ظرف میریزند و فتیله‌ها را در داخل روغن می‌چینند و سه عدد سنگ را بعنوان سه پایه دور ظرف گذاشته و تاوه یا ساج نان پزی تمیزی را روی سنگها قرار داده و فتیله‌ها را آتش می‌زنند. برای از بین نرفتن دوده‌ها گاهی پارچه‌ای را نیز بصورت خاصی روی ساج و اطراف اجاق قرار میدهند، پس از اینکه فتیله‌ها سوخته شدند، ساج را وارونه کرده و دوده‌ها را جمع‌آوری میکنند و بعنوان سرمه از آنها استفاده میکنند.

* - علف Alf یا تویلك Touyelek درختچه‌ای است با ساقه‌های باریک و سفید و برگهای کناره صاف (بیضی کوچک) ثمر ریز گوجه ماندنی هم دارد.

مراسم سوگواری در مرگ عزیزان



نقش شکارگاه بر یک سنگ قبر روستائی

در خرم آباد اگر کسی در حال فوت شدن باشد زن و فرزندان او و اقوام نزدیکش همگی گرد می آیند و آخرین حرفهایشان را به او میزنند، و چنانچه وصیت نامه کتبی ننوشته باشد هر چه بر زبان می آورد اقوام و حاضرین گوش می کنند و گفته های او را می شنوند و می نویسند در طول این مدت به دست و پای در حال فوت بویژه اگر زن باشد حناء میبندند و برایش جیازی^(۱) Jeyâzy تدارک می بینند که شامل مقداری سدر و کافور است همراه با صابون، پنبه، حوله و لنگ حمام بویژه کفن که از قبل آماده شده که اغلب اهالی در دوران حیات خویش و مسافرت به مکه مکرمه و سایر اماکن مقدسه کفن خویش را به نیت خیر تهیه می بینند و با خود می آورند، و یا سفارش میکنند دیگران بنام آنها تهیه کرده و همراه خود بیاورند و گاهی این کفن را بخاطر طول عمر بیشتر به دفعات به دیگران و مستحقین می بخشند.

باید یادآور شد که مبلغی پول نقد نیز در جیب میت میگذارند که بغیر از دستمزد شستن او به کارگران غسلخانه تعلق خواهد داشت^(۲)

پس از غسل دادن میت، دو قطعه چوب انجیر یک اندازه زیر بازوان او میگذارند و بعد کفن میکنند، و پس از قرار دادن در تابوت و خارج از غسلخانه روی زمین بنحوی قرار میدهند که سر فوت شده بطرف مغرب و پاهایش بسمت مشرق باشند.

سپس یکی از سادات یا کسی که صلاحیت خواندن نماز میت را داشته باشد بصورت جماعت و با اجازه یکی از فرزندان یا نزدیکان او نمازش را میخوانند و قبل

۱- جیازی Jeyâzy جهیزیه (برای مرده)

۲- چنانچه در جیب لباسهای مرده مبلغی پول نباشد ضرب المثلی وجود دارد که میگویند مرده شور هم خیر دش نمینه «مرده شور هم خیر ازش نمی بیند»
Mordešor ham xer deš nemeyena به افراد بی خیر و خسیس نسبت داده می شود.

از اینکه بطرف قبرستان حمل کنند سه مرتبه تابوت را بلند کرده و بر زمین میگذارند و عقیده دارند که گناهان او ریخته می شود، بعد بر روی دوش بطرف قبری که قبلاً برای او آماده کرده اند حرکت میدهند و کلیه حاضرین در مراسم حداقل هفت قدم بدنبال تابوت حرکت میکنند.

وقتی میت را نزدیک قبر رسانیدند این بار نیز سه مرتبه قدم به قدم تابوت را زمین میگذارند و برداشته و در کنار قبر قرار می دهند و معتقد هستند که این زمین گذاشتن ها بخاطر این است که فوت شده قبر خودش را بشناسد.

سپس میت کفن شده را در داخل گورش قرار میدهند و کفن او را از قسمت سر باز میکنند و صورتش را رو به قبله و با خاک تماس میدهند و برای آخرین بار فرزندان و نزدیکان او صورتش را می بینند.

در این وقت است که یکی از سادات و شخص صلاحیت داری پس از بردن نام او و پدرش نماز یا دعای تلقین را در بالای قبر و با صدای بلند بر او میخواند و پس از قرائت فاتحه توسط حاضرین روی قبر را می پوشانند، و به خانه برمیگردند.

مردم معتقد هستند هنگامیکه روی قبر را می پوشانند و بستگان از او دور می شوند و تنها میماند او نیز بلند میشود و وقتی سرش به سنگ میخورد دوباره دراز میکشد و شاید ضرب المثل «سرش به سنگ خورد» از این اعتقاد ریشه داشته باشد.

مردم اعتقاد دارند که در شب اول قبر وقتی فرشتگان گور « نکیر و منکر » به بازپرسی مرده می پردازند، او بر چوبهای زیر بغل خود تکیه داده و در مقابل فرشتگان می ایستد و پاسخ میدهد. و چنانچه پاسخ درست ندهد فرشتگانی که در طول عمر او اعمال نیک او را بر شانه راست و اعمال بدش را بر شانه چپ او نوشته اند برای او

شهادت می‌دهند.

در شب اول خاک‌سپاری صاحب مرده و یا یکی از بازماندگان هفده نفر یا چند نفر را مسئول میکند تا هر کدام یک یا چند رکعت نماز برای میت بخوانند، این نماز را نماز وشت «وحشت» می‌گویند که این نماز دو رکعتی است و با توجه به کتب احکام و کتب متعدد در این زمینه تکرار این نماز در اینجا لزومی ندارد.

پس از خاک‌سپاری و تأمدت سه شبانه روز کلیه بازماندگان مهمان دوستان و اقوام و همسایگان خواهند بود. «و گاهی با آب اجاق خود را خاموش می‌کنند» و در طول این مدت دوستان و آشنایان هدایائی از قبیل گوسفند، برنج، روغن و قند و چای و یا پول نقد بنام «پرسونه» Porsona به خانه فوت شده می‌فرستند.

صاحب مرده و بازماندگان از این کالاهای و مواد غذائی شامی برای سه شبه میت تهیه و تدارک می‌بینند که پس از فاتحه‌خوانی و بازگشت از مراسم سر قبر از آنان یعنی شرکت‌کنندگان در مراسم بصرف شام پذیرائی می‌شود.

متولیان قبرستان نیز از این شام بی بهره نیستند.

فقرا نیز باید از این شام بهره‌مند شوند، و در این شب حتماً باید سه نفر سادات نیز حضور داشته باشند.

پس از مراسم سه شبه (شب سوم) در خرم‌آباد دیگر مراسمی رسماً انجام نمیشود و تنها بازماندگان و نزدیکان در شبهای جمعه بر سر قبر می‌روند.

در شبهای جمعه رسم چنین است که خرم‌آبادیها دم پختی از برنج بنام «مکش» Makaś می‌پزند و اعتقاد دارند که ارواح مردگان در شبهای جمعه آزادند و در این شب بر بام خانه‌های خود می‌آیند و انتظار آمرزش و قدردانی و فاتحه دارند.

اهالی در شبهای جمعه شمع و یا چراغی را تا صبح روشن نگاه می‌دارند، و در مرگ عزیزان خود سیاه می‌پوشند و گاهی یکسال یا بیشتر پیراهن سیاه از تن خود در نمی‌آورند تا کسی از خانواده درگذشته لباس رنگی تهیه کرده و بعنوان سیاه برداران به آنان هدیه کند.

شکل قبرها در لرستان

در خرم‌آباد شکل قبرها بسیار ساده و هم سطح زمین و آجر چینی است تنها یک قطعه سنگ کوچک که تاریخ و مشخصات فوت‌شده را در بردارد روی قبر قرار می‌دهند.

روی سنگ قبرها گاهی نقاشیهای زیبا و با مفهومی کشیده میشود که نشانه ایمان و دلاوریهای فوت شده و خصوصیات پسندیده دوران زندگی مردگان است. از جمله تصویرهای مهر و تسبیح و شانه و آینه و صحنه‌های شکار در طبیعت است.

در خرم‌آباد نوع دیگری قبر گروهی و خانوادگی موجود است که زیر زمین هستند بنام لُحک (Lehak) (لحد) که مرده‌ها را بدون اینکه در قبر گذاشته و بیوشانند در کف این لحدها و دالانهای آنها می‌خوابانند و در آنها را می‌بندند.

هر لحد سنگ تاریخی عمومی دارد با نقش آیاتی از قرآن مجید که تاریخهای مختلف فوت اشخاص را نیز در بر دارد. سنگ قبرهای روستائی گاهی بدون هیچگونه نوشته تاریخی شامل یک سنگ بلند تراشیده تا ارتفاع ۱/۵ متر است که عمودی در بالای سر میت قرار میدهند و سنگ کوچکی نیز در پائین گور میگذارند.

سوگواری ایلات و عشایر

در روستاها و در میان عشایر پس از فوت میت را روی تَرْم^(۱) Tarm میگذارند تا مردم خبر شده و جمع شوند.

وقتی همه خبر شدند از دور و نزدیک گروه گروه زن و مرد با کُتل^(۱) Kotal می آیند، زن‌ها سرون Sarvan یا عمامه خود را باز کرده و در کول و گردن می اندازند و بعضی از مردان تکه‌ای از یک چادر سیاه یا داووار Dāwār را روی شانه‌های خود انداخته و گل می مالند، نزدیکتر که شدند گروهی از بازماندگان مرد به پیشباز آنها میروند و هر دو دسته با هم و در مقابل یکدیگر باو^(۲) Bawe میزنند. زن‌ها نیز وقتی بهم نزدیک شدند ایستاده و در مقابل هم و شت Vešat می‌کنند (سر پا و در مقابل هم می‌ایستند و با انگشتان خود از پیشانی تا انتهای صورت خود را خراش میدهند).

یکی از زن‌ها که صدای بهتری از دیگران دارد، ابیاتی در وصف فوت شده و با صدائی مخصوص بنام سرموه Sarmòà میخوانند که بند آخر هر بیت را سایر زنان با صدای مخصوص و کشیده با او میخوانند.

بعضی وقتها زنان که بسیار غمگین و سوگوار هستند احساساتی شده و مقداری از گیسوان خود را بریده و در کنار ترم قرار میدهند.

بعد از این مراسم ترم را با ساز و دهل آهنگ چمری Ćamarye یا چمریونه

۱- تَرْم Tarm وسیله‌ای محلی برای حمل مجروحین و مردگان.

۱- کُتل Kotal اسب یا مادیان سیاه پوش شده بدون سوار

۲- باو Bawe گریه بلند فردی یا گروهی مردان (با صدای بلند پدر پدر یا پدر و برادر گفتن)

Čamaryeona می‌نوازد که نوائی غم‌انگیز دارد. سر قبر که رسیدند چنانچه فوت شده شخص بسیار مهم و یا جوان بوده باشد آهنگ چمریونه تبدیل به آهنگ پرهیجان و شادی می‌شود که اغلب در عروسیها می‌نوازند و در اینجاست که غم و اندوه حاضرین صد چندان شده و تحت تأثیر این احساسات زنان کل Kell میزنند و شیون و زاری در اینجا به بالاترین حد خود میرسد.

پس از خاکسپاری و بازگشت بازماندگان به خانه دسته دسته از اقوام و آشنایان از دور و نزدیک به پُرس^(۱) Pors می‌آیند و ضمن انجام مراسم لازم هر گروه یک یا چند گوسفند بنام پرسونه^(۲) Porsona همراه می‌آورند و در زیر کولا^(۳) Kôlâ یا چادر سیاه‌های بر پا شده از آنان پذیرائی میشود و مراسم گاهی حداقل تا یک هفته ادامه خواهد یافت. در بین برادران لر بختیاری رسم چنین است که هرگاه شخص مهم و با ارزشی از آنها فوت کند. بغیر از مراسم عادی و معمولی برای او کوشک^(۴) Košk می‌بندند (یعنی در حدود چهار تا پنج متر مکعب سنگ چین می‌کنند روی آنرا فرش می‌اندازند و با پارچه سیاه پوش می‌کنند). سپس با ساز و دهل می‌نوازند و زن و مرد در اطراف کوشک دس^(۴) Das می‌گیرند گاهی چوب بازی یا شمشیر بازی و حتی سواربازی میکنند و این مراسم نیز تا یک هفته ادامه دارد و آنانیکه به پرس می‌آیند نیز در اطراف کوشک می‌چرخند و مراسم اجراء میکنند بعد از آنها پذیرائی می‌شود

۱- پُرس Pors سوگواری در مرگ عزیزان.

۲- پُرسونه Poraona مبلغی بعنوان کمک که در سوگواریها میدهند.

۳- کولا^۳ Kôlâ آلاچیق که با شاخ و برگ درختان بلوط می‌سازند.

۴- دس Das رقص محلی و گروهی.

چستان

چی نه ، چی نه Čena. Čena. چی که ، چی که Čeka. Čeka

۱- آرد یَریه آسیاوو نی یه « آرد آماده و آسیاب ندیده »

Ârd yaryea asyâwe neyêa

چو تراشته ، نجار نی یه « چوب تراشیده ، نجار ندیده »

Čo terâšta nejâr neyêa

جومه دوخته ، خیاط نی یه « پیراهن دوخته ، خیاط ندیده »

Joma doxta xeât neyêa

۲- آسمو کشگه برفی ون « آسمان کوچک برفی انداخت »

Âsemo košga barfe van

۳- آتل دس و آتل پا ، کُری گوش و دم کوتا

« دست و پای عجیب ، گوشها مانند کُره اسب و دم کوتاه »

Atal das u atal pa . Korye gôš u dum kôta

۴- ئی لاش کلک ، او لاش کلک ، می نجاش چرخ فلک

« از این طرف سنگ چین ، از آن طرف سنگ چین ، وسطش چرخ فلک »

Eye lâš kelak , Aôlâš kelak menjâš čarxe felak

۵- آجر و مَجَر جَری دلاشه « وسیله ای است بست و بند دار از قسمتهای مختلف »

Ajar u majar , Jarede lâša

دو دم و چار گوش ، هش دس و پاشه « دو دم و چهار گوش و هشت دست و پا دارد »

Du dumu čâr gôš , hš das u pâša

۶- اِسُرپ سَننی تره ، اِسُکر شیرِی تره « از سرب سنگین تر و از شکر شیرین تر است »

Ae surep sannye tera , ae šakar šyerye tera

۷- چلّ تاق ، چلّ نیم تاق ، چلّ دروازه درو تاق

« چهل طاق ، چهل نیم طاق ، چهل دروازه گشوده و باز »

Čell tâq , čell nyemtâq , čell darvâze dar ve tâq

۸- چی یه دیدیم دئی دش ، ارّه پا و نوژی چش

« چیزی دیدیم در این دشت ، پا مانند ارّه و چشم مثل عدس »

Čye dyedem de eye daš , arapâ u noužye čaš

۹- حونه پاتشا ، بی درز و بی دوز « خانه پادشاه ، بدون دوخت و درز »

Hona pâtešâ , be darz u be dôz

۱۰- د حکم خدا و زور بنه ، شیر و کول شیر موغلی بنه

« از حکم خدا و با زور بنده ، شیر برگرده شیر به نحو خاصی بسته شده است »

De hukme xodâ , vezôre bana

Šer ve kôle šer moqely bana

۱۱- دمی سرخ و قیامت ، د در تنن و علامت ، تر میره خوشگ در میا

« از داخل سرخ و قیامت ، از بیرون تنگ و علامت ، تر می رود و خشک در می آید »

De me surx u qyâmat , de dar tnn u alâmat

Tar mera hušg dermeâ

۱۲- ریش اسبی آغل مغل ، دس دجیو و پا در بغل

« ریش سفید عجیب و غریب ، دست تو جیب و پا در بغل »

Ryš esbe aqal maqal das de jyv u pâ de baqal

۱۳- ریش اسبی بازی ، آر سر مازی ، سما ماو وازی

« پیرمرد ریش سفیدی ، بر روی یک بلندی ، رقص میکند »

Ryešesbe bâze ar sare mâze samâ mâwâze

۱۴- سنن سر سنن ، دولیل تفنن ، دونو جوو ، تخت رو و گله چرو .

« سنک سر سنگ ، دولول تفنگ ، دو نوجوان ، تخت روان ، گله چران »

Sann sare sann , du lyele tefann , du nujevo galla čaro

۱۵- سوز و سرخ و حنایی ، کارد تیز و قضاوویی .

« سبز و سرخ و حنایی ، کارد تیز قصابی »

Suz u surx u henâye , karde tez u qesâwye

۱۶- سیه چی زغال ، اسبیه چی شیر ، حله چی کمو ، خدنده چی تیر .

« همچون زغال سیاه است ، چون شیر سفید ، و چون تیر خدنگ است »

Sea čye zeqâl , asbea čye šyer ,

hala čye kamo , xedenna čye tyer

چیستان لکی

۱۷- صرافان^(۱) و ویر ، صرافان و ویر سخن سنجان ، بیاد بیاورید ، فکر کنید

Sarâfân va vyer , sarâfân va vyer

عجو لعبتی کفتیه و ویر عجیب لعبتی بیادم افتاده است

Aju luabate kaftea va vyer

نرمه چی مایی ، اسبیه چی شیر نرم چون ماهی ، سفید است چو شیر

Narma čy mâye asbeya čy šyer

ورئی تن جهال ، قلب بدن پیر بظاهر جوان ، از قلب و درون پیر

va ruye tan jehâl qalbe badan pyer

مردم ورئی تن مپوشن برگی مردم بر تنشان لباس می پوشند

Mardem va ruye tan mapôšen barge

او برگ تن پوش ها و توو جرگی^(۲) اما تن پوش او عضوی از بدنش است

Auo barge tan pôš hâ va tô jarge

ژ شوق خنه ش شفق^(۳) مخیزو از شوق خنده اش روشنائی روز برمی خیزد

Ža šqe xanaš , šafaq maxyezo

۱- صرافان : نقادان سخن سنجان

۲- جرگ : جگر ، در اینجا منظور پوشش عضو بدن است .

۳- شفق : بر خلاف معنی اصلی که غروب آفتاب است ، در لهجه لری و لکی یعنی صبح خیلی زود

ژ لوح دیدش نسرین^(۱) مریزو و از سطح دیدگانش اشگ جاری می شود

Ža luhe dydaš nasryen maryezô

هر کس ئی منا و ویر باوروو هر کس معنی و جواب این را بیاد بیاورد

Har kas eye manâ va vyer bâvarô

سه یاقو و نقش^(۲) آفرین کروو سید^(۳) یعقوب به فکر و اندیشه اش آفرین می کند

Se yâqo va naqš âfaryen karô

۱۸- شل میره ، شق ور می گرده « شل و نرم می رود ، خشک و سفت بر می گردد

Šell mera šaq ver megarda

۱۹- صندوقچه ، سلیمونی ، در بسته و بیاونی

« صندوقچه سلیمانی ، در بسته و بیابانی »

Sandoqča selemoneye , dar basta u beaonye

۲۰- طُسخه شوخته روفته ، ماری در می نش خُفته

« طاقچه شسته و رفته ، ماری در میانش خوابیده »

Tašxa šušta rufta , mâre de meneš hofta

۲۱- قاغذ پره پره ، چوکسا د خره « کاغذ ورق ورق در گل کاشته شده »

Qâqeze para para çukesà de xara

۲۲- نه در داره ، نه گوشه ، د می نه دل می جوشه

۱- نسرین : در این چیستان یعنی اشگ چشم

۲- نقش : به معنی فکر و اندیشه است

۳- سید یعقوب : شاعر معروف و خوش قریحه ماهیدشتی « کرمانشاهان »

« نه در دارد و نه گوشه در میان دل می جوشد »

Na dar dāra na gōša , de mene del mejoša

۲۳- نی‌یی‌ش وز می‌فریویه ، گیریش و بالوش‌گریویه

« به زمینش می‌گذاری آرام می‌گیرد ، بغلش می‌کنی گریه می‌کند »

Neyeš ve zemye ferevea gyereš ve bâloš gereveya

چیستانهای معروف فارسی در بین مردم

۱- آن چیست که از برگ پناهی دارد

جامه سیه و سبز کلاهی دارد

پوستش بکنند و سینه‌اش چاک زنند

من در عجبم ، او چه گناهی دارد .

۲- از قدرت سر خدا

یک چیزکی ارزان بهاء

دیدم غریب و بی وطن

بر جای سترش پیرهن

پیچیده بر رو چون کفن

مخمل سبزش در بدن

سر تا قدم دانه نشان

خوش تر ز خال مهوشان

رویش گشودم چون عروس

رنگش بدیدم سندروس^(۱)

سرخ و کبود و زرد وار

زلفان چو گیسوی نگار

۳- چیزی آمده از کیهان پایه ، هشتش در آفتاب نه تا در سایه .

۴- عجایب چیزکی زرد است و بی جان ، دو نام زنده دارد هر دو حیوان .

۵- عجایب صنعتی دیدم در این دشت ، بتن پنج و بجان چهار و بپا هشت .

۶- عجایب صنعتی دیدم در این دشت ، که بی جان از پی جاندار می گشت .

۷- دم دارد و نم دارد ، سر پوش حرم دارد ، ما میل با او داریم ، او میل به زر دارد .

۸- شنیدم گنبدی بر روی داری ، نه در نه دیوار ، نه بارو نه حصاری .

بنازم قدرت پروردگاری ، در آن گنبد بود لشگر هزاری

۱- سندروس : صمغی است زرد رنگ شبیه کهریا ، میگویند از درخت کافور تراوش می کند .

پاسخ چیستانهای لری لکی و فارسی

- ۱- سنجد
- ۲- الک کردن
- ۳- شتر
- ۴- دندانها و زبا
- ۵- جفت گاو و گاو آهن شخم زنی
- ۶- خواب
- ۷- شاوواک Šaweāk وسیله ای توری بافته شده از نخ ضخیم پشمی برای حمل کاه...
- ۸- ملخ
- ۹- تخم مرغ
- ۱۰- سنگهای آسیاب
- ۱۱- تنور و نان
- ۱۲- لاک پشت
- ۱۳- تگرگ که زمین زده می شود و به هوا می پرد .
- ۱۴- دندانها ، بینی ، چشمها ، پیشانی و موهای سر .
- ۱۵- هندوانه
- ۱۶- چشم و ابرو
- ۱۷- شمع
- ۱۸- نان

۱۹- گنج

۲۰- دهان و زبان

۲۱- قارچ چتری

۲۲- تخم مرغ

۲۳- زنجیر

پاسخ چیستانهای فارسی

۱- بادمجان

۲- ذرت ، بلال

۳- نماز

۴- خربزه

۵- حمل جنازه توسط چهار نفر

۶- تفنگ

۷- حمامهای سنتی

۸- گرز خشخاش - این چیستان را زنی طرح کرده و یک نفر لر خوش ذوق به او چنین پاسخ داده است : خانم حرف شما راست باشد ، برنجت بردم الماس باشد به گمان من لر حرف شما خشخاش باشد .

آداب عزاداری در ماه محرم



آداب عزاداری در ماه محرم

چند روز پیش از عاشورا یعنی در همان روزهای اول ماه محرم اهالی خرم آباد و سایر مناطق لرستان، خودشان را برای عزاداری شهدای کربلا آماده می‌کنند. اغلب مردم پیراهن سیاه می‌پوشند و یا بازوبندهای سیاه را با نوشته‌های، یا حسین، یا حسین مظلوم... به بازو می‌بندند برای بجا آوردن نذرهای خویش که غالباً خوراکی هستند مثل: برنج، روغن، آرد، شکر، گلاب و زعفران و سایر مواد لازم را از این قبیل تهیه می‌بینند.

هر محله‌ای از جمله درب دلاکان Darbe dalākān و پشت بازار Pošte bāzār علم‌های خود را سرگذرها و خیابانهای اصلی بر پا می‌کنند. صدای ساز و دهل که آهنگ غم‌انگیز چمریونه مینوازد در محله و کوچه‌های اطراف بگوش می‌رسد.

سینه زن‌ها که عزاداران اصلی هستند دسته، دسته گرد می‌آیند. شعرها و ابیات روزهای نخست عزاداری بیشتر از این قبیل است.

— هر که دارد عشق شاه کربلا عریان شود

گر تکبر می‌کند از این عزا بیرون شود

یا: محرم آمد و عیشم عزا شد

حسینم وارد کربوبلا شد

— ماه محرم چو پدیدار شد

خون بسدل احمد مختار شد

وقتی دسته های سینه زن جمع شدند بسوی حسینیه ها و مساجد شهر حرکت می کنند .
سینه زن ها که کاملاً در محل مورد نظر استقرار یافتند ، قبل از هر کاری نوحه خوان
مرثیه جانسوزی میخواند ، و سینه زنی شروع می شود .

روش سینه زنی در خرم آباد به اینصورت است ، اول نشسته و با یک دست سینه
میزنند بعد وقتی نوحه خوان فریاد میزند ای وای شهیدا به دشت کربلا همگی سر پا
می ایستند و ضمن جواب دادن به نوحه خوان در مقابل هم با دو دست بشدت به سینه
میزنند و بعد از مسجد یا حسینیه به عزاخانه دیگری میروند .

روز هفتم را اهالی تراش عباس میدانند در این روز همگی به حمام میروند و پس
از اصلاح سر و صورت و نظافت کامل ، لباسهای تمیز می پوشند .

از روز هفتم به بعد عده ای برای افروختن آتش در صبح عاشورا به جمع کردن و
گردآوری هیزم می پردازند . زیرا اگر در روز عاشورا برف و باران ببارد و یخبندان هم
باشد عزادارانی که نذر دارند حتماً باید در گل بیافتند ، بهمین خاطر عده ای دور خانه ها
میگردند و با خواندن جملاتی تقاضای هیزم میکنند .

مردم نیز با کمال میل به آنان هیزم میدهند .

چویی هیمه درنن داس* نذر حسین و عباس

Çoe hyma derenn dās

* - درنن derenn آهنگ و صدای افتادن آهن یا جسم آهنی بر زمین سفت و سخت است .
داس dās همان وسیله درو کردن در کشاورزی است . و دلیل استفاده این دو کلمه در اینجا
بخاطر آهنگ و وزن جمله است . از طرفی در برخورد هیزم خشک بر زمین صدائی شبیه جسم
آهنی بر زمین در گوش احساس میشود بعضی نیز عقیده دارند که « درنن داس » همان درانداز
فارسی است . که باید گفت : هر چند در کل این مفهوم را میرساند اما چنین نیست .

برای روز عاشورا خاک نرم و مخصوصی بنام گل باغچاله (گل رس) آماده میکنند، و در میدانهای بزرگ و کوچک شهر می ریزند.

شبها در جلو دسته‌های سینه زنی چل چراغ Cel čerâq حرکت میکند. که در حدود سی تا چهل چراغ توری را به طرز جالب، دیدنی و با مهارت خاصی بر پایه‌ای صلیب مانند و چوبی سوار می‌کنند، و بوسیله یک نفر زورمند و کارآزموده که همه ساله نذر دارد حمل میشود.

شب عاشورا دسته‌های سینه‌زنی اغلب از این قبیل اشعار را که مناسبت هم دارند میخوانند.

— شب عاشورا ست یا عید قربان است

کربوبلا یکسر از خون گلستان است

— امشب را شه دین در حرمش مهمان است

مکن ای صبح طلوع

.. عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است

مکن ای صبح طلوع

صبح عاشورا و مراسم گل افتادن

صبح خیلی زود، قبل از طلوع آفتاب صدای آشنا و دلگیرانه ساز و دهل که نوای چمریونه مینوازد، همه را سراسیمه بسوی میدان شهر و خرّه (گل) Xara عاشورا میخواند.

دسته دسته افراد سینه‌زنی که از سر تا پیا در گل غلط خورده‌اند در میدان می‌چرخند

و یا در اطراف آتشیهای جای جای میدان محله بر سر میزنند و هی روو Herô هی روو Herô^(۱) می کنند .

در میانه میدان دسته ای بدنبال ذوالجناح هستند و فریاد میزنند

ای ذوالجناح با وفا پس کو حسین من دسته اول

ای مرکب شیر خدا پس کو حسین من دسته دوم

و یا :

این بدن از کسیت که سر ندارد عزیز زهراست کفن ندارد

زاده زهراست عزیز زینب بی کس و یاور صحت ندارد

پس از چند ساعت عزاداری بی ریا و بدون تکبر و صادقانه و جانسوز گلی ها و کلیه سینه زنان و عزاداران بسوی مرکز شهر حرکت می کند و این مراسم تظاهر عاشورا ادامه دارد . پایان عزاداری و مراسم روز عاشورا با ضرب المثل طوق اشگس Toq ešges اعلام میشود .

طُوق^(۱) Toq بر وزن سَوق^(۲) علامت ویژه و عمودی عزاداران ماه محرم در خرم آباد است ، محور اصلی چوب نسبتاً بلندی است بطول هشت تا ده متر که از یک متر به بالا از چندین حلقه که مرکز آنها چوب اصلی است تشکیل میشود .

یک پارچه از جنس مخمل دور حلقه ها می بندند و در بالا و انتهای آن یک قندیل نقره قرار میدهند ، و اطراف آنرا با نوارهای رنگی ریشه دار و آینه های کوچک زینت میدهند .

۱- روو Rô- منظور رود بمعنی فرزند است . رووله Rôla در لهجه لری خطاب احترام آمیز به فرزند است . ۲- سَوق (بضم سین) بازار ، جای خرید .

قدیمی ترین این علم مخصوص روستای ماسور بوده است که بوسیله یکی از محترمین و معتمدین محل ساخته و حمل میشده است. این علم را از چترهای متعدد و وسیع می ساختند که با کت^(۲) Kat و گُلونی^(۳) Golvanye و پارچه های رنگارنگ دیگر تزئین میدادند و روی شالی که به کمر می بستند حمل میشده است، دو نفر نیز از دو طرف بارسن آنها مهار میکردند.

عزاداران روستای ماسور پس از وارد شدن بشهر و انجام مراسم و گرداندن طُوق در شهر و سینه زنی ظهر عاشورا طُوق را می شکستند (قسمتهای مختلف آنها از هم جدا میکردند) و در واقع عزاداری پایان می پذیرفت.

اصطلاح «طُوقِ اِشگس» Tòq ešges از آن زمان باقی مانده است که بصورت یک ضرب المثل در بین مردم جا افتاده است. و هر وقت جریانی پیچیده و یا جلسه و مجلسی پایان می پذیرد میگویند: طُوقِ اِشگس به این معنی که موضوع خاتمه یافت. بویژه در ظهر عاشورا که مراسم سوگواری پایان می پذیرد و عزاداران متفرق می شوند این مثل کاربرد بیشتری دارد.

۱- طُوق Tòq شهری را مرحوم خیرالله حیدرپناه میساخته است و طوق روستائی را مرحوم حاج پاپا ماسوری که هر دو از محترمین و معتمدین محل بوده اند.

۲- کت Kat دستمال و چارقد ابریشمی سیاه و با حاشیه آبی و بنفش است که زنان مسن به سر می بندند.

۳- گُلونی Golvanye روسری و چارقد ابریشمی و رنگی است که دختران و زنان جوان به سر می بندند.

قمه زنی و تعزیه خوانی

قمه زنی و تعزیه خوانی از روزگاران بسیار دور در خرم آباد و سایر مناطق لرستان مرسوم بوده و در حال حاضر نیز انجام میگیرند، بویژه تعزیه خوانی در شهرستان بروجرد و بخش‌های تابعه آن بنحو شایسته و با شکوهی خاطره‌جانسوز کربلا را یادآور می‌شوند.

قمه زنی در خرم آباد

مراسم و عزاداری این گروه در خارج از شهر انجام میپذیرد. صبح خیلی زود و قبل از طلوع آفتاب، کفن پوشیده و سر تراشیده وقتی در جایگاه حاضر شدند، در حالی که یکدست روی شانه نفر بغل دست خود دارند با دست دیگر بر سر میکوبند، و در محوطه‌ای میچرخند و پی در پی فریاد میزنند:

حیدر، صفدر، حیدر، صفدر....

و پس از فریاد بلند یک یا حسین در دو صف منظم در مقابل هم قرار میگیرند. اول با پشت کارد یا قمه چند ضربه به جلو سر تراشیده خود میزنند بعد که اندوه و احساسات آنان به اوج رسید، همراه با فریادهای بلند حیدر، صفدر و گفتن حسن و حسین با لبه قمه ضرباتی بر بالای پیشانی فرود می‌آورند. در این وقت افرادی در پشت سر آنها با چوب جلو ضربه‌های شدید آنها را میگیرند.

در پایان با میانجیگری افرادی که در عزاداری حضور دارند یا حسین بلندی می‌کشند و بطرف مرکز شهر حرکت کرده و به سایر دسته‌ها می‌پیوندند.

دختران چهل منبری

از اول صبح عاشورا، دخترانی سیاه پوش و نقابدار با پای بدون کفش بصورت گروهی، مجالس عزا و حسینیه‌های شهر را میگردند، و با نیت و خواستهای مختلف بویژه بخت گشائی در هر جلسه و مراسم عزاداری یک شمع روشن میکنند، تا چهل منبر را سر بزنند و چهل شمع روشن کنند.

مراسم شام غریبان حسین

از عصر عاشورا به مدت سه شب با انجام مراسم شام غریبان عزاداری می‌کنند. هر نفر از عزاداران یک دستار سیاه مخصوص بنام کَت Kat را به سر و گردن و شانه‌های خود می‌پیچاند و در عزا شرکت میکند.

پیشاپیش دسته گهواره‌ای سیاه پوش را بر دوش میکشند نفر بعدی یک تک^(۱) Tak روی سر دارد که مقداری نان و حلواء و شمع روشن را درون آن حمل میکند، کسی دیگر نیز گاهگاهی مشتی کاه روی سر عزاداران میپاشد و با ورود آنان به مجالس عزا چراغها را خاموش میکنند.

در طول راه و در مساجد و عزاخانه‌ها با کمک نوحه خوان خود نظیر این اشعار را همراه با نوای غم‌انگیز فلوت میخوانند.

۱- تک Tak وسیله‌ای است شبیه مجمعه (سینی دایره‌ای و بزرگ) که زنان لر از ساقه‌های گندم درست میکنند و گاهی با نخهای رنگی و پشمی آنرا تزئین میکنند. و معمولاً برای پذیرائیهای تک نفره از آن استفاده میشود.

حسین گمشدم ای رودم ای رود نهال خم شدم ای رودم ای رود

روم گویم به زینب کنج زندان که ای زندانیان منزل مبارک

شام غریبان حسین امشب است امشب است

غلغله در ارض و سماء امشب است امشب است

یتیمی درد بی درمان یتیمی

یتیمی خواری دوران یتیمی

اگر دست حسین می بود به دستم چرا کنج خرابه می نشستم

بدین ترتیب مراسم و آداب عزاداری ماه محرم پایان می رسد .

— حاج جواد منصوری یکی از مرثیه سرایان نامی و نوحه سرای مشهور

خرم آباد است که با قریحه ای خداداد قریب نیم قرن است همچون شمع

مجالس عزا می گرید و میسوزد و شعله های زباندارش رونق بخش مجامع

و عزای حسینی در ایام عاشورا است . که نمونه هایی از مرثیه های

جانسوز و نوحه های حزینش را زینت بخش این فصل قرار داده ایم .

نوحه شب عاشورا

در کربلا سلطان دین میهمان امشب است

میهمان امشب است

میر سپه بر خیمه ها ، پاسبان امشب است

پاسبان امشب است

بر سر عالم است	خاک عزا زین ماجرا ، بر سر عالم است
نوجوان امشب است	پایان عمر اکبر نوجوان ، امشب است
عالمی در هم است	تنها نه لیلای حزین ، در غم و ماتم است
در فغان امشب است	کون و مکان بهر علی ، در فغان امشب است
شور و محشر پیاست	در شیون و شین عترت ، خاتم الانبیاء است
میزبان امشب است	زینب ببالین حسین ، میزبان امشب است
از شرار عطش	اطفال زار شاه دین ، ای فلک کرده غش
در جهان امشب است	زین تشنگان بانک عطش ، در جهان امشب است
گرد شمع هُدا	یاران چو پروانه زنند ، پر بدشت بلا
بزمشان امشب است	صد حیف اما آخر ، بزمشان امشب است
گوید او یا حسین	امشب نه منصوری فقط ، در فغان است و شین
خون چکان امشب است	بردیده از این ماجرا ، خون چکان امشب است

نوحه اصغرم اصغر

ای نو گل باف هدی ، اصغرم اصغر پژمرده از تیر جفا ، اصغرم اصغر
 اندر زمین کربلا ، اصغرم اصغر آماج پیکان بلا اصغرم اصغر
 اندر کنار نهر آب ، تشنه آبی بر دامن مادر چنین در تب و تابی
 برگو بمن رفتی زهوش یاکه در خوابی این لحظه خاموشی چرا اصغرم اصغر
 این لحظه خاموشی چرا اصغرم اصغر

در انتظارت حرمله هست در میدان خواهد که سیراب کند از دم پیکان
 نی میکند شرم از رسول نی که از یزدان نی دارد از زهرا حیاء اصغرم اصغر
 نی دارد از زهرا حیاء اصغرم اصغر

ای دُرّ نا سفته علی طفل نالانم ای شیرخواره از غمت زار و گریانم
 خشکیده از سوز عطش هر دو پستانم خاکم بسر زین ماجرا اصغرم اصغر
 خاکم بسر زین ماجرا اصغرم اصغر

هستی بمهد دامنش از عطش غلطان چون آب شد در این زمین هم طراز جان
 از اشک دیده ترکم این لب و دندان این خنجر خشک ترا اصغرم اصغر
 این خنجر خشک ترا اصغرم اصغر

شبها بر گهواره‌ات کودکم اصغر بنشسته‌ام لالاکنان با دو چشم تر
 اکنون شد از داغت مرا خاک غم بر سر منصوریت شد در عزا اصغرم اصغر
 منصوریت شد در عزا اصغرم اصغر

مرثیه اربعین

اربعین شهیدای کربلاست زین الم کون و مکان اندر عزا است
 شد شهید راه دین سلطان دین زاده زهرا امام راستین
 ناشر احکام ختم المرسلین کشته تیغ جفا در کربلاست
 دعوتش کردند آنقوم پلید اندر آن وادی بفرومان یزید
 ره بر او بستند تا او شد شهید بالب عطشان و سر از تن جدا
 جمله اصحاب و یاران امام تن بداده بر شهادت تشنه کام
 در ره دین نبی کرده قیام خود فنا آماشان اندر بقا است
 کودک شش ماهه از تیر عدو شد در آغوش پدر پاره گلو
 در فغان آمد رباب از مرگ او طفل عطشان کی چنین ظلمش سزا است
 قاسم اکبر ز تیغ اشقیاء با تنی صد چاک و سر از تن جدا
 هست منصوری زین غم در نوا روز و شب پیوسته در سوگ و عزا
 چند بیت یک مرثیه از شاعر و عارف لرستانی «ملا پریشان» از کتابی با همین نام به
 تصحیح و اهتمام: استاد اسفندیار غضنفری امرائی.

شهید صحرای کربلا حسین و بالای عظیم مبتلا حسین
 وارث علوم انبیا حسین قتیل فتنه اشقیا حسین
 نه میدان جنگ چوین حیدر حسین صابر چوین ایوب پیغمبر حسین
 ذبیح ضمان بی یار و یاور حسین بی یار و فرزند و برادر حسین
 ماتم زده مرگ یاوران حسین پامال ستور کافران حسین
 جسم مطهر نه روی زین حسین له دشت ستم دل پر خونین حسین

سنت کاشت و برداشت محصولات کشاورزی



سنت کاشت و برداشت محصولات کشاورزی

مراحل کاشت و برداشت محصولات کشاورزی در لرستان بصورت سنتی، گروهی و همیاریهای جمعی و بدون هیچگونه چشم داشت مادی صورت می پذیرد. از جمله شخم زدن زمین، که هر نفر با جفت گاو و خیش و ابزار شخصی یک یا چند روز از وقت خودش را در اختیار دیگری قرار میدهد و در مدت کوتاهی خوارها بذر را در زمین میکارند و تنها پذیرائی از آنها از نظر تغذیه بعهده صاحب کار خواهد بود. و بدین ترتیب با تعاون و همکاری گروهی کارهای کشاورزی و غیر کشاورزی را انجام میدهند و حاصل و نتیجه این سنت پسندیده در نهایت به کل جامعه باز خواهد گشت.

در برداشت محصولات کشاورزی در تمام زمینه ها نیز این اسداد و کمکهای نوع دوستانه نیز بچشم میخورد. از جمله درو کردن محصول، خرمن کردن، خرد کردن و حمل و انبار نمودن محصولات.

در درو کردن گروهی، دسته های مختلفی از خوشه های گندم یا جو را روی هم و در نقاط مختلف زمین قرار داده و پیش میروند که هر مجموعه کوچک را «بافه» Bâfa میگویند. سپس بعد از پایان درو با روش خاصی محصول درو شده را با الاغ و سایر چهارپایان به محل مسطح و از پیش تعیین شده بنام «خرمجا» Xarmejâ حمل می کنند که این عمل را شراکشی Sarâkašye می گویند. پس از خرمن کردن محصول نوبت خرد کردن و خرمن کوبی خواهد رسید. که با دو روش این عمل انجام می پذیرد.

روش نخست خرمن کوبی بوسیله چرخهای چوبی با تیغه های آهنی است که چو Ço

نام دارند و با یک جفت گاو نر قوی و کاری بنام ورزا Varzā کشیده می شود. و با دور زدن در اطراف خرمن مثل یک گاری بوسیله یک نفر هدایت می شود و خوشه ها را می کوبد.

روش دوم: با تعدادی گاو که بنحو خاصی در کنار هم بسته می شوند و خرمن در زیر سمهای آنان خرد می گردد. این عمل خرمن کوبی را گاوو هووله Gawe hōla می گویند و گاهی بجای گاو چند رأس قاطر و یا الاغ را بکار می گیرند.

اولین الاغ یا قاطر رام که در وسط خرمن در جا میزند و دور خود می چرخد و افسار آن در دست یک نفر قرار دارد بُنه Bona نام دارد و سایر چهارپایان از چپ به راست و یا بالعکس بنحو خاصی و در کنار هم بسته می شوند و آخرین آنها در بزرگترین دایره دور میزنند.

سر ترکه Sar tarka نام دارد و این چهارپایان با هدایت یک یا چند نفر در اطراف خرمن با آشیر* Āšyer خوشه ها را جمع آوری و زیر و رو میکنند تا بهتر و زودتر کوبیده شوند.

در هنگام خرمن کوبی نیز ترانه ای میخوانند که با ابیات و جملاتی موزون در کلیه نقاط لرستان با کمی تفاوت عمومیت دارد.

خرمن که خرد شد مخلوط کاه و دانه ها را تَرَد Tard میگویند. بعد از آن ترد را به

کَنَکْ Kenak روش دیگر حمل خوشه ها است تا خرمن.

* - آشیر Āšyer چنگالمانندی است به اندازه یک بیل که با آن خوشه ها را زیر و رو می کنند و از چوب می سازند. در فرهنگ لکی آقای حمید ایزدپناه آشور معنی کرده اند (هم زننده).

باد میدهند و دانه که از کاه جدا شد محصول را یکجا جمع می کنند که مجموعه دانه ها را ماییه Māyea گویند. بعد از آن نیز مراحل حمل و انبار کردن محصولات باز با کمک و همکاری دیگران انجام میشود.

ترانه خرمن کوبی

هی بگرد، هی بگرد (همواره بگرد و بگرد)

He begard , he begard

هی ماشاله، شیر زرد (ماشاءاله از این شیر زرد)

He māšālâ , šere zard

هی بُنه، هی بُنه (ای بنه، ای بنه)

He bona , he bona

تو دی و الاگی منه (تو کنار بزن نوبت من است)

Tu de vâ lâ ge mena

هی پّری، هی پّری (ای کناری، ای آخری)

He parrye , he parrye

سم نغره کوش زری (سم نفره و کفش زری)

Sum nuqera kuš zarye

دوره هاوو، دوره هاوو (دور بزن در مسیر خودت دور بزن)

Dura hâwe , dura hâwe

هیردش کنورو و آوو (خرمن را خرد کن و به آب برو)

Hyerdeš kenu ru ve âwe

هی و بال ، هی و بال (همواره آسوده و آرام)

He ve bâl he ve bâl

هیردش کنو ، رو و مال (خردش کن و بخانه برو)

Hyerdeš kenu , ru ve mâl

هی بگرد ، هی بگرد (همواره بگرد و بگرد)

He begard , he bebagard

هولش* کنو ، دیش واترد (خرمن را بکوبو خرد کن)

Hôlaš kenu , deš vâ tard

هی دوره ، هی بگرد (همواره دور بزن و بگرد)

He dura , he begard

آشیر بیار ، دیش واترد

Âšyer beyâr , deš vâ tard

* هولَه Hôla از کلمه هول فارسی به معنی خوف و ترس است و هولَه - در لهجه لری ماجرایی پر درس و کار مشکل و پیچیده را هولَه میگویند از آنجا که خرد کردن خرمن نیز از کارهای پر زحمت کشاورزی در موقع برداشت محصول است این کار را نیز هولَه نامیده اند .

گل (گروه) Gall

یکی از سنن پسندیده و قابل تحقیق اهالی لرستان و بویژه عشایر این منطقه ایجاد گروه‌های متحد و متشکل کار است که در اصطلاح محلی به آن «گل» میگویند (بفتح کاف و تشدید لام) این گروه‌های مفید و مثبت با همت دسته جمعی و همکاریهای بی شائبه کارهای کشاورزی را درست بمثابه شرکتهای تعاونی و زراعی در سطح تولید و برداشت محصولات کشاورزی انجام میدهند.

این گروهها بنامهای زیر خوانده میشوند و معروف هستند.

گلّ پَمَه Galle pama (گروه پنبه) گاو و گلّ Gawe gall (گروه گاو جفت)
آیم گلّ Ayem gall (گروه افراد)

که این گروه‌های کار و یآوری - در موقع پنبه چینی و کارهای دیگر با درخواست صاحب کشت و کار و یا اراده خود اهالی، که مرکب از عده‌ای مرد و زن میشوند (از کودک شش ساله گرفته تا پیرزن و پیرمرد نود ساله) بیاری بر می‌خیزند و در مدتی بسیار کوتاه چندین هکتار کشت زیر پنبه و محصولات دیگر را می‌چینند و بکمک هم انبار میکنند و سرانجام بیاری یکدیگر بازار عرضه میدارند.

پذیرائی و نهار این گروه‌ها در موقع کار بعهده صاحب کشت و کار است و در روزهای کار به بهترین وجهی از آنان پذیرائی میشود، در مواقع شخم زدن زمین و بذرافشانی نیز افراد کمکی با گاو جفتهای منظم خود بیاری دیگران میروند و خلاصه این گروه‌ها در موقع خرمن کوبی، درو و سایر امور مربوط بروستا، از هیچگونه کمکی در حق یگدیگر مضایقه ندارند.

حتی در جنگهای طایفه‌ای و کمکهای دیگر نیز این اتحاد و حمایت دیده میشود.

در روستاهای لرستان چنانچه کسی در مضیقه مالی قرار بگیرد و یا برای امر خیری نیاز بمبلغی بیش از آنچه که دارد داشته باشد خود او (محتاج) و یا کسی که از طرف و از جانب او به آبادیهای اطراف می‌رود و وجوهاتی گردآوری می‌کند .

اهالی نیز این سنت دیرینه را با آغوش باز استقبال می‌کنند و تاجائی که وسعشان برسد در رفع اشکال مادی نیازمند ، مساعدت بلاعوض می‌نمایند و با این عمل خود هم حفظ سنت می‌کنند و هم در عمل خیر شرکت مینمایند .

البته این فعل را نباید با تکدی که بسیار مورد نکوهش روستائیان است اشتباه گرفت ، چرا که این سنت جالب ناشی از روح تفاهم و همونوع پرستی قبیله و طایفه دوستی است و تازه شخص نیازمند هم هیچ احساس ناراحتی و شرمساری نمی‌کند ، که طلب کمک از دیگران نموده است . چون خود او نیز چه بسا که بارها ب دیگران کمک کرده باشد .

این همکاری و طلب کمک را « تاسوُ » می‌نامند در مواقع عروسی کمکها بیشتر بصورت برنج و قند و چای داده میشود .

آداب و معتقدات زمستان

مردم لرستان در مقابله با سرمای زمستان خوراکیها و آذوقه زمستانی خود و دامهایشان را در فصول بهار و تابستان پیش بینی و انبار می کنند .

برای جشن زمستانی شب چله ، هر خانواده گوسفندی یا لا اقل بوقلمونی را بقول خودشان به بند می گیرند . که چنین گوسفندانی را کُشتی Koštye میگویند و چندین ماه از آنها مواظبت و خدمت می کنند تا چاق و پروار شوند . بغیر از کشتی شب چله ، نوع مرغوبی از گندم را در شیر و نمک و زرد چوبه می خوابانند و سپس خشک می کنند بنام گنم شیر Ganem šyer « گندم شیر » یک روز به اول زمستان مانده گندمهای آماده شده را روی آتش گرما میدهند که آنها را گنم برشته Ganem berešta میگویند .

گندم برشته ها را با شاهدانه ، کنجد ، مغز گردو و کشمش و یا مویز مخلوط کرده برای شب چله آماده می کنند . هر خانواده نیز یک خربزه یا هندوانه از تابستان برای شب چله نگهداری می نمایند . در این شب جشنی خانوادگی بر پا می کنند که این خود در تحکیم دوستی و محبت بین افراد خانواده بسیار مفید و مؤثر است .

در این شب و در کانون گرم خانواده پدر بزرگ و مادر بزرگ خانواده خاطرات و قصه های شیرینی را برای اعضای خانواده تعریف می کنند . و در این شب که افراد خانواده دور هم جمع هستند فال چل سِرو بازار گرمی دارد .

در خرم آباد چله بزرگ را چهل روز « از اول دیماه تا دهم بهمن ماه » حساب می کنند و چله کوچک را بیست روز از « دهم بهمن تا آخر بهمن ماه » میدانند . و اعتقاد دارند چله کوچک بسیار سردتر ، و پر سوزتر از چله بزرگ است .

مردم میگویند که چله کوچک گفته است اگر طول عمرم به اندازه عمر برادر بزرگم

می بود دایا^(۱) Dāyâ را در ورتاوه^(۲) Vartāwa و بچه را در گاواره^(۳) Gāwāra از سرما خشک می کردم. چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اوّل چله کوچک را چار چار Čarečâr نامیده اند و مثلی دارند که می گویند:

چار چاره، آوگل داره Čare čàra âwe gale dâra «چهار و چهار است، آب بالای درخت است» یعنی شاخه های درختان آرام آرام نرم و آبدار میشوند.

بعد از چار چار نوبت ششله Šašela است که میگویند:

چار چار رت و ششله اوما «چهار و چهار رفت و شش روزه آمد»

Čare čâr ratu šašela omâ

سر بردیا بین و گیآ^(۴) Sare bardyâ byen ve geyâ «سر سنگهاوزمین گیاه روئید» در شب چله نوجوانان و جوانان محله های مختلف در گروه های دو تا سه چهار نفری بر پشت بام خانه ها میروند و از مسیر دودکش بخاریهای خاموش دیواری قدیمی خانه ها و یا جلو پنجره ها شال^(۴) Šâl میفرستند و با خواندن ترانه مخصوص این شب تقاضای تنقلات و آجیل شب چله را می کنند.

امشو اوّل قاره^(۵)

Emšu aval qârâ

(امشب سردترین شب است)

۱- دایا Dāyâ پیرزن (سرما پیرزن).

۲- ورتاوه Vartāwa کنار اجاق نان پزی.

۳- گاواره Gāwara گهواره.

۴- پر شال Par šâl سه تا پنج متر پارچه سفید که عشایر روی لباس بر کمر و جلو سینه می بندند.

۵- اوّل قاره، که گاهی به غلط قاهاره، قهاره و... تلفظ و نوشته می شود از قارّ بمعنی «سرد» «سرما» که عربی است ریشه دارد. لیلة لقارّ (شب سرد) یوم قارّ روز سرد.

خیر د حونت باوواره

Xer de honat bāwāra

(خیر و برکت در خانه‌ات بیارد)

نون و پنیر و شیر

Non u panyer u šyera

(نان و پنیر و شیر)

کیخا حونت نمیره

Kexā honat namyera

(پدر و رئیس خانه‌ات نمیره)

چی یه به علی کوچگه بیاره

Čyeye be allye košga byāra

(چیزی بدهید به علی کوچیکه بیاورد)

صاحب خانه نیز مقداری از مواد خوراکی آن شب را به پَر شال می‌بندد و با تکان

دادن شال اشاره می‌کند که بالا بکشید.

گاهی اوقات بعضی از افراد تنگ نظر، بی فرهنگ و خسیس نه تنها چیزی به بالا

نمی‌فرستند بلکه با حرکات زشت خویش باعث رنجش و آزار بچه‌ها می‌شوند در این

وقت است که آنها عصبانی می‌شوند و ترانه را با جملاتی مناسب حال این افراد

می‌خوانند.

نون و پنیر و شیر

Nonu panyer u šyera

(نان و پنیر و شیر)

کیخا حونت بمیره

Kexā honat bamyera

(پدر و رئیس خانه‌ات بمیرد)

نون و پنیر و حلواء

Nonu panyer u halvā

(نان و پنیر و حلواء)

کیخا حونت لئن والا

Kexâ honat lennvala (کد خدا و رئیس خانه ات زمین بخورد «بمیرد»)

نون و پنیر و گزر

Non u panyer u gezer نان و پنیر و هویچ

کیخا حونت ری و خضر

Kexâ honat ry ve xezer رئیس خانه ات را به خضر (قبرستان) ببرند

والی آخر

شش روز آخر چله کوچک را ششله میگویند ، و بعضی عقیده دارند که یک روز آخر چله کوچک و پنج روز بعد از آنرا ششله میگویند . که در این شش روز سرما بقدری شدید است که همی^(*) Hamye و ممی^(*) Mamye پسران دایا (پیرزن) وقتی به شکار میروند از سوز سرما خشک می شوند و دیگر به خانه بر نمی گردند .

که در این موقع است (دایا) عصبانی می شود و به سر و سینه خودش میزند و یقه پیراهن و گردنبند خودش را پاره می کند .

در این مواقع اگر تگرگ ببارد می گویند گردنبند دایا پاره شده است . خلاصه دایا در این شرایط ناامیدی نیم سوزی از اجاق بر میدارد و پرتاب میکند ، عقیده بر این است که اگر نیم سوز در خشکی بیافتد سالی که در پیش است بسیار گرم و خشک سالی است و چنانچه در آب بیافتد سالی خوش و پر باران در پیش است .

همی رت و ممی رت دل و کی بکنم خش

* - همی و ممی - همان : اهن و بهمن سایر نقاط ایران هستند .

(همی رفت و ممی رفت دل به چه کسی خوش کنم)

Hamye rat u mamye rat del ve ke bakenem xaš

چمتی پرت بکنم دنیانه بزمن تش

(نیم سوزی پرت کنم ، دنیا را به آتش بکشم)

Ĉemate pert bakenem , dunyane bazenem taš

پنج روز که از چله کوچک بگذرد میگویند زمین نفس دووزنه Nafas duzona

(نفس دزدانه) زده و علامت آن گرمی هوا است . پنج روز بعد از آن زمین نفس « آشکار » میزند که این تقریباً دهم اسفند است که نشانه‌های بهار کم‌کم پیدا می‌شود .

مردم لرستان کلاً عقیده دارند چهل و پنج روز که از زمستان گذشت یعنی در روز پانزدهم بهمن ماه هوا رو به گرمی می‌رود و میگویند « چل و پنج اشگس » Ĉell u panj ešges « البته نباید آب و هوای سه گونه‌ای را در لرستان نادیده گرفت ، یعنی چنانچه اگر شمال آن سرد و یخبندان باشد مرکز آن یعنی خرم‌آباد و اطراف آن معتدل و جنوب آن که همجوار خوزستان است کاملاً گرم است . »

سایقه sayyqa و الماسه Almâsa در لرستان روزها و شبهای سرد و یخبندان زمستان را که هوا کاملاً صاف و آفتابی است « سایقه » می‌گویند .

چنین روزهایی در حالیکه آسمان صاف و بدون ابر است ، ذراتی سرد و سوزنده از آسمان میبارد که طلایی رنگ و براق هستند و روی هم بار می‌گیرند که میشود آنها را مثل برف تازه باریده جمع کرد .

این ذرات که مثل الماس میدرخشد « الماسه » Almâsa نام دارند .

این سرما ریزه‌ها معمولاً در مناطق سردسیر لرستان می‌بارند .

عقاید هواشناسی

- در زمستان چنانچه ابرهای آسمان در هنگام غروب و مغرب برنگ قرمز و نارنجی باشند مردم عقیده دارند روزهایی که در پیش است هوا صاف و آفتابی خواهد بود.

- هرگاه هاله دور ماه در شبهای مهتاب شعاع بیشتری داشته باشد یعنی دایره بزرگ بنظر برسد روز بعد از آن بارش باران حتمی است، و برعکس چنانچه هاله دور ماه دایره‌ای کوچک و بماء نزدیک باشد روزهای بعد از آن هوا صاف خواهد بود.

آغل* دیر بارون نزیک «آغل دور باران نزدیک»

Āqeḷe dyer barone nezyek

آغل* نزیک بارون دیر «آغل نزدیک باران دور»

Āqeḷe nezyek bārone dyer

- چنانچه در زمستان و بهار ابرها بطرف مغرب در حرکت باشند بارندگی شدید و طولانی در پیش است. و اگر ابرها از مغرب بطرف مشرق و شمال شرقی در حرکت باشند روزهای بعد هوا صاف و بدون بارندگی خواهد بود.

- چنانچه روزهای پاییز و زمستان هوا بیش از حد معمول گرم و آفتاب در روز شدید و سوزان باشد، روز بعد انتظار بارندگی را دارند.

- در روزهای ابری زمستان و پائیز مردم به آسمان نگاه می‌کنند، چنانچه آسمان طرف جنوب و قبله باز و ابرها کنار رفته باشند دلیل بر این امر است که در ساعات آینده باران نخواهد بارید و آسمان صاف خواهد شد. و اگر آسمان جنوب قبله را ابرهای

* آغل Āqeḷe محوطه‌ای دایره‌ای محصور برای نگهداری دام.

سیاه و تیره پوشانده باشد بارندگی ادامه خواهد داشت .

- اگر در بارندگی های زمستان روز شنبه هوا صاف نشد و یا شب یا روز شنبه بارندگی شروع شد مردم اعتقاد دارند بارندگی در روزهای بعد از آن هم ادامه خواهد یافت .
شَمه که نکردش خَش « شنبه که هوا صاف و خوش شد »

Šama ke nakerdes xaš

بردش سی جو رَش* « هوا صاف نخواهد شد تا وقتی جوها سفید شوند »

Bordeš sye ju raš

اگر در فصلهای پاییز ، زمستان و بهار در هنگام غروب آفتاب ابرهای سمت مغرب آسمان به رنگ قرمز و یا نارنجی باشند . نشانه ایست که حداقل تا یک هفته بعد از آن باران نخواهد بارید ، و هوای صافی پیش بینی میشود .

اور سور ایواره « ابر سرخ هنگام غروب »

Aur sure aevāra

هف شو ، هف رو نواره « هفت شبانه روز نخواهد بارید »

Haf šu , haf ro navāra

* - جوَرَش Juraš وقتی که مزارع جو سفید و زرد میشوند (هنگام درو)

فال گیری و آگاهی از سرنوشت آینده

فالگیری و آگاهی از سرنوشت آینده در لرستان هنوز رواج دارد و مردم در شهرستانها و روستا به فال گیران حرفه‌ای مراجعه می‌کنند و دوست دارند شکست و موفقیت خویش را در آینده بسنجند .

سر کشیدن در قرآن بخاطر ایمان همیشگی مردم به این کتاب آسمانی و کلام الله مجید ، برای انجام کارهای خیر و مسافرت کاملاً رایج است .
انجام فال در بین اهالی روشهای گوناگونی دارد که تنها به نمونه‌های مختصری بسنده می‌کنیم .

تری تری ترالی Tarye Tarye Taralye

اگر خانواده‌ای مسافری در راه داشته باشد و او دیرتر از وقت مقرر به خانه برگشته باشد ، مادر ، بچه چند ماهه خود را با دو پا روی کف دست نگاه میدارد و با خواندن ترانه‌ای از او میخواهد که پای راستش را از کف دست او بلند کند .
چنانچه طفل پای راستش را بلند کرد فال نیک است و اگر پای چپ را بردارد ، عقیده دارند سفر به طول خواهد انجامید .

تری تری ترالی ، Tarye Tarye Taralye

تری تری طلایی « تر و تازه و طلائی »

Tarye Tarye Telaye

بچه پار و امسالی « بچه پارسال و امسال هستی »

Bača par u emsalye

خورد کار خدا داری « خبر از کار خدا داری »

Xavar de kâr xodâ dârye

ار سفری میا « اگر سفر رفته می آید »

Ar safarye mya

پا راسته ور داری « پای راست را برداری »

Pâ râsete verdârye

فال چهارشنبه آخر ماه صفر

در لرستان بغیر از چهارشنبه سوری آخر سال ، روز چهارشنبه آخر ماه صفر را نیز جشن می گیرند و معتقدند که همه باید در این روز شاد باشند و کینه ها را از دل دور کنند . زنان و دختران در این روز فالی دارند بنام فال چهارشنبه سوری یا فال کوزه که به این صورت اجراء می شود .

عصر روز سه شنبه کوزه ای را تا نصفه آب می ریزند و آنرا رو به قبله زیر ناودان قرار میدهند ، صبح چهارشنبه هر کس با نیت و آرزوی خاص خودش شیء نشانه شده ای را درون کوزه می اندازد نشانه ها باید با هم تفاوت داشته باشد و هر کس شیء خودش را بشناسد نشانه ها معمولاً عبارتند از انگشتی نقره : سنجاق سر یا سینه ، یک سنگ کوچک ، کلید و ...

غروب روز چهارشنبه که همه نشانه های خودشان را داخل کوزه انداختند دختر بچه شش هفت ساله ای را پیراهن و چادر قرمز می پوشانند و کوزه را زیر دامن و یا چادر او قرار میدهند و همگی دور او جمع میشوند سپس یکی از زنان مسن هفت قلُّ هُوَ اللّٰه

میخواند دختر بچه از یقه پیراهن خود دست برده و یکی از اشیاء را از کوزه بیرون می آورد و آنرا محکم در کف دست خود نگه میدارد، در این موقع یکی از زنان با دختران حاضر در جلسه که نوبت دارد یک بیت شعر میخواند شعر که قرائت شد دختر بچه مشت خودش را باز میکند و شیء را به همه نشان میدهد. صاحب شیء یا فال از معنی و مفهوم تک بیت درک خواهد کرد که نتیجه فالش نیک بوده یا خیر، اشعار معمولاً لری و از ابیات معروف در بین مردم هستند.

از جمله :

Ya alye henâe rasym va matlu یا علی حنایی رسیم و مَطْلُو
Delem sâket bye ža pažare šu دلم ساکت بی ژ پَزَّاره^(۱) شود « نیک »
Xodâ berasân rôzye qelyânem خدا برسان روزی قلیانم
Tamâkô ferôš beka memanem تماکو فروش بکه مهمانم « بد »
گاهی در بروجرد، الیگودرز و روستاهای وابسته به آنها از اشعار معروف فارسی نیز برای انجام این فال استفاده میشود.

سرکوه بلند فریاد کردم امیرالمؤمنین را یاد کردم
امیرالمؤمنین یا شاه مردان دل ناشاد ما را شاد گردان « نیک »

فال چهل سرو (چهل سرود) Čell serô

فال معروف چهل سرود از فالهای آشنا برای مردم لرستان است که اغلب در شبهای

۱ - پَزَّاره Pazâra دلشوره، دلوپسی، بی قراری و درد درون.

طولانی زمستان بویژه شب چله انجام میشود .

اجراء و انجام فال به این صورت است که وقتی افراد خانواده و اقوام و همسایگان دور هم جمع هستند یک نفر از حاضرین را بعنوان فال انداز انتخاب می کنند ، او نیز چهل دانه از یک تسبیح یا چهل عدد گردو ... را آماده میکند و بنام الله و محمد و علی فال را شروع میکند ، حاضرین که دایره وار نشسته اند به نوبت هر کدام یک یا دو کلمه از مصراع اول یک بیت شعر را که در نظر دارند قرائت می کنند . مثلاً از بیت :

هر صو و سحر ، بانگ خروسان

Har su va sehar , bānge xorôsan

شوره تلمیت^(۱) بار تازه عروسان

Šure talmyt bār tàza arôsan

تنها میگویند : هر صو و سحر

و فال انداز یکی از دانه های تسبیح را جدا میکند

و دومین نفر از بیت :

خدا برسان ، روزی قلیانم

تماکو فروش ، بکه مهمانم

میگوید : خدا برسان

این شعر خوانی ادامه دارد تا چهلمین بیت که در این موقع چون آخرین بیت جواب و نتیجه فال است باید بطور کامل قرائت شود .

پس از خواندن تک بیت مورد نظر هم کسی که نیت کرده و هم حاضرین در جلسه از

معنی و مفهوم آن آگاه می شوند که جواب فال نیک است یا بد .

بعنوان مثال : تک بیت : هر صو و سحر « نیک »

و بیت : خدایرسان ، روزی قلیانم « بد » است .

چون در بیت اول بحث از نوعروسان است .

و در بیت دوم بحث تنباکو و قلیان است . که بیشتر در مراسم سوگواری مصرف دارد .

۱ - شوره Sura صدای پای کاروان عروس .

تلمیت Talmyt جایگاه راحت عروس بر روی اسب و نوعی کجاوه بدون سرپوش است .

نمونه ابیات فال چل سرو

۱- خدات و بین د ، دو گل ژوهار « خدایت بدهد ، دو گل از بهار »

Xodât va ben de , du gol žavahâr

اول اسب و زین ، دوم ژن و مال « او اسب و زین ، دوم زن و دارائی »

Aval asb u zyn , duem žan u mâl

۲- خدا خدام بی وارون باووارو « خدا خدا می کردم ، باران ببارد »

Xodâ xodâm bye , vâron bâôârô

سوزه کُرو کول آووژ رو بارو « سبز چهره پسر بر دوش ، آب از رود بیاورد »

Suza kor va kôl âwe ža rô bârô

۳- خدا بسینی حقم ژ دایه « خدا حقم را از دایه بگیرد »

Xodâ besyne haqem ža dâya

خوم رنجم کیشیاکی نیست و سایه « خودم رنج کشیدم ، چه کسی در سایه رنج من
نشست »

Xom ranjem kyšâ ke nyšt va sâya

۴- خدا برسان روزی قلیانم « خدایا روزی قلیانم را برسان »

Xodâ berasân rozy qlyânem

تماکو فروش بکه مهمانم « تنباکو فروش را مهمانم کن »

Temâkô ferôš beka memânem

۵- وسا چترکت سته بکم خاوو « در سایه زلفانت ساعتی بخوابم »

Va sâ Ćatrakat sàte bekam xâwe

شا جَنم جام بو نویی نوای آوو « شاید جهنم جایم باشد ، نشد به درک »

Ša janem jâm bô nuye noây âwe

۶- تلی ژ زلفت پاونی پامه « تاری از زلفانت پای بند پایم می باشد »

Tale ža zlfet pâvanye pâma

گری نوینمت ، آخر دنیا مه « لحظه ای نبینمت ، آخر دنیای من است »

Gere noynemet , âxer dunyâma

۷- کراسکت چیته گلی دش وازه « پیراهنت از پارچه چیت ، تکه ای ازش باز است »

kerâskat čyta , gole deš vâza

بمارکت بو ، ئی دوس تازه « مبارکت باشد ، دوست جدیدی که گرفته ای »

Bemâreket bô , ey dôse tâza

۸- بری تیله دت دان و نوم شومم « گروهی دختر نو رسیده از میان شخمم گذشتند »

Bere tyla det dân va nôm šumem

مر علی رحم کی ، وِینه تومم « مگر علی رحم کند ، به باقیمانده بذرها ایم »

mar alye ram ke , va bena tumem

۹- دمه کت بار بن و نوم دمم « دهانت را به دهانم بگذار »

Damakat bâr ben va nome damem

بلکم ساکت بو ، دل پر غمم « بلکه دل پر غمم ساکت شود »

Balkem sâket bô , dele por qamem

۱۰- ژ بلننی کوور وژم کردمّه گِل « از بلندی کبیر کوه خودم را رها کردم »

Ža belnnye kver vežem kerdma gell

ارا تو یله دت گلونی اه مِلَّ « بخاطر دختران نورسیده که چارقد ابریشمی بگردن دارند »

Arâ tuyla det golvanye ae mell

۱۱- هر مای هر مچی ، بو تا کلت کم « همواره می آیی و میروی ، بیا تا بدرقه ات کنم »

Har mây har mačye , bô tâ kalet kam

و باووان مچی دس وه ملت کم « به خانه پدری میروی ، تا دست در گردنت کنم »

va bâweân mačye das va melet kam

۱۲- بومه کُنیلک و سر شانت « کاش مشگ کوچکی میشدم بر روی شانه ات »

Bôma konyelek va sare šanet

تک تک بچکیام و نرمی رانت « و قطره قطره بر نرمی رانت چکه می کردم »

Tek tek bečekyeam va narmy rânet

۱۳- گنم گرمسیر هر تلی جایی « گندم گرمسیر هر خوشه ای جایی »

Ganem garmaser har tale jâe

بوشه دو سکم شو نوی بایی « به دوستم بگو شب آنجا نماند و بیاید »

Bôša dôsakam , šu nôse bâye

۱۴- سوزه سیلم که لویی بکه زرد « سبز چهر من نگاهم کن و لبخندی بزن »

suza selem ka lue beka zard

حکیمم تو بین کی من داشتم درد « حکیم و درمانم تو بودی من کی دردی داشتم »

Hakyemem tu byen ke men dâštem dard

۱۵- سوزه ، سوزم بی ، سوزه هزاره « سبزچهره ، سبزچهره ام بود ، آنها هزار تا هستند »

Suza suzam bye , suza hezàra

سوزه یکی بی ، داته مغاره «سبزچهره من تنها یکی بود که به سخره سخت کوه پناه برد»

Suza yake bye , dàta maqàra

۱۶- کور گن گن بایی ، بوینه هماری «کبیر کوه تکه تکه شوی ، هموار شوی»

Kuer gen genbây , bôyena humârye

و لا دوس مچم و سر سواری «چون من سواره ، پیش دوست میروم»

Va lâ dôs mačem va sar soàrye

۱۷- خوشا و کری ، منیشیا ولات «خوشا بحال پسری ، پیش می نشست»

Xoša va kore , manyšyâ va lâ

دسته مه مالیا ، خلیل پنجه پات «دست و خالهای پنجه پاهایت را مالش میداد»

Dasta ma mâlyâ , Xâlel panje pât

۱۸- هر صو و سحر ، بانگ خروسان «هر صبح و هنگام سحر ، بانگ خروسها»

Har su va sahar , bânge xorôsân

شوره تلمیت بار ، تازه عروسان «صدای پای کاروان تازه عروسها»

Šure talmyet bâr , tâza arôsân

۱۹- دمه کت قوطی ، آوو حووری مونه «دهانت لیوان آبخوری ما است»

Damakat qoty , âwe huaryemona

دسه کت بالشت ژیر سری مونه «و دستت نیز تکیه گاه و پناه سرما است»

Dasakt bâlašt žyer sarye mona

۲۰- دم قن دنو قن ، لو شکر نیم «دهان و دندان قند ، لب چون شکر»

Dam qan deno qan , lu šakarynem

آفرین ژدوس ، صد آفرینم « آفرین و صد آفرین بر تو باد ای دوست »

Afaryn ža dōs , sad âfarynem

۲۱- ژیرسريت نی بو، ژیر پاییت له بو « تکیه گاه سرت از نی باشد و تشک خوابت گلیم »

Žer sarytnebô , žer pâeyt lebô

ژ مال ژ دنیا ، هر ژنت خاص بو « و از دارائی دنیا تنها همسرت نیک باشد »

Ža māl Ža denyâ , har žanet xâs bô

۲۲- و در ماله کت ساتی بنیشم « دم در خانه ات ساتی بنشینم »

va dar mālakat sâte benyešem

هر کس پیرسی ، بوشم دوریشم « هر کس پرسید ، بگویم درویشم »

Har kas beperse , bôšem durvešem

۲۳- ایواره گونی ، گاو و گاوبنونی « در هنگامک غروب ، که گاوها را می بندند »

Evâra gone gâwe gâwe banone

ار تو دلت بو ، کسی چه زونی « اگر تو بخواهی ، هیچ کس چیزی نمیداند »

Ar tu delet bô , kase çe zone

۲۴- هر مای هر مچی ، له براوورم « همواره می آبی و میروی در برابر من »

Har mâÿ har mačye , la barâwearem

آخر دووارون ، مارینه سرم « میترسم آخر مرا گرفتار مصیبتی نمائی »

Âxer dâweâron , mâryna sareme

۲۵- صد دوس بگرم ، هر تو یارمی « صد دوست بگیرم ، تنها تو یار من هستی »

sad dôs begerem har tu yâremye

هر تو دوسه کی ، نوو شکارمی « تنها تو دوست تازه بدست آورده من هستی »

Har tu dôsake , nô šekâremye

۲۶- دسمال دسکت بیلا دو تابو « بگذار دسمال دستت دو تا باشد »

Dasmâl dasakat bylâ dutâ bô

یکیش اوریشم ، یکی کتان بو « یکی ابریشم و دیگری کتان باشد »

yakeš urešem , yakes katân bô

۲۷- دوس اول خاص ، اسکه میل سردم « دوست اول نیک و حالا سرد میلیم »

Dôse aval xâs , eska mel sardem

ژم دلگیر بوینه ، و حرف مردم « که به حرف دیگران از من دلگیر شده‌ای »

Žam delgyr buyna , va harfe mardem

۲۸- و کاردم نکوش زخم دیاره « مرا با کارد مزین زیرا زخم تنم پیداست »

Va kârdem nakoš zaxmem deyâra

مردمه موشن یه گنه کاره « و مردم گویند : این گناهکار است »

Mardema môšen ya gonakâra

۲۹- امروز چن روژه ، دویژ ژ یارانم « امروز چند روز است دور از یارانم »

Emrôž çan rôža , duyř ža yârânem

چوین زمین شور ، تشنه وارانم « همچون زمین شور ، تشنه بارانم »

Çuyen zamyne šôr , tešne vâranem

۳۰- اردوس بزانه مه حالم چوینه « اگر دوست بداند که حال من چگونه است »

فرهنگ مردم لرستان

ar dôs bzâne me hâlem čuoyna

نه زلفه میلی ، نه خال و سینه « نه گیسوانش را میگذارد نه خال بر سینه اش »

Na zelfa myele , na xâl va syena

۳۱- نزانم دتی یا دسگیرونی « نمیدانم دختری یا نامزد شده ای »

Nazânem detye yâ dasgyeronye

قَرپ قَرپ کوشه کت مالم رمونی « صدای کفشهای خانه ام را خراب کرده است »

Qerp qarp kuošakat mâlem remone

۳۲- یه چه جنسی بی تو کردت له ور « این چه لباسی بود که تو پوشیدی »

Ya če jense bye tu kerdet la var

هواکت برزه ، نمکیم و سر « هوس و آرزوی بلند داری ، که مرا سرکشی نمی کنی »

Havâkat barza , nemakyem va sar

۳۳- خوشا و کری ، گرمسیر جاسی « خوشا بحال پسری که جایش در گرمسیر می بود »

Xoša va kore , garmaser jase

منزل ار منزل ، دم کل همسایسی « منزل به منزل دهان تنگ همسایه اش می بود »

Manzel ar manzel , dam kol homsàse

۳۴- یه شو دیمه خواوو ، خواوو دورونیه « یک شب خواب دیدم خواب دروغ نیست »

Ye šu dyma xâwe , xâwe durò nyea

دسم وه مل ، دوسکم بیه « دستم در گردن آن دوستم بوده »

Dasem va mele dôsakam byea

۳۵- مرمَن چَه واتم تو چَه شفتی « مگر من چه گفتم ، تو چه شنیدی »

mar men ča vâtem tu ča šenaftye

و حرف ناکس ، تو له من کفتی « به حرف ناکسان ، تو از من دور افتادی »

Va harfe nâkas , tula men kaftye

۳۶- یه شو تا و صو شم سوزانم بی « یک شب تا به صبح شمع سوزانم بود »

Ye šuo tâ va su šam sôzânem bye

طول شایم را ، دوس مهمانم بی « طبل شادی زدم چون دوست مهمانم بود »

Tuole šayem dâ , dôš memânem bye

۳۷- بیلا هر شو بو له روژ بیزارم « بگذار همواره شب باشد ، بیزارم از روز »

Bylâ har šuo bô la rož bezârem

ترسم ناکسی شو بیه و کارم « می ترسم کسی از بدخواهان دوستی ما را بهم بزند »

Tarsem nâkase šu bya va kârem

۳۸- و یادته مای کارد بری دسم « به یادت می آید کارد دستم را برید »

va yâdeta mây kârd bery dasem

دسمال آووردت بستی له دسم « دسمال آوردی و دستم را بستی »

Dasmâl âwerdet bastye la dasem

۳۹- دسکم بگر بور و مالکت « دستم را بگیر و به خانه ات ببر »

Dasakam beger buor va mâlakat

بکم و مهمان تنیا خالکت « مرا مهمان تنها خالت کن »

bekam va meman tnya xâlakat

۴۰- اگر میلکت ، فراموشم بو « اگر میل و دوستی تو فراموشم شو »

Agar melakat , ferâmôšem bô

سفیدی کفن ، بالا پوشم بو « بالا پوشم از کفن سفید باشد »

Sfyedye kafan , bâlâ` pôšem bo`

۴۱- خدا خدام بی ، ژمال بوینه در « خدا خدا می کردم تا از خانه بیرون بزنی »

Xodâ` xodâm bye , žamal` buyena dar

چارشو عروسی ، بکیشی و سر « و چادر نماز عروسی را بر سر بکشی »

Čaršuo arosye , bekysy va sar

۴۲- آ بالا برزه ، ژ دویر دیاره « آن بالا بلند از دور پیدا است »

A bâlâ barzaa , ža duyer dyara

یا دار حنا ، یا میخک باره « یا درخت حناء و یا میخک همراه دارد »

Yâ dare henâ , yâ mexak bâra

میخک بارمه ، و کس نیممه « میخک همراه دارم ، به کسی نمیدهیم »

Mexak bârema , va kas nemyame

اری یارمه « برای یارم است »

Are yârema

شاهنامه خوانی به سبک خاص و دلنشین، و قصه گویی از ماجراهای شیرین این کتاب ارزشمند و ماندگار از ویژگیهای مردم لرستان است، که فعلاً به نمونه هائی چند بسنده می کنیم.

در خواست زال از خداوند

و تولد رستم

میگویند رودابه زن زال هر بار که آبستن میشد دختر میزائید و زال پدر هفت دختر شده بود و از این همه دختر ناراحت بود و بخاطر اینکه پسری ندارد خیلی غمگین و دل‌تنگ بود یک روز که در بیابان بود در مقابل یزدان پاک سر سجده بر زمین گذاشت و گفت: ای خدای یکتا خودت میدانی که من زال پسر سام نریمان پهلوان ایران زمین هستم و تا این لحظه خدمتگزار این آب و خاک بوده‌ام و نگذاشته‌ام پای بیگانه به این سرزمین مقدس برسد. اکنون پیر شده‌ام و قدرت و توانائی روزگار جوانی را از دست داده‌ام و امیدم به تست که به من پسری عنایت فرمائی که از زور بازو و قدرت مثل خودم و اجدادم باشد.

بعد از مناجات و زاری و استغاثه به سراغ سیمرغ رفت و وقتی که سیمرغ از حال و احوال او جويا شد زال آرزویی که داشت به زبان آورد، سیمرغ از درخت مقابل خودش یک سیب چید و به زال داد و گفت نصف آنرا خودت بخور و نصف دیگرش را به رودابه میدهی تا بخورد انشاءالله خداوند به شما یک پسری عنایت میکند که دلخواه تست و اسم او را رستم میگذاری.

زال از خدمت سیمرغ مرخص شد و به خانه آمد رودابه که سیمای روشن زال را دید گفت: امروز یک حال دیگری پیدا کرده‌ای، چه خبر شده؟

زال حال وقایع را برای رودابه تعریف کرد و سیب را دو نصف کرد و نصف آنرا با رودابه داد و نصف دیگرش را خودش خورد همان شب نطفه رستم بسته شد و بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت خداوند رستم را به او داد اما از وقتی که نطفه او بسته شد تا روزی که از دنیا رفت زندگیش با اتفاقات عجیب توأم بود. از همان اوقات که در شکم مادر بود آنقدر درشت و سنگین بود که رودابه نمی توانست حرکت کند و راحت

راه برود وقتی هم که می خواست به دنیا بیاید به تدبیر سیمرغ یک علفی به خورد رودابه دادند که او را بیهوش کرد بعد از آنکه خوب بیهوش شد پهلوی او را شکافتند و رستم را بیرون آوردند و پر سیمرغ را روی بریدگی کشیدند تا جوش خورد و چاق شد. رستم از نظر رشد هم عجیب بود، هر روز که از عمر او میگذشت به اندازه یک ماه بزرگ میشد و خیلی زود رشد میکرد، در همان سالهای طفولیت هم تمام فنون پهلوانی و جنگاوری را از زال و سیمرغ یاد گرفت و هنوز بچه بود که میخواست به جنگ برود، ده ساله که شد دیگر هیچکس نمی توانست حریفش بشود، پدرش زال گریزی را که سام نریمان و اجدادش به یادگار نگه داشته بود به او داد و همه مردم ایران زمین از او تعریف میکردند و خوشحال بودند که چنین پشت و پناهی پیدا کرده اند.

یک روز مردم سراسیمه به طرف قصر زال آمدند و فریاد و فغان کردند که یک شیر قوی هیکل و خشمناکی به شهر حمله کرده و دارد تمام احشام ما را پاره پاره میکند و کسی جرأت ندارد جلوش را بگیرد و به زال متوسل شدند که چاره ای بیاندیشد، رستم که وحشت و ترس و جوش و خروش مردم را دید خنده اش گرفت و به زال گفت: ای پدر بگذار که من یکه و تنها به جنگ این شیر بروم! زال که قلباً راضی نبود، در مقابل پافشاری رستم ناچار شد و به او اجازه داد.

این اولین باری است که رستم دهساله به جنگ شیر درنده میرود و خلاصه با پای پیاده حرکت کرد و خودش را به شیر درنده رساند تا خواست به او حمله کند او مجال نداد و با مشت محکم خودش چنان به مغز شیر کوفت که حیوان درنده نقش زمین شد و مردم با خوشحالی گلاب و مشک نثار پهلوان نوجوان کردند.

کشته شدن کهزاد بدست رستم

رستم ده ساله بود که روزی به شکار رفت . موقع بازگشت از شکار دو نفر را دید که یکی از آنها به دیگری میگفت : « شاید این جوان از عهده کهاز حرامزاده بر آید » رستم این حرف را شنید و آنها را پیش خود خواند . وقتی به نزدیک او رسیدند از آنها پرسید : « کهاز حرامزاده کیست ؟ » آنها که از گفته خود پشیمان بودند گفتند : ای جوان در حوالی اینجا قلعه‌ای هست که در آن قلعه یک نفر بنام کهاز زندگی می‌کنند . او مردی است بسیار زبردست و دلیر که هر ساله مبلغی از پدر تو باج می‌گیرد . رستم فوری پیش زال رفت و از او پرسید زال جواب داد « بله ! درست است ، کهاز مردی است که کسی نمیتواند با او برابری کند . سام نریمان هم به آن حرامزاده بد مذهب باج میداد » رستم گفت « دمار از زورگارش در می‌آورم » زال گفت « فرزندم ! تو هنوز بچه‌ای . مبادا با کهاز جنگ بکنی » رستم دید که پدرش راضی نمی‌شود صبر کرد تا پاسی از شب گذشت بعد به بالین یکی از ملازمین رفت و او را از خواب بیدار کرد و گفت مرا راهنمایی کن تا به قلعه کهاز برویم او هم از ترس قبول کرد و رستم لباس رزم پوشید و سوار بر رخس شد و به اتفاق راه زیادی پیمودند تا به در قلعه کهاز رسیدند . ملازم به رستم گفت بین آن کهاز حرامزاده است که بالای برج قلعه نشسته و شراب مینوشد ، رستم نعره بلندی کشید و از هیبت آن پیاله شراب از دست کهاز به زمین افتاد ، کهاز متعجب شد پرسید « چه خبر است » خبر آوردند که یک نفر سوار و همراهش شما را میخواهند ، کهاز سوار شد و از قلعه بیرون آمد ، وقتی چشمش به رستم افتاد و گفت : « کیستی و برای چه آمدی » رستم در جوابش گفت : من رستم پسر زال هستم ، آمده‌ام سر تو نابکار حرامزاده را از بدن جدا کنم ، کهاز قاه قاه خندید و گفت : « مگر زال جوانی بزرگتر و نیرومندتر از تو نداشت که ترا به جنگ من فرستاده »

رستم گفت لاف بیهوده مزین ، اگر مرد میدانی بیا تا کشتی بگیریم به کشتی درآمدند و آنگاه رستم کهزاد را به هم فشرد و چنان به زمین زد که از فرق سر تا پاشنه پایش به زمین نقش بست ! بعد سر او را از بدن جدا و دور انداخت ، ملازم رکاب خبر کشته شدن کهزاد را برای زال آورد ، زال به زور بازوی فرزند خود آفرین گفت و سپس شکر خداوند کرده و رستم را نوازش کرد .

سیاوش و کیخسرو

روایت چنین است که کیکاوس ، شاه ایران زمین از زن خود فرزندی بدنیا آورد و رستم او را سیاوش نام نهاد . چون رستم به او علاقه زیادی داشت و دایی او بود به تربیت او همت گماشت و او را جوان دلیر و قهرمان بار آورد ، اما دیری نگذشت که مادر سیاوش چشم از جهان فرو بست و کیکاوس زنی زیبا به نام سودابه گرفت که در زمان خود به وجاهت و زیبایی مشهور بود . سیاوش به سن بلوغ رسید و جوانی زیبا و برومند شد . رفته رفته سودابه عاشق و دلباخته سیاوش شد و در خفا محبت و عشق خود را به او اظهار میکرد ولی سیاوش چون او را مادر خود میدانست از گفته های او سرپیچی میکرد . اما رفته رفته خبر عشق سودابه به گوش کاووس شاه رسید و متغیر شد و دستور کشتن فرزند خود را صادر کرد لیکن سران سپاه ایران مثل گیو و گودرز و رستم از کشتن سیاوش سرپیچیدند .

سیاوش که از این تهمت بزرگ نامادریش رنج میبرد به رستم گفت ای دلیر پهلوان برای اینکه من خود را در پیش پدر و سران سپاه روسفید کنم دستور فرما تا هیزم زیادی جمع کنند و آتش زنند تا من از میان آتش بگذرم اگر گناهکار بودم آتش مرا

میسوزاند و الا جان بسلامت بدر خواهیم برد .

رستم که میدانست سیاوش جوانی پاک و منزّه است گفت : هیزم جمع کردند و خرمن هیزم را آتش زدند و شعله آتش به هوا بلند شد . سیاوش لباس سفید پوشید و به خدمت پدر رفت و دست پدر را بوسه زد ، آنگاه بطرف رستم رهسپار شد و دست ادب به سینه نهاد و صورت رستم را بوسید و بعد بطرف گیو و گودرز و سایر سران و حاضران رفت و با همه آنها وداع کرد و سوار بر اسب قرمز رنگ خود شد و با حالتی خندان و روحی شاد سواره در میان خرمن آتش قدم گذاشت و بسلامت از آنطرف آتش بیرون آمد .

سودابه هم ناظر این ماجرا بود . همه خیال میکردند سیاوش در این آتش خواهد سوخت اما خود سیاوش با نیت پاکی که داشت میدانست به سلامت خواهد ماند . خلاصه سیاوش دلیر و دستپورده رستم زال از میان آتش گذشت و از آنطرف آتش خندان بیرون آمد و از همه خداحافظی کرد و به طرف توران رفت و کیکاوس هم مورد ملامت و سرزنش سپاهیان ایران و رستم قرار گرفت و همه دلیران ایران برای سیاوش غمگین و افسرده شدند ولی در مقابل شاه کاووس اراده ای نداشتند و سودابه هم از گفته و کردار خود پشیمان بود ولی دیگر چه سود ؟

همین برای او بس که در مقابل سران و دلیران شرمنده و سرافکنده باشد . این را به حال خود بگذاریم و بسراغ سیاوش برویم . سیاوش بطرف توران حرکت کرد و به کنار رود سند رسید . با اسب به رود زد و بسلامت از رود گذشت و به خاک توران سرزمین افراسیاب دغلباز و مکار قدم گذاشت .

افراسیاب دختری داشت به نام فرنگیس در نهایت زیبایی که از چین و سایر ممالک

خواستگاران زیادی داشت ولی تن به شوهر کردن نداد.

شبی فرنگیس دختر افراسیاب خواب دید که جوان دلخواه او سیاوش شاهزاده ایرانی به سراغ او آمده و از پدر رنجیده و به خاک توران قدم نهاده است. فرنگیس از خواب بیدار شده و با خود فکر میکرد بارالها من کجا فرزند کاووس شاه کجا؟

افراسیاب که از آمدن سیاوش با خبر شد به اتفاق هومان وزیر خود به پیشواز شاهزاده رفت و به او احترام و عزت کرد. از این مهر و محبت مقصودش این بود که شاید بتواند با همکاری سیاوش به ایران بتازد. فرنگیس از آمدن سیاوش به قصر پدر با خبر شد و او را از نزدیک دید و یک دل نه بلکه صد دل عاشق و دلباخته او شد.

افراسیاب به پیشنهاد هومان وزیر با تدبیرش فرنگیس را به عقد سیاوش در آورد و سیاوش که از پدر دلگیر و آزرده بود همیشه اوقات و در تمام زندگی افسرده خاطر بود. مدت یکسال یا بیشتر یا کمتر از دواج فرنگیس و سیاوش طول نکشید که فرنگیس خیال کرد سیاوش به او تمایل ندارد در صورتیکه سیاوش از پیش آمدهای زندگی افسرده و غمگین بود. از آنطرف فرنگیس حامله هم شده بود شبی سیاوش خواب دید که بدست افراسیاب کشته خواهد شد. از خواب بیدار شد و زنش را بیدار کرد و با چشمانی گریان گفت من بدست پدرت کشته خواهم شد و تو از من فرزندی بدنیامی آوری اسم او را کیخسرو بگذار چون بعد از پدر تاج و تخت ایران بدست فرزندم کیخسرو خواهد افتاد و تو هم به ایران برو. فرنگیس از خواب سیاوش آزرده خاطر شد چون می دانست خواب او به تعبیر نزدیک است.

روزی افراسیاب با بداندیشان خلوت کرده بود آنها از سیاوش پیش او بدگویی کردند و گفتند که دختر خود را به او دادی و تاج و تخت را بدست خود بدشمن سپردی و

خلاصه افراسیاب را نسبت به سیاوش بد گمان کردند . افراسیاب با حالتی غضبناک هومان و یسه را خواست و دستور داد سیاوش را کت بسته پیشش بیاورد . سیاوش را آوردند . هر چه هومان گفت ای افراسیاب خون این شاهزاده بیگناه را مریز چون من گمان نمیکنم که از کشتن سیاوش تو و تاج و تخت بسلامت بمانید در افراسیاب اثر نکرد و بگوشش نرفت و سر جوان ناکام را در میان سینی طلا بریدند . گویند خون سیاوش به زمین ریخت و خاک زمین به جوش آمد و از خون سیاوش گیاهی روئید که آنرا پر سیاوش نامیدند .

هومان از کشتن سیاوش بسیار دلگیر و ناراحت بود چون می دانست دلیران و پهلوانان ایران انتقام سیاوش را خواهند گرفت . خلاصه بعد از کشتن سیاوش افراسیاب دستور داد که فرنگیس را بیاورند و او را هم بکشند . فرنگیس را آوردند ولی هومان مانع کشتن او شد و گفت دیگر این وصله تن توست او را نکش و بدست من بسپار تا بدهم دیگری او را بکشد و لباس خون آلود او را برای تو بیاورند . افراسیاب رأی هومان را پذیرفت و هومان فرنگیس را برداشت و بکوهی برد و در آنجا گذاشت و گفت اینجا زندگی کن چون من میدانم تو از سیاوش آبستنی و من هر روز به سراغ تو می آیم بعد پیراهن فرنگیس را خون آلود کرد و پیش افراسیاب برد . افراسیاب به خیالش که دیگر از شر سیاوش رها شده است ولی غافل از اینکه خون سیاوش آنقدر میجوشد تا انتقام خون بیگناه او گرفته شود . فرنگیس هم با یکنفر از بستگان هومان که برای خدمتکاری او گماشته شده بود هر روز به گردش میرفت و روزها پشت سر هم میگذشت تا اینکه وضع حملش نزدیک شد و بعد از مدتی او را درد گرفت و خداوند یک ملائکه ای را مأمور کرد تا به فرنگیس کمک کند و فرزندی زیبا و دلیر مثل

سیاوش بدنیا آورد. هومان از زائیدن فرنگیس با خبر شد در دم حرکت کرد و پیش فرنگیس رفت و بچه او را بغل گرفت و نام او را کیخسرو گذاشت.

مدت دو سال از تولد کیخسرو گذشت. کیخسرو بزرگ شد و هر سالش دو سال بنظر میآمد. وقتی که به هفت سالگی رسید در قد و قامت مانند جوانی نوزده ساله و شایسته و لایق می نمود. هومان کیخسرو را بدست شبانان سپرد تا از گزند افراسیاب در امان باشد. از طرف دیگر خدای ایران زمین فرشته ای را مأمور کرد که استاد و معلم کیخسرو باشد چون هومان از پیش شاهزاده ایرانی میرفت معلم خدائی او میآمد و کیخسرو را میبرد به سواری و تیراندازی. چون کیخسرو شاهزاده ایرانی از علوم و فنون سواری و تیراندازی ماهر شد خداوند به او علمی عنایت فرمود که از سرگذشت پدرش سیاوش و جدش کیکاووس مطلع و آگاه شد اما آن علم و آن حالت را از مادر و هومان مخفی میداشت.

گویند روزی کیخسرو به سواری و تیراندازی مشغول بود که هومان سر رسید و از نزدیک متوجه اوضاع و احوال کیخسرو شد و با خود فکر کرد که این پسر را چه کسی به این زیبایی تعلیم داده است! مدتی مات و مبهوت به قد و قامت شاهزاده ایرانی خیره ماند تا کیخسرو برگشت و هومان را دید گفت: «پدر سلام بر تو باد» هومان جلو رفت و کیخسرو را بغل گرفت و صورت او را بوسید و به او گفت: «فرزندم» این راه و رسم سواری و تیراندازی را کی به تو آموخته است؟ شاهزاده ایرانی تبسمی کرد و گفت: «آن یزدان پاکی که سرانجام یاری ام میدهد تا انتقام خون پدرم سیاوش را از افراسیاب بگیرم» و هومان از شنیدن این حرف خوشحال شد.

گویند پس از کشته شدن سیاوش مدت زیادی ایرانیان از او و کشته شدن او

اطلاعی نداشتند و فقط رستم که از بابت سیاوش نگران و از صمیم قلب آزردۀ خاطر بود. افراسیاب مکار و دغل هم از ترس اینکه مبادا دلیران ایران زمین به تورانیان بتازند مدتی جرأت جنگ با ایرانیان را نداشت و به خاقان چین پناه برده بود. روزی رستم در کنار چشمه آبی وضو ساخت و رو به درگاه یزدان پاک کرد که خدایا مدتهاست که از شهزاده ایران اطلاعی ندارم، مرا از احوال او آگاه فرما. در یک روایت هم گویند رستم را خواب گرفت و سرگذشت سیاوش را خواب دید. در روایت دیگری گویند ندائی شنید که: ای رستم! ای پهلوان ایران زمین و نگهدارنده با افتخار ایران سیاوش به دست افراسیاب کشته شده و از دختر افراسیاب فرزندی بوجود آمده است بنام کیخسرو، و رستم که این ندا را شنید یا این خواب را دید، سراسیمه بیدار شد و برای سیاوش اشک ریخت. این حالت، رستم را چنان منقلب کرد که رفت به سراغ کاووس و با چهره برافروخته او را از تخت به زیر آورد و گفت: «تهمت ناروای تو در حق فرزندات به جایی رسید که جگر گوشه خود را به کشتن دادی! چه کنم که از کار افتاده و پیری و گرنه با تو کارها داشتم.

در دم بطرف گیو و گودرز دو سردار نامی ایران روان شد و آنها را از مرگ سیاوش مطلع ساخت سران ایران عزای سیاوش را بپا داشتند و شهر را سیاهپوش کردند.

افراسیاب خبر شد که رستم از کشته شدن شهزاده ایرانی خبردار شده، از ترس جان خود از خاقان چین یاری خواست. خاقان گفت: «بیم مدار که هر چند هزار قشون که بخواهی به سرپرستی اشکبوس پهلوان نامی دلاور به تو خواهم داد»

سرداران ایرانی هم برای خونخواهی سیاوش گفتند باید به توران زمین لشگر کشید اما رستم زال پهلوان ایران این کار را صلاح ندانست و گفت: «از سیاوش پسری

بوجود آمده بنام کیخسرو، بیم آن دارم که اگر سپاه جهت جنگ حرکت کند افراسیاب دغل و بی رحم او را بکشد. صلاح در این است که تو گیو و تو گودرز مخفیانه و به عنوان سوداگری و معامله گری به خاک توران قدم بگذارید و از حالات کیخسرو مطلع شوید و او را بسلامت پیدا کنید، بعد خودم با قشون حرکت خواهم کرد، گیو داماد رستم و گودرز پهلوان، رأی تهمتن رستم را پسندید و روز بعد هر دو تا رهسپار توران شدند. گیو و گودرز را به حال خود بگذاریم و از هومان و کیخسرو بشنویم، شب هومان خواب دید که دو سوار سفید چهره و خوش قیافه از پهلوانان ایران برای بردن کیخسرو به خاک ایران، به توران آمده اند، همان شب هم کیخسرو در خواب دید که از طرف ایران سوارانی به دنبال او آمده و در حرکت هستند و در جستجوی او می گردند. کیخسرو از خواب بیدار شد و مادر خود را غمگین دید. گفت: «مادر جان» غمگین مباش که امروز و فردا دیگر در خاک پدرت نیستیم و به ایران خواهیم رفت» و با این حرفها مادر خود را داشت مژده میداد و شاد و مسرور که هومان رسیده و گفت: «فرزندم! ترا خوشحال می بینم» کیخسرو خواب خود را از هومان مخفی داشت و گفت: «ای پدر! برای اینکه مادرم بخاطر کشته شدن پدرم سیاوش غمگین است میخواهم او را خوشحال کنم»

فرنگیس از شنیدن نام سیاوش ناراحت شد و اشک ریزان گفت: «ای عزیز دل مادر و ای شهزاده ایرانی این راز را کی به تو گفته است؟»

کیخسرو جواب داد: «آن یزدان پاکی که مرا نگه داشت و به سواری و تیراندازی راهنمایی کرده» و تمام وقایع گذشته را برای مادر تعریف کرد. هومان از این مایه هوش و درایت خوشحال بود از آن طرف قدم گیو و گودرز به خاک توران زمین رسید

ولی دیدند از کیخسرو خبری نیست. همان طور که قرار بود به نام سوداگر قدم به شهر گذاشتند و چند روزی گردش کردند تا اینکه یک روز هومان که او هم دنبال گودرز و گیو بود آنها را در کنار نهر آبی دید و شناخت. بانگ بر زد که ای غریبان که به خاک توران قدم گذاشته‌اید شما چه کاره هستید؟ گیو و گودرز گفتند ما سوداگرانی هستیم که برای معامله از خاک ایران به اینجا آمده‌ایم. هومان گفت با من بیایید، من گله‌های گوسفند فراوان دارم، بیایید آنها را بخرید. هومان و گیو و گودرز هر سه به اتفاق از شهر خارج شدند و در میان راه با هم به گفت و گو پرداختند.

قصد هومان این بود که کاملاً مطمئن شود که این دلیران به راستی ایرانی هستند یا نه؟ و البته تا حدی آنان را شناخت و اطمینان پیدا کرد و آنها را به دامنه کوه پیش کیخسرو برد و گفت: فرزندم از مهمانان عزیز ما پذیرائی کن.

گیو و گودرز به محض دیدن کیخسرو او را شناختند چون چهره و سیمای سیاوش در رخسار او پیدا بود. گیو و گودرز مدتی به هم نگاه کردند کیخسرو هم مدتی آنها را تماشا کرد و سرانجام راز را آشکار کردند. کیخسرو گفت: «منم کیخسرو که تاکنون به یاری هومان زنده مانده‌ام» گیو و گودرز او را بغل گرفتند و بوئیدند و بوسیدند و اشک شوق به دیدگان آنها آمد و گفتند: «ای شاهزاده ایرانی! خوشحالیم که روی تبارک ترا از نزدیک دیدیم» هومان هم برای پذیرائی آنها می‌آمد ولی چند نفر را مخفیانه مراقب آنها گذاشته بود که حرکت نکنند بخاطر اینکه کیخسرو اگر به خاک ایران قدم می‌گذاشت افراسیاب از نهان کاری هومان با خبر میشد و جان او به خطر می‌افتاد. گیو و گودرز چند روزی ماندند که خیال هومان آسوده باشد. یک شب دو اسب تیزرو یکی برای فرنگیس و دیگری برای کیخسرو - از اسبهای گله افراسیاب جدا

کردند و در شب دوم بعد از رفتن هومان ، هر چهار نفر به قصد ایران حرکت کردند آن شب هر چهار سوار چابک سوار در حرکت بودند و فردا در دامنه کوهی در میان غاری پنهان شدند و به استراحت پرداختند .

از آنطرف فردا هومان که برای دیدن مهمانان آمد دایه فرنگیس بانگ زد که فرنگیس و کیخسرو با اتفاق آن دو سوار دیشب فرار کردند .

هومان ناراحت و پریشان به طرف لشکریان حرکت کرد و عده‌ای از سپاهیان رزم آور را حرکت داد و به سرعت در تعقیب آنها شب تا صبح در راه به دنبال شهزاده ایرانی رفت ولی در آن شب اثری از جای پای آنها نیافت هومان و همراهانش بی توقف دنبال آنها می‌تاختند بلکه بتوانند به کیخسرو برسند از طرفی گیو و گودرز آن روز را پنهانی استراحت کردند و شب راه ایران را پیش گرفتند . آن شب هم در راه بودند تا صبح شد . باز در کنار کوهی آرمیدند که سواران هومان رسیدند ولی دیگر نزدیک دریا و خاک ایران بودند و همین که از دریا می‌گذشتند دیگر خاک ایران بود .

گیو و گودرز متوجه سواران هومان شدند و به کیخسرو و فرنگیس گفتند شما با اسبهای خودتان به آب بزنید و از یزدان پاک یاری بجوئید ما را هم با این سواران بگذارید تا جواب آنها را بدهیم . هر چهار نفر از مخفیگاه بیرون آمدند و حرکت کردند . سواران هومان متوجه آنها شدند و بطرف آنها تاختند ولی دیگر دیر بود . کیخسرو به مادر گفت : « دست خود را محکم به پای اسب یا گردن و یال او بگیر و به دریا بزن » آنها خود را به دریا زدند و خدای ایران زمین آنها را به آن طرف دریا رسانید .

گیو و گودرز هم در مقابل سواران به جنگ پرداختند و از تیر آنها چند نفر به خاک هلاک افتادند هومان عاجز ماند و به سواران دستور داد تیراندازی نکنند و خود پیش

رفت و خود را معرفی کرد. گیو و گودرز هم از تیراندازی دست نگه داشتند و هومان از آنها وداع کرد و فریاد برآورد که: ای کیخسرو! پهلوان بزرگ منش ایرانی! من جان خودم را به خطر انداختم ولی اهمیتی ندارد. من دیگر مرگ در انتظارم هست.

کیخسرو گفت: «پدر بیم مدار! نخواهم گذاشت موئی از سر تو کم شود.» هومان با گیو و گودرز خداحافظی کرد و آنها هم خود را به دریا زدند و با اسبهای خود سلامت از آن طرف دریا قدم به خاک ایران گذاشتند. دیگر خاک پر مهر و محبت ایران بود... آنها آمدند تا به لشکریان ایران رسیدند.

رستم و سران سپاه ایران از آنان استقبال کردند. رستم کیخسرو را در آغوش کشید صورت او را بوسید و همه با هم بطرف کاووس شاه حرکت کردند. خبر به کاووس رسید. کاووس برای استقبال آنها حرکت کرد و چون به هم رسیدند کاووس گریه بسیار کرد و روی فرزند زاده را بوسید و فرمان داد شهر را آئین بستند. بعد کاووس از تخت به زیر آمد و کیخسرو را به تخت سلطنت نشاند و خود کناره گرفت. فرنگیس هم با دلی شاد در کنار فرزندش به خوشی پرداخت ولی همیشه بخاطر سیاوش آزرده خاطر بود. بعد از مدتی کیخسرو و دلیران و پهلوانان ایران به توران حمله کردند.

ولی ناگفته نماند وقتی که هومان بعد از پنج روز به طرف افراسیاب رفت و به او رسید مفسدان قصه فرنگیس و کیخسرو را چنان تعریف کرده بودند که چون افراسیاب هومان را دید گفت: «ای هومان آیا پاداش محبت‌های من این بود که دشمن مرا مخفیانه پرورش دهی؟ ...»

البته دیگر حرفهای هومان اثری نداشت و افراسیاب دستور داد او را به زندان انداختند.

از طرف دیگر شهریار ایران به توران تاخت و تورانیان شکست خوردند . افراسیاب قشون تازه‌ای آماده کرد و برای مقابله با قشون ایران حرکت داد ولی باز هم شکست خورد و چاره‌ای جز آن ندید که برود به خاقان چین متوسل شود . بفرمان خاقان چین سپاهی عظیم به سرکردگی اشکبوس با ایرانیان به نبرد پرداختند ولی در همان مرحله اول اشکبوس در مقابل پهلوان دلاور ایران تاب مقاومت نیاورد و به زانو درآمد و کشته شد و سپاهیان چین که پهلوان خود را کشته دیدند پا به فرار گذاشتند و ایرانیان مثل شیر غران به خاک توران حمله‌ور شدند و قشون توران شکست خورد و افراسیاب مکار به دست ایرانیان اسیر شد .

ایرانیان جویای هومان شدند . گفتند به دستور افراسیاب در زندان است . او را از زندان بیرون آوردند و به او خلعت پوشانند و به جای افراسیاب به تخت نشاندند و مملکت توران^ن را به او سپردند و افراسیاب را دست و پا بسته به خدمت شاه ایران کیخسرو بردند .

کیخسرو فرمود : « چون پدرم سیاوش را در میان سینی طلا سر بریده است همان سینی را حاضر کنید . »

سینی را خدمت شاهنشاه ایران آوردند . جلاد سر افراسیاب را از تن جدا کرد و افراسیاب را بکیفر کارهای زشت و ناپسندش رساندند . کیخسرو مدت سیصد سال با افتخار و سربلندی سلطنت کرد . گویند روزی که مقدور بود از نظرها غایب شد و برای شکار به کوه رفت و از سرداران خود وداع کرد و به یاران و همراهان گفت :

« ای یاران ! شما برگردید که من به این کوه میروم و در آنجا پنهان و ناپدید خواهم شد . شما دنبال من نیائید که کشته خواهید شد » کیخسرو به سمت کوه حرکت کرد و در

قله کوه ناپدید شد. گویند چند سوار به جستجوی او به کوه رفتند ولی او را پیدا نکردند و دو نفرشان کشته شدند و مابقی با دلی ماتمزه به پایتخت برگشتند.

گویند کیخسرو در کوه پنهان است و تا ظهور امام زمان (ع) از نظر مردم غائب است و در ظهور حضرت پیدا می شود و مانند اصحاب کهف در رکاب امام زمان (ع) خواهد بود.

جشن نیمه شعبان
تولد امام زمان «عج»

یک روز قبل از نیمه شعبان تولد صاحب الزمان «عج» اهالی تدارک این روز را می‌بینند، مغازه‌ها را با فرشهای نفیس ایرانی و پارچه‌های رنگارنگ زیبا آذین می‌کنند بویژه در بازار اصلی شهر خیابان را با چراغانی و تزئینات بسیار دیدنی سرپوشیده میکنند و تا پایان روز تولد بوسیله نقاشی و خطوط زیبایی از جمله با چسباندن پنبه و با خطی خوش این روز را به همه تبریک و تهنیت میگویند. در سراسر بازار مردم شور و شوق وصف ناپذیری دارند و از مهمانان با چای و شیرینی و نذریهای دیگر پذیرائی میکنند و مداحان و مرشدان شهر در وصف امام زمان «عج» با صدای خوش و دلچسب اشعاری میخوانند، در گوشه و کنار نیز صدای کمانچه و ساز و دهل بگوش میرسد.

بمناسبت این روز اهالی قصه‌هایی دارند که برای نمونه یکی از آنها را می‌آوریم:

مردم عقیده دارند که کیخسرو فرزند سیاوش نمرده و زنده است و بصورت طلسم درآمده و وقتی امام زمان «عج» ظهور کند به فرمان خداوند این طلسم خودبخود می‌شکند، کیخسرو و شش نفر از همراهانش که یکی از آنان بیژن است بیدار میشوند و در رکاب امام زمان «عج» شمشیر میزنند و نیز عقیده دارند که این طلسم در کوه شازند و این کوه در شمال شرقی بروجرد و جنوب اراک واقع شده است. این کوه را از آن جهت شازند میگویند که کیخسرو در آن زنده است و روی همین اصل پیش اهالی عزیز و ارجمند است و هر وقت نام شازند آورده شود کسی که طرف صحبت است میگوید خداوند در فرستادن امام زمان «عج» عجله فرماید.

ریشه باستانی لهجه لری ولکی

« بنا به گفته‌ای پارسی میانه آنچنان از میان نرفته که هیچگونه نام و نشانی از خود در پارسی نو که زبان کنونی است بجای نگذاشته باشد . » و در تأیید این گفتار باید یادآور شد که امروزه ، مردمانی سلحشور و دلیر ، و خردمندانی سترگ بنام لر و لک در سرزمینی که محل سکونت اجداد باستانی آنان بوده زیست می‌کنند و هنوز که هنوز است با زبان و لهجهٔ پارسی میانه (پهلوی) یعنی زبان دورانهای اشکانیان و ساسانیان با هم گفتگو میکنند . که پیشینیانشان با همین زبان تاریخی با هم به توافق رسیده‌اند و در کنار هم این همه آثار گرانبهاء و پر ارزش تاریخی هنری را بجای گذاشته‌اند ، که امروزه ما به آنها افتخار داریم . و شاید سندی از این بهتر نمیشود ارائه کرد ، جز لغاتی از این زبان و لهجهٔ تاریخی تا جوانان این قوم بزرگ و سرزمین باستانی بدانند که از کدام نسل و تباری ریشه دارند .



لغاتى از زبان پهلوى كه امروزه در لهجه‌هاى

لرى و لكى کاربرد دارند

معنى	تلفظ	لغت
خوراك دم پخت	Âš	آش
آسياب ، آسياب	Âsyâv _ Âw	آسياو
آرام ، راحت ، آسوده	Âram	آرم
ابر	Awr	اور
اشكم	Aškom	اشكم
ايرج ، پسر فريدون	Erec	ايرج
اقبال	Baxt	بخت
سگ آبي	Bawrak	بورك
پارسال - گذشته	Pâr	پار
حصار باغ كه باخار و خاشاك و شاخه درختان مى سازند	Parčîn	پرچين
فرمانروا ، پادشاه	Pâtšâ	پاتشاه
پريروز	Parer	پرر
از چرم درست شده ، چرمى	Čarmen	چرمن
دلير	Čir	چير
خورشيد	Xvar	خور
خواهر	Xvah	خوه
درخت ، دارقالى ، دارشخم زنى ...	Dâr	دار
سنگ خارا (در بازي با سنگ)	Dâl	دال
نشانى سوختگى بر روى پوست	Dây _ Duq	داغ
دروازه	Dar	در
دوشيدن	Doxtan	دوختن
دو (عدد)	Do	دو

معنی	تلفظ	لغت
دلو، سطل (مشک سه پایه)	Dôl	دول
جنگل، (رزوو، بلوط جوان)	Razur	رزور
ریسمان، رسن، طناب	Rasan	رسن
ریواس	Rewâs	رواس
غارت کردن، رفتن، تاراج کردن	Rotan	روتن
ژن	Žan	ژن
سهم، ترس	Sam	سم
قرمز، سرخ	Sur	سور
اشباح شده، سیر	Ser	سیر
عدد شش (۶)	Šas	شش
شیر (حیوان)	Šer	شیر
زیر بغل، پهلوی، سینه	Kaš	کش
پاره آجر کوچک، کلوخ	Kaluk	کلوک
کی، کدام، چه کسی	Ke	که
گاو	Gâw	گاو
گچی، ساروجی	Gač _ en	گچی
غبار، گرد	Gart	گرت
گردش	Gašt	گشت
کوه، تپه	Gar	گر
نوعی طالبی	Garmak	گرمک
گرو، گروگان	Garw	گرو
گره	Greh	گری
حفره، دره	Gawr	گور
حیات، جان	Gyân	گیان
موی بافته، گیسو	Ges	گیس
لخت، برهنه، عریان	Lutak	لوتک
بهار	Vahâr	وهار

معنی	تلفظ	لغت
منوچهر از خاندان ایرج (اسم خاص)	Manučih ^r	منوچهر
باد	Vâi	وای
میخ	Mex	میخ
شوهر ، سرور ، مرد	Mêrak	مرک
میش (گوسفند)	Měš	مش
مورد (درخت مورد)	Murt	مورت
باران	Vârân	واران
جهش ، حرکت ، جنبش	Vâz	واز
بر ، سینه ، قفسه سینه	Var	ور
ورز دادن (مالش)	Varz	ورز
بره	Varak	ورک
برگ	Varg	ورگ
حافظه ، هوش ، عقل	vir	ویر
گراز ، خوک وحشی	Viraz	ویراز
هزار ، ۱۰۰۰	Hazâr	هزار
خشک	Husk	هوشک
خوی ، خلق ، خصلت ، عادت	Hôk	هوک
هست ، هستی	He	هه
اجازه دادن	Hi st an	هشتن
پهلوان	Yal	یل
یک (عدد)	Yak	یک

الگوها و منابع :

- ۱- امثال و حکم ، مرحوم علی اکبر دهخدا (چهار جلد)
- ۲- فرهنگ لکی ، حمید ایزدپناه
- ۳- فرهنگ لری ، حمید ایزدپناه
- ۴- قوم لر ، تألیف دکتر سکندر امان‌الهی بهاروند
- ۵- فرهنگ پهلوی ، تألیف دکتر بهرام فره‌وشی
- ۶- فرهنگ معین ، تألیف دکتر محمد معین
- ۷- فرهنگ عمید ، تألیف حسن عمید
- ۸- فرهنگ قوم لر ، با کوشش آقایان عزت‌اله چنگائی و محمد حنیف
- ۹- فرهنگ مردم سروستان ، صادق همایونی ، نشریه شماره ۱ مرکز فرهنگ مردم
- ۱۰- فرهنگ مردم کرمان ، گردآوری د- ل کریمی ، با کوشش فریدون وهمن
- ۱۱- معتقدات و آداب ایرانی ، تألیف هانری ماسه ، ترجمه مهدی روشن ضمیر
- ۱۲- فولکلور ایران ، تألیف امیرقلی امینی ، داستانها و امثال
- ۱۳- مردم و شاهنامه ، انتشارات فرهنگ مردم ، تألیف و گردآوری سید ابوالقاسم انجوی شیرازی
- ۱۴- جشنها و آداب و معتقدات زمستان ، گردآوری سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (نجوا)
- ۱۵- بازیهای نمایشی ، گردآوری سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (نجوا)
- ۱۶- فرهنگ مردم و طرز گردآوری و نوشتن آن به اهتمام : انجوی شیرازی (نجوا)
- ۱۷- و با استفاده از مطالب همکاران مرکز فرهنگ مردم در سراسر استان لرستان .

